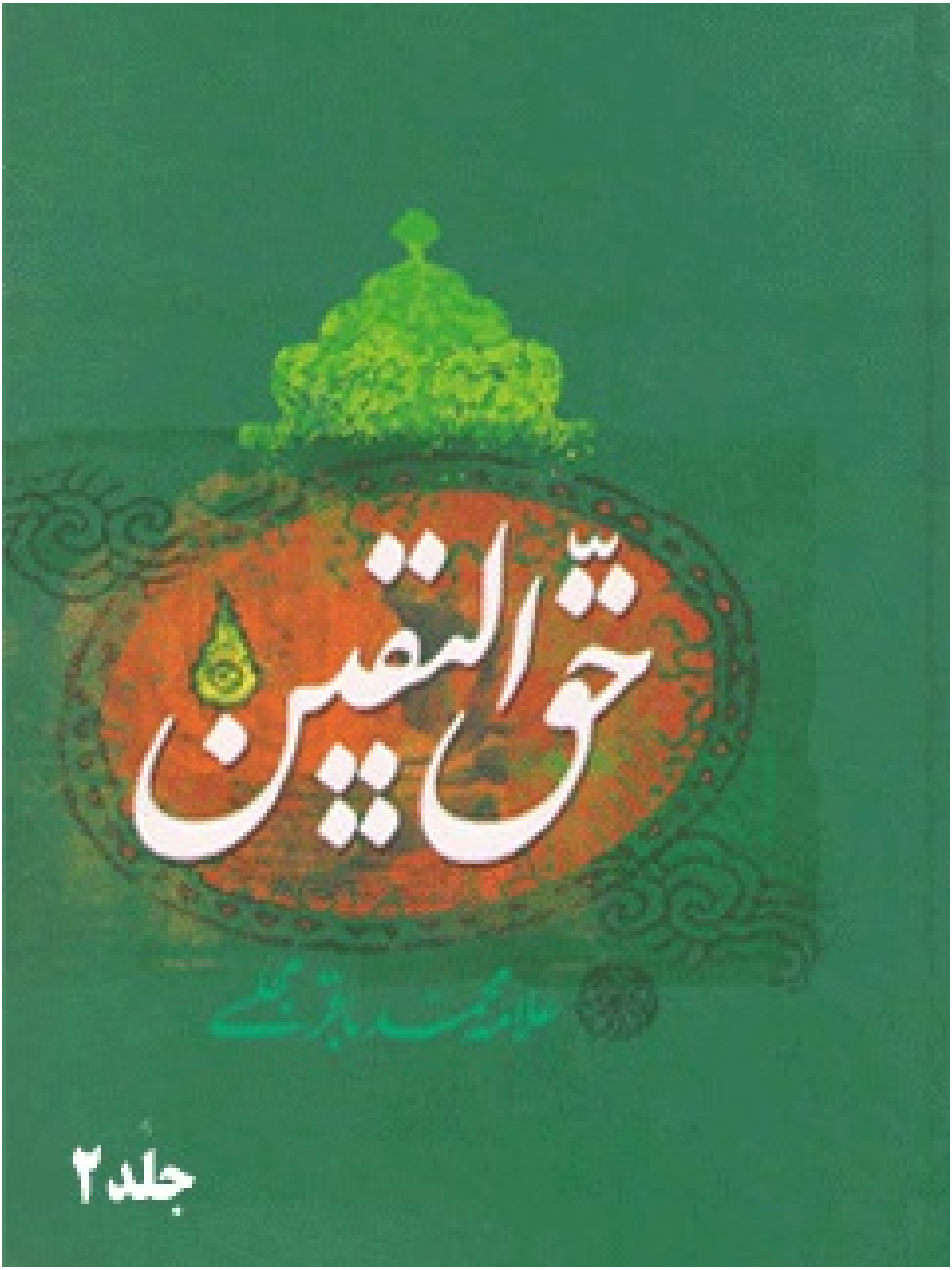

حق الیقین
جلد ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حق الیقین

نویسنده:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

ناشر چاپی:

علمیه اسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حق الیقین – جلد دوم

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور : حق الیقین/ از تألیفات مجلسی.

مشخصات نشر : تهران: علمیه اسلامیه، [۱۳XX].

مشخصات ظاهری : ۶۳۶ ص.

شابک : ۲۰۰ ریال

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع : شیعه -- اصول دین

موضوع : شیعه -- عقاید

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

رده بندی کنگره : BP۲۱۱/م۳ح۷ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۰۶۵۷

[تتمه باب پنجم در امامت]

مقصد نهم در اثبات رجعتست

اشاره

بدان که از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب فریقه محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم (ع) جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمی گردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود علیهم السلام دیده های ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض

ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود می گذارند و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده انـد مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات شـیخ مفید و سـید مرتضـی و شـیخ طبرسـی و سـید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و پیوسـته در اعصار ماضـیه میان علمای امامیه و مخالفین در این مسأله نزاع بوده است و بسـیاری از علماء و محدثین شیعه رسائل مفرده

در این مسأله تألیف نموده اند چنانچه ارباب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت

کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال ندانـد و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است.

اول حقتعالی فرموده است يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا

یعنی روزی که مبعوث گردانیدیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً یعنی محشور گردانیم ایشان را پس ترك نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود که مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمه علیه السّلام اند.

دویم حقتعالی فرموده است وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ

یعنی چون واقع شود عذاب خدا بر ایشان با آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان بدرستی که مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه علی علیه السلام است که نزدیك قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیه السّلام با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست حقا که مؤمنست و انگشتر را بر میان دو دیده کافر خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا.

و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد

رسـید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند سـتاره درخشان یا آنکه در میان دو چشمش نوشته می شود مؤمن و انگشتر را بر بینی کـافر می زنـد و سـیاه میشود و جمیع رویش را تیره میکنـد یـا در میان دو دیـده اش نوشـته می شود کافر و گفته اند بعضی از قراء تکلمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر علیه السّلام مکرر در خطبه ها میفرمود که منم صاحب عصا

حق الیقین، ص: ۳۳۷

و میسـم یعنی چیزی کـه داغ کننـد- و عـامه از ابـو هریره و ابن عبـاس و اصـبغ بن نبـاته و غیر ایشـان روایت کرده انـد که دابه الارض امیر المؤمنین (ع) است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعیان گمان میکنید دابه الارض علی است من گفتم ما نمیگوئیم به تنهائی یهود نیز چنین میگوینـد معاویه فرسـتاد و اعلم علمای یهود را طلبیـد و پرسـید که شـما دابه الارض را در کتب خود می یابید گفت بلی معـاویه گفت چه چیز است گفت مردی است معـاویه گفت میـدانی چه نـام دارد گفت الیـا معاویه گفت الیا چه نزدیک اسـت بعلی

سیم قول حقتعالی إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ

یعنی بـدرستی که آنکه بر تو واجب گردانیـده قرآن را هرآینه تو را برمی گرداند بسوی معاد یعنی محل عود و احادیث بسـیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول است بسوی دنیا.

چهارم موافق قول خدا وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ ... لَإِلَی اللَّهِ تُحْشَرُونَ

یعنی البته اگر کشـته شویـد در راه خـدا یا بمیرید هرآینه بسوی خدا محشور میشوید منقول است به طرق بسـیار که این آیه در رجعت است و سَبِیـلِ اللَّهِ راه ولایـت علی علیه السّـِلام و ذریه او است هر که ایمـان باین آیه داشـته باشـد او را کشـته شـدنی و مرگی هست که اگر در حیات دنیا کشـته شود در راه ایشان در رجعت ایشان برمی گردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمی گردد تا در راه ایشان کشـته شود و ایضا فرموده است در تفسیر قول حقتعالی کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ هر که کشته شود مرگ را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا برمی گردد تا مرگ را بچشد.

پنجم قول حقتعالی وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُـرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلی ذلِکُمْ إِصْرِی قالُوا أَقْرَر

یعنی بیـاد آور وقتی را که گرفت خـدا پیمـان پیغمبران را که هرآینه آنچه داده ام بشـما از کتاب و حکمت پس بیایـد به سوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهـد بود چنانچه سعد بن عبـد اللّه در کتاب بصائر الـدرجات از حضـرت امام جعفر صادق علیه السّـِلام روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خـدا خواهند آورد و حضـرت امیر علیه السّـِلام را در رجعت یاری

خواهند کرد پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث

گردانیده است از آدم علیه السّلام و هر که بعد از او است جمیع

ایشان را برمی گرداننـد بـدنیا تا قتال و جدال کنند در پیش روی حضـرت امیر علیه السّـلام و شـیخ حسن بن سـلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضـرت باقر علیه السّـلام روایت کرده است که حضـرت امیر علیه السّلام فرمود بدرستی که خداونـد عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و نظیر است و منفرد بود در یگانگی و کسـی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه ای پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمد را آفرید و مرا و ذریه مرا نیز از آن نور خلق کرده است پس تکلم بکلمه دیگری نمود از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح برگزیـده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و بما حجت خود را بر خلق تمام کرده است و ما پیش از خلق اشـیاء در زیر سـقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتـاب بود و نه مـاه و نه شب بود و نه روز بود و نه دیـده ای که بر ما نظر کند عبـادت میکردیم خـدا را و تنزیه و تقـدیس و تسبیـح او میکردیم و اینهـا پیش از آن بـود که خلا‌یق را بیافرینـد و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهـد و پیمـان از ایشـان گرفت که بما ایمان آورنـد و ما را یاری کننـد پس حضـرت این آیه را خوانـد و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری

او خواهنـد کرد بـدرستی که حقتعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمـد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و وفات کردم از برای خدا بآنچه گرفته است از من از پیمان و میثاق در نصرت و یاری محمـد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و هنوز یاری من نکرده انـد حدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهنـد نمود و ما بین مشـرق مغرب زمین همه از من خواهـد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده باشد و در پیش روی من شمشـیر خواهند زد بر سـر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسـیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم ز مرده هائی که خدا ایشان را زنده کند و گروه گروه از قبرها بیرون آیند لبیک گویان صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی اللّه و در میان بازارهای کوفه روند و شمشـیرهای برهنه بر سـر دوش خود گذاشـته باشـند و بر سـرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زننـد از جباران اولین و آخرین تا آنکه حقتعالی وفا کند بوعده ای که ایشان را داده است در قرآن که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است ایشان را که ایمان آورده اند شـما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده اند بود آنها را که پیش از آنها بوده اند و البته متمکن گرداند

از برای ایشان دین ایشان را که

حق الیقین، ص: ۳۳۹

پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند بتقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتن و رجعتی بعد از رجعت خواهد بود و منم صاحب رجعت ها و برگشتنها و صاحب حکمها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و مائیم اسمای حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با من است تزویج اهل بهشت و باختیار من است عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی من است و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف و منم که در نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابه الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیه سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیای پیغمبران و وارث انبیاء و

خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت در روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمان ها و زمینها و هر که ما بین آسمانهاست و منم آنکه خدا بر او حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه در نزد من است علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتاب های پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها و رعدها و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره ها و آفتاب و ماه را و منم قارون این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و بآن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی فرستاده است و آن رازهای پنهان را پیغمبرش بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم

ششم– وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُون

یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیک تر یا پست تر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان

حق الیقین، ص: ۳۴۰

برگردند حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود

که عذاب بزرگتر عذاب رجعت است که به شمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر قیامت است و مراد از برگشتن و زنده شدن در رجعت است.

هفتم– رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْن

یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار در احادیث وارد شده است که یک زنده گردانیدن در رجعت است و دیگری در قیامت و یک میرانیدن در دنیا است و دیگری در رجعت.

هشتم– إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِی الْحَياهِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهاد

یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در روزی که می ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری می کنیم ایشان را- علی بن ابراهیم و سعد بن عبد اللّه روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود که یاری دنیا در رجعت است مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشده اند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که تأویل برجعت فرموده اند بسیار است در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی.

و سعد بن عبد اللّه در بصائر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که شیطان لعنه اللّه از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند حقتعالی ابا کرد و فرمود که تو را مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق فرموده است تا آن روز و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام برگردد و این آخر برگشتهای آن حضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد کرد فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده باشد

نیکوکاران و بـدکاران زمان او برمی گردند تا حقتعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشـند پس چون آن روز ظاهر شود حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام برگردد با اصحابش و شیعیان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا میبینم اصـحاب حضرت امیر را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضـی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسـمان که پر شده باشـد از ملائکه و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حربه ای از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش باو گویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او

حق الیقین، ص: ۳۴۱

میگوید من میبینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول ص باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزنـد که او و اصـحابش همه هلاک شونـد پس بعـد از آن همه مردم خـدا را به یگانگی بپرسـتند و هیـچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضـرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یک فرزند پس در آن وقت دو بـاغ سبز که حقتعـالی در سوره الرحمن فرموده در دو طرف مسـجد کوفه بهم رسـد و ایضا از آن حضـرت روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و

بچندین سند از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که اول کسی که در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین علیه السّلام خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهای او بر روی دیده اش آویخته شود و از حضرت امام موسی علیه السّلام روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفاء کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشند او را بخشم آورند اگر کشته باشند بعوض بکشند پس سی ماه بعد از کشتن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان ببدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدند از تفسیر قول حقتعالی إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً یعنی و گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ابراهیم و اسماعیل و ذریه اویند و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام و علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت کرده است از شهر بن خوشب که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیه ای هست که تفسیرش مرا عاجز کرده است و نمی فهمم آن آیه اینست وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ

یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورند بحضرت عیسی علیه السّلام پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهود و نصرانی را بزنند و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا بمیرد من گفتم ای امیر این مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی علیه السّلام پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی علیه السّلام می آورند پیش از مردن حضرت عیسی علیه السّلام و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی علیه السّلام- حجاج

حق الیقین، ص: ۳۴۲

گفت وای بر تو این را از کجا آورده ای و از کی شنیده ای گفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته ای و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تأویل قول حقتعالی بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ یعنی بلکه تکذیب میکنند بآنچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تأویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرموده است که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آن نیامده و ایشان تکذیب آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان خواهد بود چنانچه حقتعالی فرموده است فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام و امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که هر قومی را که حقتعالی بعذاب هلاک

کرده است در رجعت برنخواهند گشت چنانچه خدا فرموده است وَ حَرامٌ عَلى قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ و در اخبار معتبره وارد شده است در تأویل این آیه وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ که این مثلی است که خدا زده است برای اهل بیت رسالت که موجب تسلی آن حضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند و نظیر ایشان در این امت ابو بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حقتعالی وعده داده است پیغمبرش را که همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و بعد از آن همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم علیه السّلام و ولادتش را پنهان خواهم کرد و از فراعنه زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تأویل آیات چنین است و میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالت اند و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان روی زمین و پادشاهی روی زمین

برای ایشـان مسـلم گردد و تمکن و اقتـدار بـدهیم ایشـان را در زمین که باطـل را براندازنـد و حق را ظـاهر گرداننـد و بنمـائیم بفرعون و هامـان یعنی ابـا بکر و عمر و لشـکرهای ایشـان و اینهاینـد که غصب حق آل محمـد کردنـد مِنْهُمْ یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین علیه السّلام و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه

حق الیقین، ص: ۳۴۳

قطب راونـدی و دیگران از جـابر از امـام محمـد بـاقر علیه السّـلام روایت کرده است که حضـرت امـام حسـین علیه السّـلام در صحرای کربلاء پیش از شـهادت فرمودند که جدم رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمن گفت که ای فرزند تو را بسوی عراق خواهنـد برد در زمینی که پیغمبران و اوصـیای ایشـان در آنجـا ملاقات یکـدیگر کرده انـد یا خواهنـد کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شـهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصـحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهـد رسـید چنانچه آتش را حقتعالی بر حضـرت ابراهیم علیه السّـلام سـرد و سـلام گردانید و همچنین آتش جنگ بر تو و اصـحاب تو برد و سـلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آن عالم آن قـدر که خـدا خواهـد پس اول کسـی که زمین شـکافته میشود و از زمین بیرون می آیـد من خواهم بود و بیرون آمـدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیر

المؤمنین علیه السّلام و قیام قائم ما علیه السّلام پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بر روی زمین فرود نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود می آید محمد و علی علیه السّلام و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیاء و اوصیاء سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از آنها بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قائم ما میدهد پس بعد از آن آنچه خدا خواهد مینمائیم پس حقتعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعده ها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو

در روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر گردانم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود منت گذارم بر او و هر که اسلام را نخواهد خونش را بریزم و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او پاک کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلاها را از او دفع نماید و حق

حق الیقین، ص: ۳۴۴

تعالی برکت را از آسمان بزمین فرو فرستد بمرتبه ای که شاخه های درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و این است معنی قول حقتعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار گردند هرآینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی که خواهد احوال خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بآنچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مأمون از حضرت امام رضا علیه السّلام پرسید که چه میگوئی در رجعت فرمود حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

فرموده که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند دوتای نعل که با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی علیه السّلام از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود خلفای جور بر خود نامی گذاشته اند و خود را امیر المؤمنین میگویند که این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز معنی این نام و تأویل او بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تأویل آن کی خواهد بود فرمود آن وقتی خواهد بود که حقتعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه حقتعالی فرموده است وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علم را بعلی بن ابی طالب پس او امیر جمع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آن حضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود این است تأویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که ابان بن ابی عباس گفت رفتم بخانه ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب- ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن أبی طالب علیه

السّلام در كوفه پس گفت اين علم خاصى است كه بايد اين امت بدانند و رد كنند علم خصوصيات آن را بخدا پس آنچه از ايشان شنيده بودم بآن حضرت عرض كردم همه را تصديق نمود و آيات بسيار را از قرآن تفسير كرد برجعت تفسير واضح شافى تا آنكه چنان شدم كه يقين من بقيامت زياده نيست از يقين برجعت پرسيدم كه حوض رسول خدا در دنيا خواهد بود يا در آخرت فرمود بلكه در دنيا خواهد بود پرسيدم كى مردم را از حوض دور خواهد كرد فرمود كه من بدست خود دور خواهم كرد و دوستان خود را

حق اليقين، ص: ۳۴۵

بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه خواهم برگردانيد پس از آن حضرت از دابه الارض پرسيدم حضرت مضايقه فرمود چون الحاح و مبالغه كردم فرمود كه آن دابه ايست كه طعام ميخورد و در بازارها راه ميرود و با زنان مباشرت ميكند گفتم يا امير المؤمنين بگو كيست فرمود كه او صاحب زمين است كه زمين باو ساكن ميگردد گفتم يا امير المؤمنين بگو كيست فرمود كه صديق و فاروق اين امت است و عالم ربانى و ذو القرنين اين امت است بازگفتم بيان فرما كه كيست فرمود آنست كه خدا در شأن او وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ گفته و گفته است الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ و گفته است وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ و تصديق كرده او پيغمبر را در وقتى كه همه كافر بودند گفتم يا امير المؤمنين نامش را بگو فرمود كه گفتم اى ابى الطفيل بخدا سوگند كه اگر عامه شيعيان مرا بنزد

من بیاوری که اقرار بطاعت من میکننـد و مرا امیر المؤمنین مینامنـد و جهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم ببعضـی از آنچـه میـدانم از تأویـل آیـاتی کـه خـدا در قرآن فرسـتاده اسـت بر محمـد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم هرآینه همه متفرق و پراکنده شود مگر طایفه قلیلی از اهل حق بدرستی که امر ما صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسد آنها را و اقرار بآنها نمیکنـد مگر ملك مقربی یا پیغمبر مرسـلی یا بنده مؤمنی بحیثیتی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابی الطفیل چون رسول خـدا از دنیا رفت مردم همه متفرق و مرتـد و پراکنده و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاهداشت.

و در منتخب البصائر از سعد بن عبد اللّه روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت امام جعفر صادق (ع) که علی را در زمین رجعتی خواهـد بود با فرزنـدش حسـین با علم خود خواهـد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آن حضـرت جنگ کرده باشـد پس خـدا یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات می کنـد در صـفین مثـل مرتبه اول تـا همه را بکشـد و کسـی از ایشـان نمانـد که خبر بیرون برد پس خـدا ایشان را ببرد بسوی بـدترین عـذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین ع رجوع کنـد با رسول خـدا و او خلیفه باشد بر زمین و سائر ائمه عاملان

او باشند در اطراف زمین تا عبادت حقتعالی آشکار کرده شود چنانچه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حقتعالی بپیغمبرش خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حقتعالی وفا کند بوعده ای که او را داده که غالب گرداند خدا او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است که اول کسی که به دنیا برمی گردد

حق الیقین، ص: ۳۴۶

حضرت امام حسین (ع) است و اصحاب او و یزید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانچه حقتعالی فرموده است ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسرها و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار معتبر از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب هست بخدا قسم که حقتعالی از برای من اهل مرا بسوی من جمع خواهد کرد چنانچه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و ایضا شیخ کشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود که من سؤال کردم از خدا

که اسماعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب خود که یکی از آنها عبد اللّه بن شریک عامری باشد و او علمدارش خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که گویا میبینم عبد اللّه بن شریک را که عمامه سیاهی بر دارد و علامت در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضا شیخ کشی روایت کرده است که از داود رقی که گفت بخدمت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من بآن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره ای از این نیست که اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السّلام خطبه طولانی از آن حضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود که ضبط نمیکند احادیث ما را مگر قلعه های حصین یا سینه های امین یا عقلهای متین رزین پس فرمود العجب و کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطه الخمیس پرسید که این چه تعجب است که میفرمائید حضرت فرمود تعجب نکنم از آن که مرده ای چند زنده خواهند شد و

شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد و بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه میروند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و بزنند بر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و این است معنی آنچه خدا فرموده است یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ كَما يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ

حق اليقين، ص: ۳۴۷

یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که چون قائم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد بزنند و انتقام فاطمه را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است که چون وقت قیام قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بشود در جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل آن را ندیده باشند پس برویانند خدا بآن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهنیه و خاک قبر را از سرهای خود افشانند و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که بیرون می آید با قائم از پشت کوفه یعنی نجف بیست و هفت نفر با پانزده نفر از قوم موسی

از آنها که حقتعالی فرموده است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو ذر و جابر انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آن حضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را ذکر کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که چون قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از آن علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده است که از علامات ظهور حضرت قائم آنست که بدن برهنه ای در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد اللّه که چون قائم ما خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی ملحق شوی باو ملحق شو و اگر میخواهی در نعمت و کرامت خدا باشی هم آنجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بآن مذکور است و در متهجد و مصباح الزائر و

سایر کتب از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقولست که هر که دعای عهدنامه را چهل صباح بخواند از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد حقتعالی او را از قبر بیرون آورد در وقت خروج آن حضرت و در عهد نامه مزبور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و آن حضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده ای پس بیرون آور مرا از قبر من

حق الیقین، ص: ۳۴۸

در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام زیارت بعید حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه علیه السّلام را روایت کرده است و در آن روایت مذکور است که من قائلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمیشوم مگر بآنچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام زیارتی از برای حضرت امام حسین علیه السّلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیا است تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمنان شما پس من از آنهایم که ایمان دارم برجعت شما و انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم هیچ

چیزی را که خدا خواهد نمیتواند بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده اند و ایضا بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین علیه السّلام و جمیع ائمه روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خداوندا مبعوث گردان او را در زمان پسندیده که انتقام بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستی که تو او را وعده کرده ای و توئی پروردگاری که خلف وعده نمیکنی- و کلینی در وصف قبض روح مؤمن از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشت های رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان از شرابشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قائم آل محمد پس خدا زنده میگرداند ایشان را پس با او می آیند تلبیه گویان فوج فوج پس در آن وقت بشک می افتند اهل بطلان و مضمحل میشوند مخالفان و از این جهت بود که حضرت رسول بحضرت امیر گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت صاحب باید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که باطاعت قائم قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که برمی گردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و

در زیر علم سعادت شیم او میباشند و محشور میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان برؤیت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب بیرون آمد بسوی ابو القاسم بن العلا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السّلام است که این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا آنجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت

حق الیقین، ص: ۳۴۹

امام حسین میفرماید که سید قبیله است و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار گردند مردم باو در برگشتن او و برگشتن اوصیاء از عترت او و بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بغیر او می آوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از تفسیر قول حقتعالی وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که مرده اند بلکه زنده میگرداند و وعده لازمیست بر خدا و لیکن اکثر آنها نمیدانند حضرت پرسید سنیان چه میگویند با تو و تو چه میگوئی در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده ها را

در قیامت زنده نمی کند حضرت فرمود که هلاك و زیانکار باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون قائم ما ظاهر شود خدا جماعتی از شیعیان ما را زنده گرداند برای او که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری آن حضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت شما است و هر دروغی که میخواهید می گوئید و اللّه که زنده نشده اند آنها و تا قیامت زنده نخواهند شد و حقتعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است.

و ایضا کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است در تأویل قول حقتعالی وَ قَضَيْنا إِلى بَنِی إِسْرائِيلَ فِی الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که افساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه و حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن علیه السّلام وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسن علیه السّلام فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما پس هرگاه بیاید وعده انتقال اول ایشان فرمود که هرگاه بیاید وعده انتقام خون حسین علیه السّلام بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِی بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ یعنی فرستادیم بر شما بندگانی را از ما که صاحب بأس و قدرت عظیم

بودنـد در جنگ پس گردند در میان خانه ها برای کشـتن و اسـیر کردن شـما حضـرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث گردانید پیش از بیرون آمدن حضرت قائم پس

حق الیقین، ص: ۳۵۰

نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت وَ کانَ وَعْداً مَفْعُولًا و بود وعده کرده شـده فرمـود که اشـاره است بقیـام قـائم ثُمَّ رَدَدْنـا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ اشـاره است بخروج امـام حسـین (ع) بـا هفتـاد نفر از اصـحابش که خودهای مطلا بر سـر داشـته باشـند که هر خود دو رو داشـته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شـیطان نیست و حضرت قائم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضـرت امام حسین (ع) در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم (ع) از دنیا برود و حضرت امام حسین (ع) او را غسل دهـد و کفن و حنوط کنـد و بر او نماز کنـد و او را در لحـد بگذارد زیرا که امور وصـی را بغیر از وصـی کسـی مرتکب نمیشود.

مؤلف گوید که اگر کسـی گوید که حضـرت امام حسـین (ع) را کی غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آن حضـرت در این نشأه شـهید در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد یا ائمه بعد از آن حضرت که بدنیا برگردند آن حضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا بنفخ صور منتهی شود و این آیات اگر چه بحسب ظاهر در شأن بنی اسرائیل واقع شده است

اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از امام محمد باقر (ع) روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه قائم از دنیا برود گفتم قائم (ع) چند سال پادشاهی می کند فرمود نوزده سال و بعد از وفات آن حضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که امام حسین (ع) است و طلب خون خود و اصحاب خود را خواهد کرد و آن قدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند که اگر این ذریه پیغمبران بود این قدر آدم نمی کشت پس بعد از آن سفاح بیرون آید یعنی جناب امیر المؤمنین (ع) و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که خدا شش چیز بمن داده است دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق در میان خلایق و منم صاحب رجعتها و منم صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و در کافی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق (ع) که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا

مرده ها را زنده کند

حق الیقین، ص: ۳۵۱

کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که حقتعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را بامام حسین پیش از آنکه فاطمه باو حامله شود بآن که امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آن حضرت را بآنچه بامام حسین خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها که بخودش و بفرزندانش میرسد پس عوض داد او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آن حضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و وارثان روی زمین و فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که زمین را بمیراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین برخواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام سؤال کردم از رجعت که آیا حق است فرمود بلی پرسیدم که اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السّلام خواهد بود

که بعد از حضرت قائم علیه السّلام بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی (ع) مبعوث شدند پس حضرت قائم علیه السّلام انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین علیه السّلام او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر مدفون خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که چون قائم علیه السّلام ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث خواهد گردانید که در میان اصحاب او و از یاران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم از اسماعیل که خدا او را در قرآن صادق الوعد گفته است آیا اسماعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود نه بلکه اسماعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و خدا او را مبعوث گردانید بر قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حقتعالی غضب کرد بر ایشان وسطاطائیل ملک عذاب را بسوی او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم تو را عذاب کنم بسخت ترین عذاب ها اگر خواهی اسماعیل گفت مرا احتیاجی نیست حقتعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسماعیل گفت

حق الیقین، ص: ۳۵۲

پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بپروردگاری و از

برای محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بپیغمبری و از برای اوصیاء او بامامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسنین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشی از آنها که این ستم را نسبت باو کردند پس حاجت من بسوی تو آنست ای پروردگار من که مرا برگردانی بسوی دنیا تا انتقام خود را بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین را بر خواهی گردانید پس حقتعالی اسماعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا با حضرت امام حسین بدنیا بر خواهد گشت.

و ایضا از جریر روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کردم که فدایت شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه ای داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیوه خود چون اینها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و مدت حیوه ما منقضی شده است و در آن وقت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می آید و خبر وفات ما را بما میدهد و ثوابهای عظیم حقتعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین ع چون بصحیفه خود نگاه کرد نوشته بود آنچه در حال حیوه خود کند و آنچه باقی ماند بعد از این خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال

و شـهید شـد و از جمله اموری که باقی مانده بود که گروهی از ملائکه از حقتعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند و چون بیاری او آمدند حضرت شهید شده بود حقتعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبه او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یـاری او بکنیـد پس گریه کنیـد بر او و بر آنچه از شـما فوت شـده است از یاری او و شـما مخصوص گردیـده ایـد بیاری او و گریسـتن بر او پس آن ملائکه بر او میگریند و چون او بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در تفسـیر محمد بن العباس ماهیار و فرات بن ابراهیم و منـاقب شـاذان بن جبرئیـل از حضـرت امـام جعفر صادق (ع) روایت کرده انـد در تأویل قول حقتعالی يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی روزی که میلرزنـد حرکت کننده ها و متحرك گردند آنها که ساکن بودند و از پی آنها می آیـد هر چـه در ردیـف آنست فرمـود که راجفه حسـین ابن علی است و رادفه علی بن ابی طـالب است و اول کسـی که از قـبر بیرون آیـد حسـین بن علی است با هفتاد و پنج کس و آنست تأویل قول حقتعالی إِنَّا لَنَنْصُـرُ رُسُـلَنا چنانچه گذشت و حسن ابن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از جناب امام جعفر صادق (ع) که كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

حق الیقین، ص: ۳۵۳

یعنی در رجعت ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در قیامت و محمـد بن العباس بسـند معتبر از حضـرت امام محمـد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ یعنی اگر

خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان از برای این آیت ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه برای آن آیت ذلیل و خاضع میگردد و آیت آنست که علی بن أبی طالب علیه السّلام در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه از بنی امیه مردی خود را در پهلوی درختی پنهان کند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مردی است از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام سؤال کردم از تفسیر قول حقتعالی إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ فرمود که دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین علیه السّلام در ثوبه که موضعی است از کوفه در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از عمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت محمد و آل محمد است و سید بن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن عبد اللّه این روایت را از این مبسوطتر دیده ام و در کامل الزیاره از مفضل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود

گویا میبینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه ای از یاقوت سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین علیه السّلام بر آن کرسی نشیند و بر دور آن کرسی نور هزار قبه سبز بوده باشد و مؤمنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حقتعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سؤال کنید بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست و اللّه کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند که این حدیث در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن جعفر بن حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حقست و در آن شکی نیست در روزی که

حق الیقین، ص: ۳۵۴

نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش خیری را و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که هر که اقرار کند به هفت چیز مؤمن است و از جمله آنها ایمان برجعت را ذکر کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و بحج تمتع

و ایمان بیاورد بمعراج و بسؤال قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و راستی و او از شیعیان ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر است بالمعنی و کسی که شک کند در آن ظاهر آنست که حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بنصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات و هم انکار کردن آن محض بی دینی است و از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده جزم نمیتوان کرد و انکار نیز نمیتوان کرد و اختلاف در خصوصیات آن باعث نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانچه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمیشود که اصلش را که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش آنست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و حضرت امام حسن علیه السّلام نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در سایر ائمه نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر

متواتر نباشـد بمرتبه ای رسـیده است که اذعان بایـد کرد و انکار نباید کرد اما خصوصـیتهای این رجعتها معلوم نیست که آیا با ظهور آن حضـرت در یک زمان خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضـی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان قائل شده است بآنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی علیه السّلام بودنی دارد و حضـرت صاحب الامر اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعـد از رجعت آباء کرام خود باز آن حضـرت رجعت خواهد کرد و بـاین وجه تأویل کرده است آن حـدیث را که از ما دوازده امام دوازده مهـدی هست و این قول اگر چه بعیـد از صواب نیست امـا مجمـل اقرار کردن و تفاصـیلش را بعلم ایشـان رد کردن احوط است و ابن بـابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقـاد مـا در رجعت آنست که آن حق است و حقتعـالی فرموده است أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيـارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَـذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ ایشان هفتاد هزار خانه بودند و

حق الیقین، ص: ۳۵۵

در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشـد و اغنیاء چون قوت داشـتند بیرون می رفتنـد و فقرا چون ضـعیف بودند در محل خود میماندنـد و طاعون در اغنیاء کمتر از فقراء واقع میشـد پس یک سال همه اتفاق کردنـد که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حقتعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه

مردند مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آباد کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حقتعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس همه ایشان را خدا زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او رفتند پس این جماعت مردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حقتعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد ایشان صاعقه ای بایشان رسید و همه مردند پس موسی علیه السّلام گفت پروردگارا چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند و حقتعالی بحضرت عیسی علیه السّلام خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مرده ها

را که زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن مردند باجلهای خود و اصحاب کهف سی صد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند دوتای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت قائم بیرون آید عیسی علیه السّلام از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگست زیرا که حق تعالی فرموده است که إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ و بعد از آن بعضی آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده

حق الیقین، ص: ۳۵۶

نزد فقیر محل تأمل است و در حیوه القلوب و بحار الانوار مذکور است تحقیق آنها و ختم مینمائیم این مبحث را بایراد حدیث مشهور مفضل- شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او می کشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست فرمود که حقتعالی ابا نموده از

اینکه از برای ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده و دعوای اطلاع بر اسرار غیب الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت فرمود که بی خبر ظاهر خواهد گردید و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بهمه دینها غالب گرداند چنانچه حقتعالی پیغمبرش را وعده داده است که لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ یعنی حقتعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده است که وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای

خـدا پس فرمود که و اللّه ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین بـدین حق بر گردد و از هیچ کس بغیر دین قبول نکننـد چنانچه حقتعالی فرموده است وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ یعنی هر که طلب نمایـد اسـلام را پس هرگز از او قبول نکننـد و او در آخرت از زیانکـاران باشـد مفضـل پرسـید که در ایـام غیبت آن حضـرت بـا کی مخاطبه خواهـد فرمود و کی با او سـخن خواهـد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آن حضرت که بشیعیانش برسانند و اللّه ای مفضل گویا می بینم عصای آن حضرت را که داخل شود و برد حضـرت رسول ص در بر و عمامه زردی بر سـر داشته باشد و در پاهایش نعلین حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و در دستش

حق الیقین، ص: ۳۵۷

عصای آن حضـرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسـی او را نشـناسد و باین هیئت بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آیـد و دیـده ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل وصف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سـخن تو مقبولست و امر تو جاری است پس حضـرت صاحب علیه السّلام دست بر روی مبارک خود کشد و گویـد حمـد و سـپاس خداونـدی را سـزاست که وعـده ما را راست گردانیـد و زمین بهشت را بر ما میراث داد که هر جا که خواهیم

قرار بگیریم پس نیکو مزدی است مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حقتعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیائید بسوی من حقتعالی صدای آن حضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالتی که بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه آن حضرت شوند و بیک چشم بر هم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در ما بین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه های مؤمنان درآید و جانهای ایشان بآن فرح یابد اما ندانند که قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ظاهر شده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که به طی الارض از اطراف عالم بخدمت آن حضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد جبرئیل باشد پس سایر ملائکه با او بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر نقباء به بیعت او سرافراز گردند آنگاه

مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر گردیده و چه جماعت اند اینها که با اویند پس بعضی گویند که صاحب همان بزهاست که داخل مکه شد پس بعضی گویند که هیچ یک از اصحابش را میشناسید گویند که نمیشناسیم هیچ یک را مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند بآواز بلند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدرانش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت کنید تا هدایت بیابید و مخالفت او ننمائید که گمراه میشوید پس اول

حق الیقین، ص: ۳۵۸

کسی که آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند ملائکه پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آن حضرتند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابان ها پس چون نزدیک بغروب آفتاب شود شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه با او بیعت کنید تا هدایت بیابید و مخالفت نکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقباء همه او را تکذیب کنند

و دانند که او شیطانست و گویند که شنیدیم اما باور نمی کنیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین علیه السّلام و ائمه از ذریه حسین علیه السّلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد من است آنچه آنها مصلحت ندانستند و خبر ندادند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبر را میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتداء کند و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند که اینست و اللّه صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود را پس علمهای آن ملتها همه شهادت دهند که این است آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حقتعالی بر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل ساخته بی آنکه تغییر یافته باشد

و تبدیل یافته باشد چنانچه در قرآن های دیگر شد پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آن حضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر و امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و تو را بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود را و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم در میان لشکر بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را

حق الیقین، ص: ۳۵۹

خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی نماند بغیر از من و برادرم در روی زمین ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را بپشت گردانید چنانچه میبینی پس با برادرم گفت ای محمد نذیر برو بنزد سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خبر ده او را که لشکرش را حقتعالی به بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق

شو بحضـرت مهدی علیه السّلام در مکه و او را بشارت ده در هلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آن حضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضـرت دست مبارک را بر روی بشـیر بمالد و بجانب اولی برگردد و با آن حضرت بیعت کند و در لشکر آن حضـرت بمانـد مفضل پرسـید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی و اللّه ای مفضـل و بـا ایشـان گفتگو خواهنـد کرد چنـانچه مردی بـا اهل و یاران خود صـحبت دارد مفضل گفت که ملائکه و جن با او خواهنـد بود فرمود بلی و اللّه ای مفضـل و آن حضـرت با آن گروه فرود خواهنـد آمـد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصـحابش در آن وقت چهل و شـش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشـکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسـید که آن حضـرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشـان را بحکمت و موعظه بحق دعوت خواهـد کرد پس چون اطـاعتش کننـد شخصـی از اهـل بیت خود را خلیفه گردانـد بر ایشان و بیرون آیـد و متوجه مـدینه طیبه شود مفضل پرسـید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب خواهد کرد و از بنائی که حضـرت ابراهیم و حضـرت اسـماعیل گذاشته بودند بنا میکند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و

از اساس اولش بنا میکند و میسازد و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را نیز خراب میکند که هر که او را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی مکه معاودت نماید پس بیایند بخدمت آن حضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید و باز آن والی را بکشند آنگاه

حق الیقین، ص: ۳۶۰

یاوران خود را از جن و نقباء بسوی ایشان برگرداند که بایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشد و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه بازگردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد.

مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پایتخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در

کوفه خواهند بود فرمود که بلی و اللّه هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه باشد یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاه گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد حقتعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هرآینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو کرامت فرماید پس حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستی که بقعه های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلا فخر کرد حق تعالی وحی کرد بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه ای است که در آنجا ندای إِنِّي أَنَا اللَّهُ از شجره مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلند است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السّلام را بعد از شهادت شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی روح اللّه را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آنجا عروج نمود و خیر

و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السّلام مفضل گفت ای سید من پس حضرت صاحب الامر دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور خواهد آمد که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران گردد مفضل پرسید که آن چه امری است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا است گویند بلی ای مهدی آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گوید که کیستند اینها که با او دفن

کرده اند گویند دو مصاحب و همخوابه او ابو بکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابو بکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول خدا و پدر زنان آن حضرت بودند پس فرماید آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی هست که شک داشته باشد در اینکه ایشان اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر

دو را با بـدن تازه بـدر آورد بهمان صورت که داشـته انـد پس بفرمایـد که کفنها را از ایشان بدر آورند و بگشایند و ایشان را بحلق کشـند بر درخت خشـکی پس برای امتحـان خلق در حـال آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخه هایش بلنـد شود پس جمعی که ولایت ایشان داشـته انـد گویند که اینست و اللّه شـرف و بزرگی و ما رسـتگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشـر شود هر که در دل بقـدر حبه ای از محبت ایشان داشـته باشد حاضـر شود پس منادی از جانب قائم علیه السّلام ندا کنـد که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه رسول خـدا را دوست میـدارد از میان مردم جدا شود و بیک طرف بایسـتد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوسـتدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضـرت فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه بعـذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند ای مهدی آل رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم ما پیش از آنکه بـدانیم که ایشان را نزد خـدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت بسـیار از ایشان بر ما ظاهر شـد و دانستیم که مقربان درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که بتو ایمان آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده است و از هر که ایشان را باین خواری بدر آورده و بر دار کشـیده است پس حضرت مهدی امر فرماید باد سیاهی را که بایشان وزد و ایشان را بهلاکت

رسانـد پس فرمایـد که آن دو ملعون را بزیر آورنـد و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عـالم تـا آخر شـده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سـلمان فارسـی را و آتش افروختن بـدر خـانه امیر المؤمنین علیه السّلام و فـاطمه و حسن و حسـین (ع) برای سوختن ایشـان و زهر دادن امـام حسن و کشـتن امـام حسین و اطفال ایشان و پسر عمان ایشان و یاران او و اسیر کردن ذریه رسول و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و

حق الیقین، ص: ۳۶۲

هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم همه را بایشان بشـمارند که از شما شـده و ایشان اعتراف کننـد زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه به حق نمیکردنـد اینها نمیشد پس امر فرماید که از برای هر مظالم هر که حاضـر باشد از ایشان قصاص نماید پس ایشان را بفرماید که از درخت برکشند و آتشی را فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر آنها را بدریاها پاشد.

مفضل گفت ای سـید من این آخر عـذاب ایشان خواهـد بود فرمود که هیهات ای مفضل و اللّه که سـید اکبر محمد رسول اللّه (ص) و صدیق اکبر امیر المؤمنین علیه السّلام و فاطمه زهراء

و حسن مجتبی علیه السّلام و حسین شهید بکربلاء و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روز هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده کنند پس خدا بهر جا که خواهد آنها را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملك و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقباء مفضل پرسید که زورا که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهائی که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و اللّه که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته واقع شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود و اللّه که یك وقتی چنان آباد شود بغداد که گویند در دنیا همین است و گویند قصرها و خانه هایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افتراء بخدا و رسول و

حکم بناحق و گواهی بناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آن قدر که در تمام دنیا آن قدر نباشد پس خدا خراب کند آن را به این فتنه ها و لشکرها بمرتبه ای که اگر کسی گذرد و نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است کسی قبول نکند پس خروج کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و بآواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد (ص) مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نماید او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند

حق الیقین، ص: ۳۶۳

مانند پاره های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشوند و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش به نزدیک کوفه رسیده اند پس باصحاب خود میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و اللّه که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلب او آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیت آن حضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی علیه السّلام می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کجا است عصای جدت رسول خدا و انگشتر او و برد و زره او که فاضل مینامیدند آن را و عمامه اش که سحاب می گفتند

و اسبش که یربوع می گفتند و ناقه اش که غضبا میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی (ع) حاضر سازد حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی (ع) عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید اللّه اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت کنند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگی بود پس حضرت مهدی (ع) هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید تا همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که دیگر چه خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین (ع) ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر

امیر المؤمنین علی بن أبی طالب ع و برای او قبه ای در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا میبینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول اللّه (ص) با هر که ایمان آورده باشد بآن حضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای ایشان شهید شده باشد پس زنده میکند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت

حق الیقین، ص: ۳۶۴

او یا رد گفته او مینمودند میگفتند کاهن است و ساحر است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد همه را بجزای خود میرساند و همچنین برمی گرداند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر (ع) و هر که یاری ایشان کرده تا خوش حال شوند و هر که از ایشان دوری کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تأویل آیه کریمه که ترجمه اش گذشت وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ تا آخر آیه.

مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابو بکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر (ع) خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را

بگردنـد حتی پشت کوه قاف و آنچه در ظلماتست و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضـعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا میبینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایستاده باشیم و بآن حضرت شکایت کنیم از آنچه بر ما واقع شد از امت جفا کار بعد از وفات آن حضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفته های ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما بکشتن و بدر بردن خلفـای جور مـا را از حرم خـدا و رسول به شـهرهای ملـک خود و شـهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیـدن ما پس حضـرت رسالت پناه گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتـداء کنـد حضـرت فاطمه (ع) و شـکایت کنـد از ابو بکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چندان که حجتها بر ایشان اقامه کردم سـود نـداد و نـامه ای که تو برای من نوشـته بودی برای فـدک عمر گرفت در حضور مهـاجر و انصـار و آب دهن نجس خود را بر آن انـداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شـکایت کردم و ابو بکر و عمر بسوی سـقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین علیه السّلام غصب کردند پس چون که آمدند او را

به بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا در دادم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول مینمائی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا من بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما

را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار که خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه ای زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا أبتاه وا رسول اللّه دختر تو فاطمه را دروغگو می نامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید می کنند و خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم تو را که مقنعه از سر نگشائی و سر بآسمان بلند نکنی و اللّه که اگر بکنی یک جنبنده در زمین و یک پرنده در هوا نمیماند پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام شکایت کند که چندین شب با

حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم از آنهائی که تو مکرر بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچ کس بیاری من نیامد و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر من بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت او مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن علیه السّلام برخیزد و گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزند و سرش را برای معاویه بفرستد پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب مرا نگفت پس رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری تو و من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر بزیر آمدم و ایشان را واگذاشتم و بجانب مدینه روان

شـدم پس آمدنـد بنزد من و گفتنـد اینک معاویه لشـکرها بانبار و کوفه فرسـتاده است و مسـلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفـال بی گنـاه را کشـته انـد بیـا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم بایشان که شـما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرسـتادم و گفتم که بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام شهید حسین بن علی ع

حق الیقین، ص: ۳۶۶

با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نظرش بر او افتد گریه کند و جمیع اهل آسـمان ها بگریه آن حضـرت گریه کنند و حضـرت نعره ای بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن علیه السّلام از جانب راست حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بایستند و حضرت فاطمه (ع) از جانب چپ آن حضـرت پس امام حسـین شهید نزدیک آید حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را بسینه خود چسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسـین دیده تو روشن با دو دیده من درباره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السّلام حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه آیه ای تلاوت فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش اینست آن روز که بشما

وعـده میدادنـد امروز می یابد هر نفسـی آنچه کرده است از کار خیر حاضـر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکنـد که کـاش میـان او و آن کار زشت او فاصـله دوری باشـد پس حضـرت امام جعفر صادق علیه السّـلام بسـیار گریست و فرمود که روشن مبـاد دیـده ای که نزد ذکر این قصه گریـان نگردد پس مفضـل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریسـتن بر ایشان فرمود که غیر متناهی اگر شـیعه باشـد مفضل پرسـید که دیگر چه خواهد شد پس فرمود که حضـرت فاطمه برخیزد و گویـد خداونـدا وفا کن بوعـده ای که با من کرده ای در باب آنها که بر من ظلم کرده اند و حق مرا غصب کردند و مرا زدنـد و بجزع آوردنـد بسـتم هائی که بر جمیع فرزنـدان من کردند پس بگریند بر او ملائکه آسـمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیـا است و هر که در تحت الثری است همگی خروش برآورنـد پس نمانـد احـدی از کشـندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضـی بودند بسـتمهای ما مگر هزار مرتبه در آن روز کشـته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شـیعیان شـما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشـنیده انـد سـخن جد ما رسول اللّه را و سـخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشـنیده اند این آیه را که وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْأَکْبَرِ فرمود که عذاب پستتر عذاب رجعت است و

عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که پس جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاهی کند وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما

حق الیقین، ص: ۳۶۷

در قرآن هرآینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه را که وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ الخ که ترجمه اش گذشت و اللّه که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابو بکر و عمرند پس فرمود بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین علیه السّلام و پدرم امام محمد باقر علیه السّلام پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا آنچه از ستمکاران بایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند بجدش از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مأمون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مأمون ملعون و غیر او پس برخیزد امام علی النقی و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی آخر الزمان همنام جدش حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با جامه خون آلود محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روزی که

پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و بخون آلوده شد و ملائکه بر دور او باشند تا بایستد پیش جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند مرده است و اگر میبود این قدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حقتعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت فرماید الحمد للّه الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنه حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمد یاری و فتح الهی ظاهر شد گفته حقتعالی هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ پس بخواند إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقِیماً وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که حقتعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو حقتعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود ای مفضل رسول خدا دعا کرد که خداوندا شیعیان برادر من علی بن أبی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیاء منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار

کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حقتعالی گناهان شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را برای آن حضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خدا است بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود

که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل نکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند و ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حقتعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خواند که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ مگر آن حضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابئان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول خواهد بود و این آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ پس حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که برگردد حضرت مهدی بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید باصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر

مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمه او باشد چگونه خواهد بود حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی (ع) ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته بیاید و بگوید پس همه را بدو ادا فرماید حتی یک دانه سیر و یک دانه خردل و این حدیث از این طولانی تر است و ما باین قدر که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم.

باب [ششم] در اثبات معاد است

اشاره

و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در آن چند فصل است

فصل اول در اثبات معاد جسمانی است

و در آن تمهید مقدمه ای ضرور است بدان که آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تأویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تأویلست

حق الیقین، ص: ۳۶۹

و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در بسیاری احادیث از ائمه اطهار منقول است که هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بر آن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و در او انکار منمائید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلی است و ابتداء باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوالات موت و قبر موقوف بآنست. بدان که معاد در لغت بسه معنی آمده است (اول) عود و رجوع به جائی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد (دویم) مکان عود (سیم) زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بحیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه بیک چیز برمی گردد و آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آن است که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد

بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج گردد و مسرور باشد و اگر از اشقیاء باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشأه کسب کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین معاد قائلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تأویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق میگردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قائلند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن در این صریحست و قابل تأویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد بنزد حضرت رسول و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوانهای پوسیده را زنده میکند در قیامت حضرت گفت که بلی تو را زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ چنانچه تفسیرش ان شاء اللّه تعالی بعد از این مذکور میشود و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه هدی علیهم السّلام همه هست چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آن

است که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی (ص) صومیان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکماء انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در آنها تأمل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعی عاجز شده اند در چنین مسئله غامض که محل انظار و افکار جمیع عقلاء است دعوای بداهت کرده اند و کسی که باعتبار

حق الیقین، ص: ۳۷۰

چنین شبهه ای دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیاء و ائمه هدی بردارد معلوم است که چه قدر بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد ان شاء اللّه تعالی و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قائل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقی است و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و در قیامت که ارواح با بدان برمی گردند ببهشت یا دوزخ میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیاء در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح قواعد گفته است که بدان که معاد جسمانی از جمله اموری است که واجب است اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم او بلذات و المهای عقلی تکلیف تعلق

نگرفته است باعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن و فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قائلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت او است و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشان را بهم میرسد که جمع ما بین این دو امر میتوانند کرد و شبهه ای نیست در اینکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو نه محض جمع بین الرأیین است بلکه بر هر دو برهان قائم شده است که چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است.

مؤلف گوید که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر آن از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام روایت کرده اند که چون اهل

بهشت در بهشت درآینـد و داخل شونـد دوسـتان خـدا در مساکن و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه ها آویخته باشد بر سر او و چشمه ها بر دور او بجوشد و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش

حق الیقین، ص: ۳۷۱

کند خدمتکاران برای او حاضـر گردانند پیش از آنکه از ایشان بطلبد و حوریان سـیاه چشم از باغستانها بسوی ایشان بخرامند و در این نعمتهـا بماننـد آنچه خـدا خواهـد و بعـد از آن خداونـد جبار ایشان را نـدا کنـد که ای دوسـتان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهیـد خبر دهم شـما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر است از این نعمتهـا که مـا داریم آنچه نفس مـا خواهش میکنـد و دیـده ما لـذت میبرد از نعمتها داریم و در جوار رحمت پروردگار خود هستیم چون بار دیگر نـدا بایشان برسـد گوینـد بلی ای پروردگار ما بـده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هسـتیم حق تعـالی فرمایـد که رضـا و خوشـنودی من از شـما و محبت من نسـبت بشـما بهـتر و عظیم تر است از آنچه در او هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای و از ما و دوست داشـتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما بآن شادتر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش اینست که خداوند وعده داده

است مردان مؤمن و زنـان مؤمنه را باغسـتان ها و بهشـتها که جاری است در زیر آن ها نهرها و همیشه در آن ها خواهنـد بود و مسـکنها و منزلهای خوشـبو و نیکو در جنات عـدن و رضا و خوشـنودی از جانب خـدا بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ- و کلینی از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که حقتعالی میفرمایـد که ای بنـدگان صـدیق من تنعم کنیـد بعبـادت من در دنیـا بـدرستی که بآن تنعم خواهیـد کرد در آخرت و ظاهرش آنست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیـف بلکه بسـبب آنکه اعظم لـذات ایشـان در عبـادت حقتعـالی و مناجـات او و تحصـیل قرب او است و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که هر که شبی بعبادت حقتعالی احیا کند حقتعالی او را در جنت الفردوس صـد هزار شـهر عطا میکنـد که در هر شـهری برای او باشـد آنچه نفس بر او خواهش کنـد و دیده از آن لذت ببرد و آنچـه در خـاطری خطـور نکرده باشـد سـوای آنچه مهیـا گردانیـده است از برای او از کرامت و مزیـد قرب و در مجمع البیـان احـادیث بسـیار از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم روایت کرده است که بهترین نعمتهـای اهل بهشت آن است که حوریان برای ایشان خواننـدگی میکنند بحسن صوتی که جن و انس نشـنیده باشـند اما نه بروش مضـمار شـیطان بلکه بتسبیح و تحمید و تقدیس حقتعالی و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی میکند که بشنوان بنندگان

من که در دنیا بـذکر من و عبادت من مشـغول شدنـد و ترک کردند شـنیدن صدای بربط و نای را پس صدائی بلند شود از آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که هرگز خلایق مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه در رساله عقاید

حق الیقین، ص: ۳۷۲

گفته است که اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و میوه ها و تحفه ها و حوریان و خدمت فرمودن پسـران و نشسـتن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه میخواهد و همتش بـآن متعلق است و بـاو داده میشود آنچه خـدا را برای آن عبـادت کرده است و حضـرت امـام جعفر صادق علیه السّلام فرمود بـدرستی که مردم که حق تعالی را عبادت میکننـد بر سه صـنفند صـنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت خـدمتکاران است و صـنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را از ترس آتش پس این عبادت غلامان است و صـنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را از برای محبت او و این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید در شرح این کلام گفته است که ثـواب اهـل بهشت التـذاذ بمآکـل و مشـارب و منـاظر و مناکـح است و آنچه ادراک میکننـد حواس ایشـان از چیزهـائی که مطبوعند بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشـر کسی که بیابد بغیر از اینها و قول کسی که در بهشت از بشری هست که لذت می یابد بتسبیح و تقدیس و خوردن قولیست که شاذ

است از دین اسـلام و آن مأخوذ است از نصاری که میگوینـد آنها که در دنیا اطاعت حقتعالی کرده انـد در بهشت ملائکه می شونـد نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و حقتعالی تکذیب قول ایشان کرده است بآنکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعـده اکل و شـرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکننـد و حال آنکه کتاب خـدا شـهادت بضـد آن میدهـد و اجمـاع بر خلاـف آن منعقـد است مگر آنکه در این بـاب تقلیـد کسـی کرده باشـد که تقلیـد او جـایز نیست یـا عمـل بحـدیث موضوعی کرده باشد.

مؤلف گوید که کلام مفید متین است و در احادیث معتبره این مضـمون بنظر نرسـیده است که جمعی از اهل بهشت باشـند که مطلقا از لذت جسـمانی ملتذذ نشوند و مانند ملائکه باشـند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که جمعی را که در وقت عبـادت بهشت و دوزخ منظور نباشـد لازم نمیآیـد که از نعیم بهشت متلـذذ نشونـد هم چنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمیباشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است که لذت جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصـل باشـد چنـانچه تحقیق کردیم و یـا آنکه تلـذذ بلـذات جسـمانیه مراتب و درجـاتی دارد بحسب اختلاـف احوال اهل بهشت بعضـیماننـد بهائم در باغهای بهشت میچرنـد و مثل حیوانات نعمتهای آن را صـرف میکننـد چنانچه در دنیا لذت می یافتند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره ای داشته باشند و بعضی هستند که

حق الیقین، ص: ۳۷۳

بهشت را از این جهت میخواهند که دار کرامت خدا و

محل دوستان خدا است و لذت از نعمت های بهشت از این جهت می یابند که علامات کرامت الهی است و مجبوب ایشان را برای ایشان مهیا گردانیده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمن استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بی غایت او را می یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی قالب بهشت روحانی است هم چنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات عبادات است پس کسی که در دنیا بجسد بی روحی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذات دیگر نمییابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را دریافته است و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذت روحانی نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب بحار ایراد نموده ام و ذلک مما افاض اللّه علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه می نماید که باعتقاد متکلمین صریح ترین آیاتست قال اللّه وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیه غرایب بسیار هست بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوئیم که آنان که منکر حشرند بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه

بشبهه نیز نشده اند و اکتفاء بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اگر چنین است و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ یعنی گفت کی زنده میکند استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده است این انکار بمحض استبعاد بود و حقتعالی ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان فرمود وَ نَسِيَ خَلْقَهُ یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاك و از نطفه متشابهه الاجزاء از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفاء باین نکردیم بلکه در این اعضاء حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراك امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز شده اگر بمحض استبعاد اکتفاء میکنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمیکنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان را بذکر از برای آن بود که از حیات دورتر است و وصف کرده اند آن را بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزاء موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم

حق الیقین، ص: ۳۷۴

و قدرت آن خداوندی که اینها را برمی گرداند پس فرمود که از برای ما مثل میزنند به استخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس بگو که زنده میکند آنها را آن خدائی که از

کتم عـدم بوجـود آورد در اول بـار و او بهـترین خلـق کننـدگان و علیم دانـا است و هیـچ امری بر او مخفی نیست و بعضـی از منکران معاد شبهه ای ذکر کرده اند اگر چه آخرش باز باستبعاد برمی گردد و آن بر دو وجه است:

اول آنکه بعـد از عـدم چیزی باقی نمیمانـد پس چگونه صـحیح است بعـد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شـبهه کرده است بآنکه در اول خلق نیز هیـچ چیز نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید همچنین او را برمی گرداند هر چند معدوم شده باشند.

و شـبهه دوم آنسـت که میگوینـد کسـی که اجزای او در مشـرق و مغرب عـالم پراکنـده شـده باشـد و بعضـی از آنهـا در بـدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آجرها و کوزه ها و مثل آنها شده باشد چگونه میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزاء مأکول جزو بـدن آکل بشود اگر در حشـر برگردنـد اگر آن اجزاء در بـدن آکل داخل بشود بـدن مأکول از چه چیز خلق خواهـد شـد و اگر در بـدن مأکول داخل شود بدن آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حقتعالی برای ابطال این شـبهه فرموده وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و وجهش آنست که در آکل اجزای اصـلیه هست که از منی بهم رسـیده و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و در مأکول نیز هر دو قسم است پس اگر انسانی را بخورد اجزاء اصلی مأکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزاء اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان

جزو بـدن انسـان بوده است و حقتعـالی بهمه عالم است میدانـد که اجزاء اصـلی و فضـلی هر یک کـدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح را در آن میدمد و جمع میکند اجزای اصلی مأکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصـقاع متفرق شـده است بحکمت شامله و قـدرت کامله خود جمع میکند پس حقتعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده و گفته الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ یعنی آن خداوندی که از درخت تر که مباین آتش و میرانـنـده آنست آتش سوزاننده بیرون می آورد اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشد که یکی را مرخ گویند و دیگری را عقار چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را به همدیگر میسایند از آنها آتش

حق الیقین، ص: ۳۷۵

ظـاهر میشود و از درختـان دیگر نیز حاصـل میشود مگر درخت عنـاب و امـا از این دو درخت بهتر بعمـل می آیـد فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ پس ناگـاه شـما آتش از آن می افروزیـد أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ یعنی آیا نیست آن کسـی که آفریده است آسـمانها و زمین را قادر بر اینکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر است و او است بسـیار خلق کننده و بسیار دانا و اما رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزی است

که در جمیع بدن جاری است و اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیات را در او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش در درختی سبز که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما وَ هُوَ الْخَلّاقُ اشاره است بآنکه قدرت او کامل است الْعَلِیمُ اشاره است بآنکه علم او شامل است.

مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان میکنید شما بدرستی که ما خلق کردیم شما را عبث و شما بسوی ما بازگشت نمیکنید و نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهیست و راه شك در آن نیست برهان قاطعی است بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و عبث از او صادر نمیشود و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد و منحصر باشد در این نشئه فانیه منافع این نشأه که مخلوط است

باضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و امراض و محن و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احباء و سایر کدورات و قابل این نیست که مردم را از برای این خلق کند و این شبیه است بآنکه کریمی شخصی را ضیافت کند بخانه ای که مملو باشد از انواع درندگان و موذیان از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی بنزد او حاضر سازند که هر لقمه ای که بردارد چندین زنبور بر دستش و زبانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعتی بر او حمله کنند

حق الیقین، ص: ۳۷۶

و پیش از آنکه آنچه متوقع او است بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنین را نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو بفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها را بکشی تو را بمناصب عظیمه سرافراز میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم چند روزی آزار میکشی و بعد از آن مدتهای بسیار در رفاهیت و حکومت خواهی بود همه عقلا او را ستایش میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی.

فصل دویم در دفع شبهه های معاد جسمانی

و آن موقوفست بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان: بدان که در حقیقت روح انسان خلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند که چهل قول در این باب هست و آنچه اکثر محققین قائل شده اند آنست که انسان مرکب است از

روح و بـدن و این دو جوهر دو حقیقتند که میان ایشان با غایت آشـنائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثری و عملی است که آن دیگری را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و پوشیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینها است باین اعضاء و قوای ظاهره و لـذت و المش در حصول و عـدم اینها است و صـفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است بـدن را نتوان گفت که جواد و شـجاع و عالم و مؤمن است بلکه افعال جزئی حسـی که از بـدن و اعضای او صادر میشود مثل دیـدن و شنیـدن همه کار روح است و بـدن و اعضاء برای آنها آلتی چندنـد چنانکه گوئی من دیدم بچشم و من شـنیدم بگوش و گفتم بزبـان پس من عبـارت است از روح و ذات تـو همـانست و این افعـال فعـل او است و این اعضـاء و قوی همه آلات اوینـد مثل کتابت که قلم می نویسد و در حقیقت نویسـنده دیگری است و بعضی گفته اند که از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیـدن است بهمه اعضای ظاهری چنانچه از احوال خوب ظاهر است که بـدن و قوای آن همه بی خبرنـد و بدن در جای خود در خوابست و روح برای خود می آید و میرود و شـهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما در این کلام سخنی

هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلت او است و بعضی گفتند روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیاء جمالش را توانی دانست و اگر روح بی بدن را ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و آن وقت میدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانی است از هبوب ریاح محتاج بفانوس و مثال است و بیمار تا نحیف و رنجور است لحاف و پوشش او را ضرور است و مشعل

حق الیقین، ص: ۳۷۷

آنها بر دور عرش و امثال اینها که دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تأویل کند آنها را بتأویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که هم چنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که تکلم مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آنها بشما نکرده اند که بسا باشد که بر خلاف حق قائل شوید و معذور نباشید نزد خدا اکثر چنانچه گفته اند که قول ببقاء روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول تجرد است بی وجه است و ممکن است بر وجهی باشد که صاحب

صحایف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سماوات و از حظایر قدس و مجامع انس و در این بدن مانند چراغ است در غرفه اثر ضوء نورش میرسد بجمیع اجزاء بدن و موتش بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سمواتیه با نهایت لطافت و شفافیست بقدرت الهی محفوظ میماند چنانچه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام سؤالاتی کرد و بعد از مجاب شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و برنمی گردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و برنگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام باعیانها قائمند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از آنها را بر دیگری زنند آتش در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغ می افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستی که آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوانها و غیر آنها و بعد از موت

زنـده میکنـد و بعـد از فنای آن برمی گردانـد گفت پس روح در کجا است فرمود در زمین در جائی که بـدن در آنجا است تا وقـتی که مبعـوث شـود گفت کسـی را که بر دار کشـند روح او در کجـا است فرمود که در دست ملکی است که آن را قبض کرده است تا او را بزمین بسـپارند گفت آیا روح بعـد از آنکه از قالب درآیـد پراکنـده میشود یا باقی میمانـد فرمود بلکه روح باقی است تا وقتی که صور بدمد پس در آن وقت همه اشیاء باطل و فانی میشوند پس نه جسمی میماند و نه

حق الیقین، ص: ۳۷۸

و آفتاب را در کار نیست و صـحیح محتاج بپرهیز از نسـیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که روح مؤمن در بـدنش مثل جوهری است در صـندوق جوهر را که برداشـتند صـندوق را می اندازنـد و اعتنـا بشأن او نمیکننـد و در کتـاب معارج الیقین روایت کرده است که کسـی از آن حضـرت پرسـید که سـبب این چیست که شخصـی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر می یابد در خواب فرمود روح مثل آفتاب است که مرکزش در آسـمان است و شـعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصائر از حضـرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که روح ممزوج است ببـدن و داخـل بـدن نمیشود بلکه مثـل سرپوشـی است بر بـدن که محیط است بآن و حاصل خلاف در روح باین برمی گردد که آیا روح جسم است یا جسمانی یا نه جسم و نه جسمانی بلکه مجرد است.

و

عمـده آنها که جسم میداننـد از متکلمان بـدو قول قائل شده اند (یکی) آنکه عبارت است از این هیکل محسوس (دویم) آنکه در بـدن اجزای اصـلیه ای هست که باقی است از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضـلیه میباشـد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است بمن و انا آن اجزای اصـلیه است و مدار حشـر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه باین قول قائل شـده اند و بر این قول بعضـی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح آنست بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی می مانـد و در قیامت محشور میشود آن اجزاء است چنانچه بعـد از این ان شاء اللّه مـذکور خواهد شـد و آنها که جسم نمیداننـد و عرض جسـمانی میداننـد اقوال سـخیفه دارنـد که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسـفه حکمایند و بعضـی از قدمای فلاسـفه و معتزله و غزالی و راغب اصـفهانی و شـیخ مفید از علمای امامیه اگر چه بعضـی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد.

و شـیخ بهاء الدین و بعضـی از متأخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی در این باب ندیـده ام و اگر بعضـی از اخبار نادره اشـعاری یا ابهامی باین معنی داشـته باشـد بمحض آنها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند اگر چه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حقتعالی وارد شده ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از

صفات مختصه خداست و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن بنزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال آنها دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تأویل کنند آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن

حق الیقین، ص: ۳۷۹

محسوسی پس برمی گرداند اشیاء را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهار صد سال است که خلق در آن معدومند و آن در ما بین نفخ اول است تا نفخ دویم.

و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه از بعضی از روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساری است و از قلب منبعث و بخروج روح حیوان تعلق او از بدن برطرف میشود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق باین جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند و در حال حیات و در بیداری تعلقش بآن بدن بیشتر است

و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسماوات میکند و بر ارواح سمویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور می شوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور می شوند و بمقتضای وَ إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ وحیهای شیطانی بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و اکثر ثوابش و عقابش به آنست بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیاء و اوصیاء تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار میتواند شد و بنا بر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرور است و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آن ها در غایت اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافرند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید ببدن عمرو منتقل می شود یا به بدن حیوانی تعلق میگیرد در این نشأه و نشئه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و روح را قدیم میدانند و بصانع عالم قائل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حیه غربی منقولست که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین بصحرای نجف

رفتم که آن را وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانچه گویا با جماعتی

حق الیقین، ص: ۳۸۰

صحبت میدارند من نیز ایستادم آن قدر که مانده شدم پس نشستم آن قدر که دلتنگ شدم و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین علیه السّلام میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندک استراحت بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدن های ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه ای از بقعه های روی زمین مگر آنکه میگویند بروحش که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن.

و بسند معتبر از ابو ولاد منقولست که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که در دور عرش باشند فرمود نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنی است مثل این بدن که داشتند و ایضا ابو بصیر از آن حضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی نشسته اند یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند

گفت که در بهشت میباشند بصورت ابدانشان که اگر بینی می شناسی و میگوئی فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشد. اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدان که مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت نوعی و صورت جسمی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم می شوند و هیولی باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی و خواجه نصیر و بعضی از حکما بهیولی قائل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقی است و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد برطرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار متین است اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم بمحض این مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی قائل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزاء چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمی شود و هرگاه بر این اقوال مطلع شدی

حق الیقین، ص: ۳۸۱

و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب آنها معلوم شد و عمده شبهه ایشان

که حکماء متشبث بآن شده اند امتناع اعاده معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قویتر است زیرا که بنا بر این مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که بجمیع اجزاء عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول دویم و سیم گمان کرده اند که باختیار این دو قول نقضی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخصی را بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند و هر چند صورت و اجزاء باقی بماند در عود شخصی بعینه ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخصی قائم است باجزای اصلیه او که مخلوق است از منی و آن اجزاء باقی است در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزاء او پس تشخص معدوم نمیشود و بنابراین اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر آنها بجای آنها برگردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه زنده باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده اند که همه چیز فرزند آدم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب او که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که پرسیدند از آن حضرت که میت جسدش میپوسد فرمود که بلی و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده

است آن نمیپوسد و باقی میماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است. بعد از تمهید این مقدمات بدان که بر تقدیر عدم قول بامتناع اعاده معدوم بنا بر آنکه دانستی دلیلی بر آن قائم نشده است و دعوی بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیاء که از قول بعدم امتناع چاره ای نیست چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء اللّه و اگر کسی قائل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوئیم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزاء بعینها مخلوق شود خصوصا در وقتی که شبیه باشد بآن شخص در صفات عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی این فلانست زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند که آدمی را از وقتی که روح در او دمیده میشود تا هنگام پیری همان شخص است هر چند متبدل شود صورت او و هیئت او و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند بازمیگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از

حق الیقین، ص: ۳۸۲

او صادر شود در پیری از او استیفاء میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد آقا در پیری دست بر او بیابد و او را تأدیب کند نمیگویند بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار اجزاء اصلیه است

یا باعتبار اینست که کار با روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و هم چنین تعذیب بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقی است و نصوص دلالت نمیکند مگر بر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است هم چنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه بر دو ظرف بریزند که این همین آب است که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هر چند قائل بهیولی باشد و اطلاعات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن بردارند و در بعضی از اخبار و آیات اشعار باین هست چنانچه حقتعالی فرموده است أَ وَ لَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی آیا نیست آن کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ یعنی هر چند بریان میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن ساده و سرمه کشیده خواهند بود

و از احادیث خاصه و عامه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طبرسی روایت کرده اند که ابن ابی العوجاء ملحد از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام سؤال کرد از آیه بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها و گفت گناه این پوست چیست که آن را عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است و غیر آن است ابن ابی العوجاء گفت مثل آن را از امور دنیا بفرما فرمود که مثل آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان قالب بریزند میتوان گفت همانست و میتوان گفت غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و با این مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور مکلف نشده اند بتفکر و نظر

حق اليقين، ص: ۳۸۳

کردن در آنها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد.

فصل سیم در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است

مطلب اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده ای بغیر حقتعالی البته او را مرگ میباشد چنانچه حقتعالی فرموده است كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ و هیچ ممکن را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت را تعزیت بگوئیم به اسماعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او و بعد

از آن فرمود که حقتعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود که إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد و آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می آید و نزد حقتعالی می ایستد پس خدا از او میپرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که کی باقی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو بگو به جبرئیل و میکائیل که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین توانند فرماید که من مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در آن روح بوده باشد مرگ را پس ملک الموت بیاید و نزد حقتعالی بایستد و خدا از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار دادند کجایند آنها که با من خداوند دیگر قرار میدادند- و بملک موت اقرار باید

کرد که حقتعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند و در این باب ظواهر آیات با یکدیگر اندک منافات دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده است و در بعضی نسبت داده بملک موت و در بعضی نسبت بملائکه داده که اکثر میان اینها باین نحو نسبت کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را بحق تعالی عرض می نماید و از حضرت امیر علیه السّلام منقول است که جناب اقدس

الهی از آن عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل او است زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفرا میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است که خدا بر میگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان رسولان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است قبض روح او را ملائکه عذاب میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل کنند و فعل ایشان فعل او است و هر چه ایشان بعمل می آورند منسوب باو است پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرموده که خدا تدبیر امور میکند بهر نحو

که میخواهـد و از خلق خود موکل میکند هر که را میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل میگرداند بمخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد و چنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم ضعیف و قوی هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن را ندارند و بعضی دارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آن را و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و تو را همین بس است که بدانی که خدای عالم کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست بآنکه آن حضرت با سایر ائمه (ع) نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند یا مدخلیتی در همه دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده هم چنانکه در بعضی از خطبه غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافی است و تجسس از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست در جمع میان این آیات که ملک الموت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که یساولان داشته باشد و بهر جا و پی هر کاری که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و او از ایشان

قبض میکنـد و حقتعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینمایـد و در احادیث معراج بطرق بسـیار وارد شده است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یـک سـاعت و حال آنکه بعضـی در مشـرقند و بعضـی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکننـد و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست که در پیش یکی از شـما گذاشـته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه ای بردارد و دنیا نزد من از بابت درهمی است

حق الیقین، ص: ۳۸۵

که در دست یکی از شـما باشـد و بهر طرف که خواهـد بگردانـد و چون معلوم شـد که ایمان اجمالی کافی است تجسـس این تفاصـیل ضـرور نیست امـا نفی ملـک موت نمودن و تأویـل کردن آن بقوای بـدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکماء میکننـد کفر است و بدان که خلاف است که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صـریح در این باب بنظر نرسـیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حقتعالی است و از محیی و ممیت همه است و میتوانـد بود که ملـک موت قبض کنـد یا ملائکه دیگر و خـدا را کارکنان بسـیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر و نشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ بماند تا روز

حشر چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد ان شاء اللّه تعالی.

مطلب دویم آنکه باید اقرار نمود بآنچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات موت و شداید آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا ص و ائمه هدی در وقت قبض روح هر شخصی از مؤمنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشان را بچه نحو است حضور ایشان در جسد اصلی یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا اشعاری بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد و احادیث در این باب متواتر است و شعر حضرت امیر المؤمنین ع که بحارث همدانی خطاب کرده است نزدیک بتواتر است یا حار همدان من یمت یرنی- من مؤمن او منافق قبلا- یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه میبیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در بسیاری از احادیث معتبره از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون هنگام وفات مؤمن میشود حقتعالی دو بار از برای او میفرستد یکی منسیه و یکی مسخیه پس منسیه اهل و مال را از نظر او میکند و مسخیه او را جوانمرد و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند او را بگوید که ای دوست خدا جزع مکن بحق

آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که من مهربان تر و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیده های خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع و فاطمه ع و حسن و حسین علیهما السّلام و امامان از ذریه ایشان پس باو میگویند اینهایند رسول خدا ص و امامان که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را میبیند و منادی ندا میکند او را از جانب رب العزه که یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّكِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی

حق الیقین، ص: ۳۸۶

حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده ای بسوی محمد (ص) و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس در آن وقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در احادیث معتبره دیگر فرمود هیچ نفسی نمیمیرد هرگز تا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین علیه السّلام را نه بیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا بر میگردد فرمود نه چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت و هر دو می آیند و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می آید نزدیک سر او مینشیند و علی علیه السّلام نزدیک پای او مینشیند پس حضرت رسول صلّی

اللّه علیه و آله و سلّم سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و منم که بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام برمی خیزد و سر را نزدیک او میبرد و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن أبی طالب علیه السّلام که او را دوست میداشتی و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ لا تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان است بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبره دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین علیه السّلام حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او مینشیند و حضرت امیر علیه السّلام در دست چپ او و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت را برای او میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی تو را برگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در آن وقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان

میگردد و چون جان از بـدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکننـد و او اختیار آخرت میکنـد پس روح با او است و او را غسـل میدهـد بـا آنهـا که غسـل میدهنـد و میگردانـد بـدن خود را با آنها که میگرداننـد و چون او را کفن کردنـد و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش روی آن جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام می کنند و بشـارت میدهنـد او را بـآنچه حقتعـالی از برای او مهیـا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشـتند روح را بـاو بر میگرداننـد از سـر او تا کمر او و از او سؤال میکننـد از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب گفت در بهشت را بر روی او میگشایند

حق الیقین، ص: ۳۸۷

پس داخـل میشود بر او و بر قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضـا بسـند معتبر از آن حضـرت روایت کرده اند که خطاب بشـیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال شـما را از شـما قبول میکند و شـما را می آمرزد و بس و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوش حال می شود و می بیند آنچه موجب روشـنی چشم او است و چون محتضـر میشود و حاضر میگردد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین علیه السّلام و جبرئیل و ملک موت پس حضرت امیر علیه السّلام می آید نزدیک و میگوید یا رسول اللّه این شخص دوست ما اهل بیت است او را دوست بدار و رسول خدا (ص)

بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت او را دوست میداشت پس او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت می گوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن.

پس ملک موت نزدیک او می آید و می گوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که با آن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبرای خدا در زندگی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن أبی طالب ملک موت گوید که راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا بآن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) و ائمه از ذریه ایشان پس جان او را قبض کند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی باو بپوشانند از حله های بهشت و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از شمیم و گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رویش و از دست راست و چپش بقدر یک ماهه راه بگشایند و باو بگویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو گویند بشارت باد تو را بروح و ریحان و جنت نعیم پروردگاری

که بر تو غضب ناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای بهشت و با ایشان میخورد از طعام های ایشان و می آشامد از شرابشان و با ایشان سخن می گوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم آل محمد ظاهر شود و چون آن حضرت ظاهر شود حقتعالی او را مبعوث گرداند تلبیه گویان با ایشان و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السّلام و جبرئیل و ملك موت حاضر شوند نزد او پس علی علیه السّلام نزدیک او آید و گوید یا رسول اللّه این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا باز بجبرئیل گوید که این دشمن خدا و دشمن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت بود او را دشمن دار و جبرئیل بملك الموت گوید این دشمن خدا و دشمن اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملك موت به نزدیک او آید

حق الیقین، ص: ۳۸۸

و گوید ای بنده خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گرو عذاب خدا بدر آوری و از من گرفته ای برات بیزاری که خود را از عذاب الهی بدر آوری و گرفته ای برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسك شده ای بعصمت کبری گوید نه ملك موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او در آتش جهنم آنچه از او میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را به عنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او

سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند و از روح او متأذی اند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای جهنم بر قبر او میگشایند که داخل میشود بر او زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است باید مجملا بهمه اینها اقرار نمایند و در مقام تجسس و تفاصیل آنها نباشند.

فصل چهارم در احوال عالم برزخ است

اشاره

باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسؤال قبر و منکر و نکیر. بدان که برزخ ما بین موت را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند از برای سؤال و حقتعالی روح را باو بر میگردانند از سر تا کمر و او را مینشانند و از او سؤال می کنند جمعی را که از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار قبر در این بدن است و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود:

فایده اول در بیان بقای روح است در برزخ-

بدان که شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید که گمان مکن آنها که کشته شده اند در راه خدا مردگانند بلکه زندگانند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشانند باینکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناك نخواهند بود و در باب کفار یا منع کننده زکاه فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمیتواند شد این بدرستی که این کلمه ایست که او میگوید و فایده

نـدارد در عقب ایشـان برزخی هست تـا روزی که در قیـامت مبعوث شونـد و در احادیث بسـیار از طرق خاصه و عامه مـذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بآن بدن

حق الیقین، ص: ۳۸۹

حرکت میکنـد و پرواز میکنـد چنانچه مذکور شد و شـیخ مفید بسـند معتبر از یوسف بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خـدمت حضـرت امـام جعفر صادق علیه السّـلام بودم فرمود که مردم چه میگوینـد در ارواح مؤمنان بعـد از مرگ ایشان گفتم میگوینـد در حوصـله مرغان سبز میباشـند گفت سـبحان اللّه مؤمنان گرامی ترنـد نزد خدا از این چون وقت مرگ او میشود می آید بنزد او رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و علی و فاطمه و حسن و حسـین و با ایشان ملائکه مقربان خدا هسـتند اگر گویا کرد خدا زبان او را بشـهادت و از برای خدا بتوحید و از برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی میدهد بر این رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و علی و فاطمه و حسن و حسین ع و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شد حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبرش را بعلم آنچه در دل او است از این عقاید پس آن حضرت شهادت میدهـد به شـهادت رسول خدا ص علی و فاطمه و حسن و حسـین (ع) و هر که با ایشانست از ملائکه و چون حقتعالی روح او را نمود

میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثـل این صورت که در دنیا داشـته است- می خورد و می آشامـد پس مرده ای که تازه بنزد ایشان میرود می شناسد ایشان را بآن صورتی که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آلـه و سلّم روایت کرده است که آن حضـرت در شب معراج بر مرد پیری گـذشت که در زیر درختی نشسـته بـود و کـودک بسیاری بر دور او بودند حضـرت از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم علیه السّلام است فرمود که این اطفال که بر دور او جمع انـد کیسـتند گفت اینها اطفال مؤمنان انـد ایشان را غـذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضـرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکند حضرت فاطمه (ع).

مؤلف گویـد این سه حـدیث احتمال تجسم روح و جسـد مثالی هر دو دارد و احادیث بسـیار که در باب ظهور انبیاء و اوصـیاء بعـد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به ابو بکر در مسـجد قبا و نمودن حضـرت امام حسن علیه السّـلام حضـرت امیر را باصـحاب خود و دیدن حضـرت امیر علیه السّـلام یوشع (ع) را و سـخن گفتن با او و ملاقات کردن حضـرت امام جعفر صادق علیه السّـلام حضـرت امام محمـد باقر علیه السّلام را و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال

جسد اصلی نیز دارند چنانکه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قائلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیاء و اوصیاء بجسدهای اصلی معاودت می نمایند و ایشان را به آسمان میبرند و دیدن حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انبیاء را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث

حق الیقین، ص: ۳۹۰

مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از آنها در جسد اصلی ظاهرتر است و در صحایف الابرار از فضل بن شاذان روایت کرده است که حضرت امیر علیه السّلام در صحرای نجف بر روی سنگریزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمنی و با او همنشینی کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مؤمن را دانستم که بود و خواهد بود و مزاحمت نمودن در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا روح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالب ها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب محتضر قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاد کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هرآینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که حلقه ها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمن در این وادی است و روح هر کافر در برهوت یمن است و ایضا در کتاب شفا و جلاء روایت کرده است از حضرت امام

زین العابدین علیه السّلام که میگویند روح مؤمن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلاء و زیان کاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی النقی علیه السّلام روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدای عز ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان خود ایشان را خواند بسوی عبادت الهی و اطاعت او گفتند اگر این را بکنیم از برای ما چه خواهد بود مالت از ما بیشتر نیست و عشیره ات از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت کنید مرا خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی بآنجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مرده های خود را استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان به آن حضرت زیاده شد پس حقتعالی خواب دیدن را احداث کرد پس آمدند بنزد آن حضرت و خبر دادند به آنچه دیده بودند و تعجبی در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت را بر شما تمام کند این حالت را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود تا وقتی که بدن های شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهد بود تا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام

روایت کرده است که گفت بابو بصیر که هر که از شما بر اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رختخواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد

شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون بر میگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود می آید و میبیند چیزی را که دوست میدارد و از او میپوشانند چیزی را که کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمیخواهد و میپوشانند از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مؤمن میبیند که اهل او عمل صالح میکنند خدا را حمد میکند بر اینکه بر این حالت هستند و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت میگردد و بسند کالموثق از اسحاق بن عمار منقولست که گفت بحضرت امام موسی (ع) عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته ای یا در ماهی یا سالی یک بار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را بخیر و خوبی ببیند شاد میشود و اگر

بشر و پریشانی ببیند محزون و غمگین میگردد و بروایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضایل خود و بعضی هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل آن بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید و باو مینماید آنچه باعث سرور اوست و از او دور می نماید آنچه باعث اندوه او است و بر می گردد با شادی و خوش حالی.

و ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که از پروردگار خود مرخص میشود حقتعالی دو ملک را با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود مینشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود که در حجره چندند در بهشت که میخورند از طعام آن و می آشامند از شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا کن و آنچه ما را وعده کرده ای عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذبند و می گویند برپا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ای بما بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتر معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است و معاقب و مثاب میباشد فی الجمله.

فایده ثانیه در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است-

بدان که اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و روح را از برای سؤال ببدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است کسی که سه چیز را انکار بکند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروری است و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشان را بثوابها و نعیم بی انتها و برای کافران و مخالفان بصورت مهیب می آیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر بحت است و مستضعفین و مجانین را سؤالی نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را در قبر تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید گفته است سؤال قبر حقست اجماعا مگر کسی که او را تلقین کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود نقل کرده اند از ابو تمامه باهلی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند پس یکی از شما

نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادر او را بگوید او را میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست مینشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور آن اعتقادی را که به آن از دنیا رفتی و شهادت بوحدانیت خدا و برسالت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بآنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را کتاب خود و علی و سایر ائمه را امام خود پس منکر و نکیر میروند و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را نداند او را بحوا نسبت دهد و خلاف کرده اند که آیا انبیاء و اوصیاء را سؤال قبر میباشد یا نه تفکر در این مسأله ضرور نیست اگر چه عدم سؤال اظهر است و در سؤال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند و اظهر عدم سؤال است.

و شیخ مفید در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوعند بعضی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقابی نمییابند و از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند از کسی که میرود از دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او ماحض ایمان باشد محضا یا ماحض کفر باشد محضا منتقل می شود روح او

حق الیقین، ص: ۳۹۳

از هیکلی که دارد بمثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال

خود تا قیامت و چون حقتعالی اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت انشاء میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح او را ببدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتش که معذب باشد تا روز قیامت و شاهد این در مؤمن آنست که حقتعالی فرموده است در باب مؤمن آل یس باو گفته شد که داخل شود در بهشت گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانید به آمرزیدن پروردگار من و به آنکه او گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آنست که سؤال و عذاب و ثواب ایشان را نمیباشد و در احادیث از حضرت صادق علیه السّلام وارد شده است که سؤال قبر و رجعت از برای کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سؤال و رجعت نمیباشد و در احادیث وارد شده است که انبیاء و ائمه ع ارواح ایشان با بدنهای ایشان از

زمین به آسمان میروند و تنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشان است و در غیر ایشان نمیباشد و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منقولست که هر که صلوات بر من فرستد نزد قبر من میشنوم او را و هر که صلوات فرستد از دور بر من میرسد و فرمود که هر که صلوات بر من فرستد یک مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار بفرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آن حضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و این نمیشود مگر آنکه نزد حقتعالی زنده باشد و هم چنین ائمه هدی سلام کننده بر ایشان را از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است و حقتعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکانی را که در آن روز کشته بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را از خانه خود بیرون کردید و از دیار خود را ندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار خود را

حق یافتم پس عمر بآن حضرت گفت

حق الیقین، ص: ۳۹۴

یـا رسول اللّه خطـاب تو چیست بـا مرده هـائی که جـان ایشـان رفته است حضـرت فرمود بس کن ای پسـر خطاب بخـدا که تو شنواتر نیستی از آنهـا و نیست میـان ایشـان و میـان آنکه ملائکه بگیرنـد ایشان را بگرزهای آهنی مگر آنکه من روی از ایشان بگردانم و منقول است که حضـرت امیر (ع) سوار شـد بعـد از انقضـاء حرب در بصـره و در میان صـفهای کشـتگان میگشت تا رسـید بکعـب بن سـور قاضـی بصـره که عمر او را نصب کرده بـود و در فتنه بصـره مصـحفی بگردن انـداخته بـود و بـا اهـل و فرزنـدانش بجنـگ آن حضـرت آمـده بود و همه کشـته شدنـد چون آن حضـرت او را در میـان کشـتگان دیـد فرمود که او را بنشانیـد چون او را نشانیدنـد فرمود که ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانیـد او را و چون بطلحه رسـید بـا او نیز چنین کرد پس مردی از اصـحاب بـآن حضـرت گفت که چه فایده دارد سـخن تو با دو کشـته شده که سـخن تو را نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سـخن حضـرت رسول را شـنیدند و اینها از جمله اخباری است که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مرده ها برمی گردد بسوی او روح او از برای تنعم ایشـان یا عـذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه بآن تفصـیلی است که گفتیم تمام شد کلام مفید رحمه

اللّه علیه و کلینی احادیث بسیار از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آن حضرت روایت کرده است که سؤال از کسی میشود که ضغطه بر او واقع میشود و ایضا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند که مسمایند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند رعد قاصف است و دیده های ایشان مانند برق خاطف زمین را میشکافند به نیشهای خود و مویهای ایشان آویخته که در میان آنها راه میروند و سؤال میکنند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمنست میگوید که خدا پروردگار من است و دین من اسلام است پس از او میپرسند که چه میگوئی در حق این مردی که از میان شما بیرون آمد گوید که آن محمد رسول خدا را از من میپرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خداست گوید که گواهی میدهم که او رسول خداست پس باو بگویند بخواب خوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه زرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت میبینند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک بآن هیئت بر او داخل میشوند و شیطانی را در پیش او بازمی دارند که دیده های او از

حق الیقین، ص: ۳۹۵

مس سرخ است چون آن سؤالها از

او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را باو میگذارند و مسلط میگردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و جای خود را در آنجا می بیند و ایضا از ابو بکر خضرمی روایت کرده است که گفتم به حضرت صادق (ع) که کیستند آنها که در قبر از آنها سؤال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر را خالص کرده باشد پس گفتم باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وامیگذارند و اعتناء بشأن ایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سؤال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شما است پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان میگوید که او امام من است چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات خواب استراحت بگذارد و دری از بهشت برای او بگشایند و پیوسته نسیم بهشت بتحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیده ام او را و نمیدانم کیست پس میگویند که هرگز ندانی و دری از جهنم بروی او میگشایند و پیوسته حرارت جهنم تا روز قیامت باو میرسد و بسند معتبر از حضرت کاظم (ع) روایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا و میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلّی

اللّه علیه و آله و سلّم میگوینـد کیست امام تو می گویـد فلان گوینـد چگونه دانستی این را میگویـد امری بود که خدا هدایت کرد مرا بآن و مرا به آن ثابت داشت باو گویند بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت بروی او بگشاینـد که از شـمیم بهشت و گلهـای آن باو میرسـد پس میگویـد پروردگارا زود قیامت را برپا کن و قائم گردان شایـد باهل و مال خود برگردم و از کافر میپرسـند که کیست پروردگار تو گویـد خـدا میگویند پیغمبر تو کیست گوید محمد (ص) میگویند دین تو چیست میگوید اسـلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شـنیدم که میگفتند من گفتم پس گرزی بر او زنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب او را نداشـته باشـند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح را برمی گرداننـد و دل او را در میـان دو لوح از آتش میگذارنـد پس میگویـد پروردگارا قیامت را دور گردان مؤلف گویـد این حدیث دلالت میکند بر اینکه ایمان سـنیان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانچه در کتاب حسین بن سعید بسند معتبر از سلیمان خالد منقولست که گفت از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم از آنچه

ملاقات میکند او را صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشان را منکر و نکیر میگویند می آیند بنزد صاحب قبر و از او سؤال میکنند از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که آیا حق بود اگر از اهل شک است

میگوید نمیدانم میشنیدم که مردم میگفتند که رسول خدا هست نمیدانم که حق بود یا دروغ پس بر او ضربتی میزنند که اهل سماوات و زمین بشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت میبیند و قبر او را فراخ میگردانند و می گویند بخواب رو در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیغمبر من است و دین اسلام دین من است پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از برای او از بهشت می آورند و داخل میگردانند بر او نسیم و گل بهشت را و این است معنی قول حقتعالی فَأَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ یعنی در قبر و جَنَّةُ نَعِیمٍ یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او سوگند میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانند بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگویند که کاش مرا بازگشتی بود بدنیا پس از مؤمنان میشدم و می گوید مرا برگردانید

بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس زبانیه جواب او را میگوید کلا این سخنی است که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندا میکنند که دروغ میگوید اگر بر گردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند از او و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند از او از دین او و از رب او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب بگوید پس ضربتی از عذاب الهی بر او زنند که همه چیز از او بترسند پس باز از او سؤال کنند گوید من نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزال که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند و اینست مراد از قول حقتعالی وَ أَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ یعنی در قبر و تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ یعنی در آخرت و اما آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال از عقاید ایمان میکنند خصوصا امامت ائمه علیهم السّلام و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن أبی طالب علیه السّلام سؤال میکنند چنانچه

حق الیقین، ص: ۳۹۷

شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت رضا علیه السّلام رفتم فرمود که علی بن ابو حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند

از او امام بعـد از پـدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضـربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و به روایت دیگر فرمود که او را نشانیدنـد در قبرش پس سؤال کردند از ائمه نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسـید توقف کرد پس از پرسـیدن از او پس بر سرش ضـربتی زدنـد که قبرش مملو از آتش شـد و در بصائر الدرجات از رز بن جیش روایت کرده است که حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که چون بنده را داخل قبر کنند دو ملک بنزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که از او سؤال میکننـد از پروردگـار او است پس از پیغمبر او پس از ولی و امـام او اگر جواب گفت نجـات یافت و اگر عـاجز مانـد عـذاب میکننـد او را پس مردی گفت که اگر کسـی پروردگـار خود و پیغمـبر خود را شـناخت و ولی خود را نشـناخت چونست حـال او فرمودنـد مذبـذب است نه از اینهـا است و نه از آنها و هر که را خـدا گمراه کرد نمی یابی هرگز از برای او راهی بسوی نجـات و گفتنـد به رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم یا نبی اللّه کیست ولی گفت ولی شـما در این زمان علی است و بعـد از او وصـی او و از برای هر زمانی عالمی میباشـد که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنـانکه گمراهـان پیش از ایشـان گفتنـد در وقتی که انبیـاء ایشـان رفتنـد گفتنـد پروردگارا چرا نفرسـتادی بسوی ما رسولی تا متابعت

کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیاء بودند ندانستند پس حقتعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند که در کار نیست ما را طلب شناختن اوصیاء تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیاءاند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشوند مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان او را شیعه خود ندانند و او ایشان را بامامت نشناسند زیرا که ایشان عرفهای الهی اند که مردم را بایشان شناسانید و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمان ها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است که عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ یعنی در اعراف ما بین بهشت و دوزخ مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر موالیان و دوستان خود و رسول خدا گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت

حق الیقین، ص: ۳۹۸

ایشان بکنند چنانچه حقتعالی فرموده است فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا آخر آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی را

و بیاوریم تو را گواه بر گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها که ایمان نیاورده و کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیاء و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضایل و غیر آن روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر علیه السّلام گریان بخدمت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد حضرت فرمود چرا می گریی خدا هرگز دیده های تو را گریان نگرداند گفت والده ام فوت شده است حضرت گفت بلکه والده من فوت شده است و اولاد خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو می گذاشت و مرا روغن میمالید و اللّه که در خانه ابو طالب یک درخت خرما بود سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان من پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را کفن کنند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته می گذاشت و بتأنی میرفت پا برهنه و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که برگردند سه مرتبه فرمود پسر تو

نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب علیه السّلام چون برگشتند مردم گفتند یا رسول اللّه در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نکردی فرمود بتأنی رفتن من از برای کثرت و ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه بر لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفا پس در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد گفت وا سوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که او پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم باو ابنک ابنک برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سؤال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار من است و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیغمبر من است گفتند کیست امام تو و ولی تو شرم کرد آنکه بگوید علی علیه السّلام فرزند من پس باو گفتم بگو فرزند تو علی بن أبی طالب علیه السّلام پس خدا دیده او را باین روشن کرد.

مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت امام پیش از زمان

حق الیقین، ص: ۳۹۹

امامتش نیز سؤال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت او بهم رسانیده باشد و محتملست که مخصوص حضرت فاطمه باشد

از برای جلالت او چنانچه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند برای او تا قبرش میرسانند چون بقبرش رسید زمین باو می گوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را می گشایند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل می شوند بر او دو ملک در قبر او منکر و نکیر و سؤال میکنند از او کیست پروردگار تو می گوید خدا می گویند چیست دین تو می گوید اسلام می گویند کیست پیغمبر تو می گوید محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می گویند کیست امام تو می گوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشائید و از جامه های بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ما است از برای او بهتر است پس باو گویند بخواب مانند خواب نو داماد و بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین باو گوید لا مرحبا بجای بدی آمدی و اللّه که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ می گیرد و میفشارد

او را تـا اسـتخوانهای پهلوهایش به یکـدیگر میچسـبند پس منکر و نکیر بر او داخل میشونـد بغیر آن صورت که بر مؤمن داخل میشونـد و او را مینشاننـد و روح او را تـا کمر او بازمی گرداننـد و می گوینـد پروردگار تو کیست پس او مضـطرب میشود می گوید می شنیدم که مردم می گفتند خدا می گویند هرگز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام میپرسند همین جواب را گوید پس از آسـمان ندا رسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامه های آتش و بگشائید از برای او دری بسوی آتش تا بیایـد بسوی ما و آنچه نزد ما است بدتر است از برای او از این حالت پس سه مرتبه گرز آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز میکنـد که اگر آن ضـربتها را بر کوههـای تهـامه بزننـد همه ریزه ریزه میشود و مسـلط می گردانـد خـدا بر او در قبرش مارها که او را سـخت میگزنـد و میدرنـد و شـیطان او را بغم و انـدوه میدارد و صدای عذاب او را میشـنوند هر که خـدا خلق کرده است مگر جن و انس بـدرستی که می شـنوند صدای کفش های مشایعت کنندگان خود را و صدای بر هم زدن دست های ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ تا آخر آیه

حق الیقین، ص: ۴۰۰

که تفسـیر ظـاهرش آنست که ثـابت میـدارد خـدا آنهـا را که ایمان آورده انـد بقول و اعتقاد ثابت زنـدگی در دنیا و آخرت و گمراه میکند و بخود وامی گذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد.

و ایضا بسند معتبر از

حضرت صادق علیه السّلام منقول است که هیچ محل قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم خانه فقر منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودال های جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل آن می شود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود از برای او دری میگشایند که جای خود را در بهشت می بیند پس از آن در مردی بیرون آید که دیده های او از آن نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید ای بنده خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده بودم گوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و اعمال صالحم که تو میکردی پس بگیرند روحش را و در آنجائی که در بهشت باو نموده بودند بگذارند و بگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته از بهشت نسیمی بجسد او میرسد که لذت و خوشبوئی او را بیابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او را رمیم کند و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از در مردی بیرون آید که هرگز بآن بد صورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را همانجا که باو نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نفخه از

آتش ببـدن او میرسـد و الم و حرارت آن را در جسد خود یابد تا روزی که مبعوث شود در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گویـد لا مرحبا پس او را فشاری بدهـد که اسـتخوانهای او را رمیم کنـد و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی آتش بگشاینـد و از در مردی بیرون آیـد که هرگز بآن بد صورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را همانجا که باو نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نفخه از آتش ببدن او میرسد و الم و حرارت آن را در جسـد خود یابـد تا روزی که مبعوث شود و مسـلط گرداند بر روح او شـصت و نه مار عظیم که او را گزند و گوشـتش را درند که اگر یکی از آن مارها بر زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضـی از عامه از ابو هریره روایت کرده انـد در تفسـیر قول حقتعالی یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت شـهادتین است وَ فِی الْآخِرَهِ در قبر است دو ملک داخل میشونـد و سؤال میکننـد از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام علی علیه السّـلام است وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ یعنی در قـبر گمراه میکنـد ظالمـان را از ولاـیت علی علیه السّـلام که جواب نمیگوینـد در وقتی که از امـام سؤال میکننـد و ایضـا از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منقول است که خدا را دو ملک هست که ایشان را ناکر

و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت و سؤال می کنند از پروردگار و پیغمبر و دین و امام و اگر بحق جواب گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد بملائکه عذاب چنانچه

حق الیقین، ص: ۴۰۱

کلینی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که سؤال کرده میشود میت در قبر او از پنج چیز از نمازش و زکاتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر مؤمن بآن چهار دیگر که هر نقصی که بر شماها باشد بر من است که تمام کنم و ایضا از آن حضرت منقول است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می آید و زکاه از جانب چپ و بر پدر و مادر بر او مشرف میشود و صبر بکنار میرود و چون دو ملك داخل میشوند که سؤال کنند صبر گوید بنماز و زکاه که دریابید صاحب خود را اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام مذکور است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند کرد و حجت او را بر نواصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل در قبر میکنند تلقین میکند که بگوید خدا پروردگار منست و محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی و ذخیره آخرت منست و مردان و زنان مؤمنه برادران و خواهران منند پس

حقتعالی میفرمایـد که حجت خود را القـا کردی و واجب شـد از برای تو عـالی درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغهای بهشت میگردد و در مجالس بسـند صـحیح از آن حضـرت منقولست که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صـورت که یکی از آنهـا خـوش صـورت و خوش هیئت تر و خوشـبوتر و پـاکیزه تر است از بـاقی صورتهـا پس یکی در جـانب راسـت می ایسـتد و یکی در جـانب چپ و یکی در پیش روی و یکی در پـائین پـای و یکی در عقب سـر آنکه خـوش صورت تر است از بالای سـر پس سؤال یا عـذاب از هر جهت که می آیـد آنکه در آن جهت ایسـتاده است مانع می شود پس آنکه از همه خوش صورت تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست میگویـد من نمـازم صـاحب جـانب چپ میگویـد من زکاتم آنکه در پیش رو است میگویـد من روزه ام آنکه در عقب است گوید من حجم و عمره ام و آنکه در پائین پا است گوید من بر و احسان بپدران مؤمنم پس آنها گویند که تو کیستی که از همه خوشـبوتر و خوش روی تری گویـد من ولایـت آل محمـدم- و ابن بـابویه بسـند معتـبر از علی بن الحسـین علیه السّـلام روایت کرده است که آن حضـرت در هر جمعه در مسـجد حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردم را موعظه میکرد و از جمله آن موعظه این بود که ای فرزنـد آدم اجـل تو سـریع ترین چیزها است بسوی تو و نزدیکست که تو را دریابـد و ملک روح تو را

قبض کنـد و بر وی بسـوی منزلی تنهـا پس برگرداننـد بسـوی تـو روح تـو را و بیاینـد بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سؤال میکنند از دین

حق الیقین، ص: ۴۰۲

تست که به آن اعتقـاد داشـته ای و از کتـاب تست که آن را تلاـوت میکرده ای و از امامی است که ولایت آن را اختیار کرده بودی پس میپرسـند از عمر تو که در چه چیز فـانی کرده ای و از مال خود که از کجا کسب کرده ای و در چه چیز تلف کرده ای پس عـذر خود را بگیر و مهیـا شو جواب را پیش از امتحـان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکاری و عارفی بـدین خود و متابعت ائمه صـادقین کرده ای و موالات باولیاء و دوسـتان خـدا کرده ای خـدا حجت تو را تلقین تو میکنـد و زبانت را گویا میگرداند بثـواب پس جـواب را نیکـو میگوئی و بشـارت میدهنـد ترا به بهشت و خوشـنودی خـدا و زنـان نیکوی خوش خوی و اسـتقبال میکنند تو را ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشـی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند تو را به آتش و استقبال میکنند تو را ملائکه بنزل حمیم و سوختن جحیم.

و امـا ضـغطه قبر و ثواب و عقـاب آن فی الجمله اجمـاعی جمیع مسـلمانان است چنانچه سابقا مـذکور شـد و از احادیث معتبره ظاهر می شود که ضغطه قبر در بدن اصلی است و عام نیست و تابع سؤال قبر است و کسی را که سؤال نکنند او را ضغطه

نمیباشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ برزخ امر بین الامرین و آن ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است و این رد میکند قول کسیرا که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت با ما باشید ما اولائیم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امر فرمود که او را غسل دادند و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او روان شد گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجه ها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم او در قبر میپوسد و لیکن خدا دوست میدارد کسی که کار کند محکم کند پس مادر سعد گفت که ای سعد گوارا باد تو را بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که در قبر فشاری بسعد رسید پس صحابه گفتند یا رسول اللّه از برای سعد کاری کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من تأسی

بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل علیه السّلام بود هر جا را که او میگرفت من میگرفتم و گفتند به آنچه نسبت باو بعمل آوردی و فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و

حق الیقین، ص: ۴۰۳

بروایت دیگر فرمود در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسن بن سعید از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خطابی با او کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت با سعد چنین میکنند چون از این حالت سؤال کردند فرمود هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در قبر او را فشاری هست کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بزجر عثمان و ضرب او بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب دیده اش را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سؤال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد.

و ایضا بسند صحیح منقولست که یونس از حضرت امام رضا علیه السّلام سؤال کرد از کسی که او را بر دار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر نماید که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که حضرت فرمود

که پروردگار زمین و پروردگار هوا یکی است وحی میکنـد خـدا بهوا پس میفشارد او را بـدتر از ضـغطه در قبر و ابن بابویه از حضـرت صـادق علیه السّلام روایت کرده است که حضـرت رسول فرمود که عیسـی ع بقبری گـذشت که صاحبش را عـذاب میکردنـد پس سال دیگر بهمان قبر گـذشت و او را عـذاب نمیکردند از حقتعالی سؤال از سـبب این کرد وحی کرد باو که ای روح اللّه فرزنـدی از او بالغ شد و راهی را اصـلاح کرد و یتیمی را جای داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزند او و ایضا از آن حضـرت منقولست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که ضغطه قبر از برای مؤمن کفاره ایست که از برای آنچه از او صـادر شـده است از ضایع کردن نعمتهای خـدا و ایضا از آن حضـرت منقولست هر که بمیرد ما بین زوال روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر فرمود که هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور گردد.

و علی بن ابراهیم بسـند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام که چون از کافر سؤال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضـربتی بر او بزنند که هر که خدا خلق کرده است بشـنود بغیر از انسان و مسـلط گرداند بر او شـیطان را و دیده های او مانند مس گداخته سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط گرداند بر او مارها

و عقربها و قبرش تاریک شود و او را فشاری بدهند که دنده های هر دو طرف در دنده های طرف دیگر داخل شود

حق الیقین، ص: ۴۰۴

و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری بسوی او از جهنم بگشایند و باو گویند بخواب ببدترین احوال پس جای او چنان تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخن های پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را تا آنکه او را بدرند تا خدا او را مبعوث کند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند میچرانید و من نیز گوسفند میچرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه همه میترسیدند و سر از چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافری را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای او را می شنوند و میترسند پس در آن وقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده است پس پناه برید بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر علیه

السّلام روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل می آورد وحشت قبر بر او داخل نمی شود و از ابن عباس منقول است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه است و نمیمه سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آن حضرت منقول است که مردی از نیکان را یا از علمای بنی اسرائیل را در قبر نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسید بازگفت طاقت ندارم گفتند از این چاره نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند برای اینکه یک روز نماز بی وضو کردی و بر ضعیفی و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد- و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد فرمود پناه میبرم بخدا از آنچه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستی که رقیه را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده های حق بینش ریخت و بمردم گفت بیادم

آمد آنچه از آن ملعون بر او

حق الیقین، ص: ۴۰۵

واقع شـد و رقت کردم از برای او و از خداونـد رحیم سؤال کردم که او را بمن ببخشد و فشار قبر باو نرسد پس گفت خداوندا رقیه را بمن ببخش از ضـغطه پس خدا آن مظلومه شـهیده را بآن حضـرت بخشـید و فرمود که رسول خدا (ص) در جنازه سعد بیرون آمـد و هفتـاد هزار ملک تشـییع جنازه او کردنـد پس حضـرت سـر بسوی آسـمان برداشت و فرمود که مثل سـعد کسـی ضغطه بر او واقع میشود ابو بصـیر گفت فدای تو شوم شـنیده ام که ضغطه او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضـرت فرمود معاذ اللّه چنین نبود بلکه نبود مگر آنکه با اهلش بخلق بـدی سـلوک میکرد پس حضـرت فرمود که مادر سـعد گفت باو که بهشت تو را گوارا باد ای سـعد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب قبر نجات یافته است و ایضا بسـند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که عمر بن یزیـد بخـدمت آن حضـرت عرض کرد که من از شـما شـنیدم که میفرمودید که همه شـیعیان ما در بهشـتند هر چند گناه کرده باشـند حضـرت فرمود که راست گفتم بتو و اللّه که همه در بهشـتند گفتم فـدای تو شوم بسـیاری را گناه کبیره هست حضـرت فرمود امـا در قیـامت پس همه شـماها داخل بهشت خواهیـد شـد بشـفاعت پیغمبر مطاع و وصـی واجب الاتباع او و لیکن و اللّه میترسم بر شما در برزخ

گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که میمیرید تا روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمیباشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح او را باعالی بدن او برمی گردانند و سؤال میکنند از آنچه میداند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجا است ضغطه قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی آن راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من تو را دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با من است میدانم که با تو چه کنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان اخبار در غایت اشکال است و مؤمن را اگر حمل بر مؤمن کامل کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان و خوابیدن و دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابو ذر

حق اليقين، ص: ۴۰۶

و امثال ایشان و ممکن است که احادیث

عدم ضـغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شديده و منافات با ضغطه خفيفه معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطه معاذ اشعار به حقيقت آن هست يا آنكه حمل كنيم بر عدم ضـغطه كه بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف باشد از براى آنكه قابل دخول بهشت گردد چنانچه ابتلاى او ببلاهاى دنيا از اين جهت است يا آنكه گوئيم در صـدر اسـلام چنين بود كه از براى غير معصومين بر وجه عموم بود و بعـد از آن بشـفاعت رسول خدا صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم و ائمه معصومين از مؤمنين رفع شد و اين وجه غريب است اگر چه در بعضى از اخبار بعدى دارد و در حديث حسن كالصحيح از زراره منقول است كه گفت از حضـرت باقر عليه السّلام پرسيدم كه جريده را چرا با ميت ميگذارند فرمود از براى آنكه عذاب و حساب از ميت دور ميشود مادام كه تراست و همه عـذاب در يك روز و يك ساعت ميباشـد قـدر آنكه ميت را داخل قبر ميكنند و قوم برمى گردند و دو جريده را از براى اين قرار داده اند كه در آن ساعت عذاب نكنند و هرگاه در آن وقت نشد ان شاء اللّه بعد از خشك شدن هم نميشود.

مؤلف گويـد كه در توجيه اين حـديث دو احتمال هست اول آنكه عذاب جسد اصـلى در ساعت اول ميباشد دويم آنكه ابتداء عـذاب در ساعت اول ميباشـد هرگاه حقتعالى در آن وقت تفضل كرد و عـذاب نكرد بعـد از خشك شـدن ان شاء اللّه عـذاب نميكند و اين ظاهرتر است.

فائده ثالثه در بيان محل روح است و جسد مثالى در عالم برزخ

و كلينى از حيه عربى

روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعه ای از بقعه ها میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستی که آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمن در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجا است وادی السلام فرمود بیرون کوفه است گویا میبینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان بر درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می آشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما برپا کن و آنچه وعده داده ای عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی

حق الیقین، ص: ۴۰۷

میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده و چون اطمینانی بهم میرسانند از هر یک از یاران و اصحاب خود از او سؤال میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شوند و اگر گفت مرده است میگویند رفت بپائین و بسوی جهنم و

ارواح کفار در آتش معذبند و بروایت دیگر عرض می کنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مکن و وعید ما را بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام سؤال کردم که مردم میگویند فرات ما از بهشت بیرون می آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب بیرون می آید و چشمه ها و رودها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آن را بیرون کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه های آن میخورند و متنعم میشوند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون می آیند و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنائی پیدا میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست که در مشرق خلق کرده است آن را برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از طعام زقوم آن و می آشامند از حمیم آن در هر شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و

آن را برهوت مینامند و از جمیع آتشهای دنیا گرم تر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش برمی گردانند ایشان را و حال ایشان چنانست تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قائلند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمیآیند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشده باشد از قبر آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا سیئات و حسنات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود

حق الیقین، ص: ۴۰۸

تعصب دارند نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود وفور از حمیم آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در آتش میسوزند پس بایشان میگویند کجا است آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجا است امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است

خدا او را امام از برای مردم.

و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود که باغی بود از باغستان های بهشت دنیا که آفتاب و ماه طلوع میکرد و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمیآمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيها بُكْرَةً وَ عَشِيًّا یعنی از برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشت های دنیا است پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را به آنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ایضا منقولست در تفسیر قول حقتعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النّارِ لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ یعنی پس اما آنها که شقی و بد عاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در آن ناله و فریاد و فغانی هست و همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشند آسمان ها و زمین فرمود که این در آتش دنیا است پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمندند در بهشتند همیشه در آن خواهند بود مادام که باشند آسمانها و زمین فرمود در بهشتهای دنیا است که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند و عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی عطائی است که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت آسمانها و زمین متبدل و برطرف می شود پس باید که در بهشت دنیا و آتش دنیا باشد

و باز روایت کرده است که مردی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام پرسید از تفسیر این آیه که خدا در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده می شود بر او در بامداد و پسین حضرت فرمود سنیان چه میگویند در این باب راوی گفت می گویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی نمی باشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم پس چگونه است این فرمود که این در دنیا است که بامداد و پسین در او میباشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که در روزی که قیامت قائم می شود می گویند که داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از امام حسن مجتبی علیه السّلام منقولست که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع می شوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت نیز حشر خلایق

حق الیقین، ص: ۴۰۹

در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع می شوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمودند که بدترین آبها در روی زمین برهوتست و آن وادئیست در حضرموت که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکننند ایضا از حضرت صادق (ع) منقول است که در عقب یمن وادی ایست که آن را وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمی باشد مگر مارها و عقربهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی

هست که آن را بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضا بسند موثق منقولست که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر (ع) آمد حضرت فرمود از کجا می آئی ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادئی دیدم تاریک که قعرش را نمی توان دید و در آنجا بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه و اللّٰه نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجا است و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که گفت مردی آمد بخدمت حضرت رسول و گفت یا رسول اللّٰه من امری عظیم دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی از چاه احقاف که مردم از برای شفا برمی دارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در آن مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و گفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب را باو بدهم دیدم که مردی است و زنجیر در گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد تا بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و سر

مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که آن قابیل پسر آدم علیه السّلام است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبد اللّه بن سنان منقولست که گفت از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصرای شامست تا صنعای یمن میخواهی آن را ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف آن را نمیتوانست دید مگر موضعی که من و آن حضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره ای بود و نهری در نظر من آمد که از یک طرف آن آبی بود میرفت از برف سفیدتر و از یک طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در

حق الیقین، ص: ۴۱۰

سرخی و لطافت که هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوش نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می آید و مجرای آن از کجاست حضرت فرمود که اینها چشمه هائی است که خدا در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب و چشمه ای از شراب در این نهر جاری میشود و در کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه ای بود و موها بر سر آنها آویخته بود که هرگز بآن خوبی موئی ندیده بودم و

در دست هر یـک آنیه ای بود که هرگز بـآن خوبی ظرفی ندیـده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضـرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بـده دیـدم که آن حوریه خم شـد که از نهرها بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آنیه را باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او با درخت خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضـرت داد و حضـرت بمن شـفقت فرمود و بیاشامیدم که هرگز شـرابی بآن نرمی و لطافت و لذت نچشـیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون شـراب در آن ظرف بود گفتم فـدای تو شوم مثل آنچه امروز دیـدم هرگز ندیـده بودم و تا کنون گمان نمیکردم که چنین چیزی می توانـد بود حضـرت فرمود که این کمتر چیزی است که حقتعالی برای شـیعیان ما مهیا گردانیـده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهرها می آورند و در باغسـتانهای آن می چرد و از شرابهای آن می آشامد و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را می برند بوادی برهوت و در عذاب همیشه میباشـد و از زقوم آن باو میخورانـد و از حمیم در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبـد اللّه بکر روایت کرده است که با حضـرت صادق علیه السّـلام رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آن را عسفان می گفتند پس گذشتیم بکوه

سیاه موحشی از چپ راه گفتم یا بن رسول اللّه چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این چه کوهیست گفتم نه فرمود این کوهی است که آن را کمد می گویند و آن در وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشد کشندگان پدرم حسین علیه السّلام خدا ایشان را در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری می شود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از اثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشتم مگر آنکه عمر و أبو بکر را میبینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس به ابو بکر و عمر می گویم که ایشان آنچه کردند بسبب اسبابی

حق الیقین، ص: ۴۱۱

بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجا است و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات دریاها و ذره های

خاك و هر ملكی موكل است بامری كه از آن مفارقت نمیكند و زید نرسی در كتاب خود روایت كرده است كه حضرت صادق علیه السّلام فرمود كه چون روز جمعه و روزهای عید میشود حقتعالی امر میكند رضوان خازن بهشت را كه ندا كند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در غرفه های بهشتها ساكنند كه خداوند عالم رخصت داده است كه بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میكند رضوان را كه از برای هر روحی ناقه ای از ناقه های بهشت بیاورد كه بر آن ناقه قبه ای از زبرجد سبز بسته باشند كه پرده آن از یاقوت زردتر باشد و بر ناقه ها حله ها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقه ها با زینت تمام و حله های بهشت و تاجها از مرواریدتر بر سر كه آن تاجها در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستاره ها كه در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر میفرماید جبرئیل را كه ملائكه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائكه هر آسمان استقبال كنند و تا آسمان پائین ایشان را مشایعت كنند تا فرود آیند به وادی السلام و آن صحرائی است در پشت كوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریه ها تا زیارت كنند اهالی خود را كه در دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملكی چند باشند كه بگردانند روهای ایشان را از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی امور بدی كه موجب اندوه ایشان میگردد دیدن

آنها را از ایشان پنهان میگردانند و اموری که موجب سرور ایشانست بایشان مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنها است میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفه های بهشت پس برمی گردند چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مؤمن است حال کافر چون خواهد بود فرمود بدنهای ملعونی چندند در زیر خاك و روحهای خبیثی چندند که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند بفزعها و هولهای آنها میرسد ببدنهای ملعون خبیث ایشان که

حق الیقین، ص: ۴۱۲

در زیر خاکند به منزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناك ببیند و پیوسته آن بدنها خائف و ترسانند و روحها معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روحی و راحتی نمییابند تا آنکه قائم ما ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگردانند و حضرت قائم علیه السّلام گردن ایشان را میزند و میروند بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابد الآباد در آنجا معذب خواهند بود.

مؤلف گوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلدند که در آسمانست و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشند و آن احادیث پیش معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و آنچه مذکور شد البته اعتقاد باید کرد و از احادیث

مستفیضه و براهین قاطعه آنچه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقی است اگر محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد تسنن میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاعی دارند نمیتوانند ببلادی آمد که تجسس دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سؤالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حقتعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم ارواح بایشان برمی گردد در قبر بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال میکنند از بعضی عقاید و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حقست و سؤال از بعضی ساقط میشود مانند آن کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مؤمنان ساقط میشود چنانچه گذشت و آنها همه در بدن اصلی واقع میشود بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب در آن بدن میباشد و ممکن است که ارواح

را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع میشود باعتبار تعلقی که سابق بآن داشته است و میداند بآن عود خواهد کرد چنانکه از اخبار ظاهر میشود و باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با

حق الیقین، ص: ۴۱۳

عذاب و سایر آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانی است که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از اقوال بآن نیست البته قائل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان آن و معلومست که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن واقع شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قائل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین و شیخ مفید در جواب مسائل ضروریه گفته است که از ائمه هدی وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود هر که محض کفر داشته باشد و متنعم نمیشود هر میتی بلکه

متنعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین منقولست که سؤال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس در خبر وارد شده است که حقتعالی میگرداند روح هر مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور بدمند انشاء میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس میگرداند روح او را بهمان بدن و حشر میکند او را بموقف و امر میکند او را که بجنت خلد میبرند و ابد الآباد در آن متنعم میباشد اما آن جسدی که بآن برمی گردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن مینماید و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نمیشود بآن تعدیل طباع و تعب و واماندگی و سستی او را در بهشت نمی باشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود به آن و آتشی که معذب میگردد به آن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدی را که مفارقت کرده است از آن در قبر برمی گرداند روح را به آن و به آن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و جسدش را بنحوی ترکیب میکند که فانی نمیشود.

فصل پنجم در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است:

اول خروج یأجوج است که قرآن مجید به آن ناطق است و در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد

را ساخت که مانع بیرون آمدن یأجوج و مأجوج باشد گفت پس

حق الیقین، ص: ۴۱۴

هر گاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار میکند و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده که تا وقتی که گشوده شوند یأجوج و مأجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که یأجوج امتی است و مأجوج امتی است و هر یک چهار صد طایفه اند و مردی از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختان بلندند و صنفی از ایشان طول و عرضشان مساوی است و این صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنفی دیگر یک گوش خود را فراش میکند و دیگری را لحاف خود و نمی گذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا- ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید کرد و تجسس خصوصیات آنها ضرور نیست.

دویم دابه الارض که سابقا در رجعت مذکور شد.

سیم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه

حقتعالی فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفعی نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب کند در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا روایت کرده اند که آیات طلوع آفتابست از مغرب و دابه الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابه الارض و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طلوع کند همه کس ایمان می آورد و ایمان بایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان نفعی باو نمی بخشد.

چهارم دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآنکه حقتعالی فرموده است یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ یَغْشَی النَّاسَ هذا عَذابٌ أَلِیمٌ یعنی روزی که بیاورد آسمان دود هویدائی که فراگیرد مردم را گویند این عذابی است دردآورنده پروردگارا

حق الیقین، ص: ۴۱۵

عذاب را از ما دور کن بدرستی که ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است که ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از اشراط قیامت که مردم را فراگیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و

زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت مجملا وارد شده است و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شد مخالف احادیث معتبره است از عامه و خاصه و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد

فصل ششم در بیان نفخ صور است و فناء اشیاء:

بدان که آیات بسیار دلالت میکند بر نفخ صور و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی آفرید یعنی بوقی که یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است هرگاه فرمان الهی برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السّلام در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد و زنده می گرداند بدمیدن در صور مرده ها را که در قبرها در گرو اعمال خودند و حقتعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است در روزی که بدمند در صور

و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس هرگاه بدمند در صور پس نسبتها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است و روزی که بدمند در صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها و زمین است و گفته اند که از شدت خوف میمیرند مگر کسی که خداوند خواهد نمیرد و گفته اند که جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که بآن میمیرند و مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا شود در وقتی که دو مرد جامه ها گشوده باشند که خریدوفروش کنند و هنوز جامه ها را نه پیچیده باشند که قیامت برپا شود

حق الیقین، ص: ۴۱۶

و مردی لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانه های خود برگردند علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است صیحه ای در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در حالتی که خود و احدی از ایشان بمنزل خود بر نمی گردند و وصیتی نمیکنند پس حقتعالی نفخه دویم را فرمود و نفخ کرده شود و در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند ای وای

بر ما کی ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خوابگاه ما اینست آنچه وعده داد خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران نبود مگر صدائی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شده اند و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را و دیگر برنمی گردند در دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند و انتظار میکشند که با ایشان چه کار خواهند کرد.

و در سوره دیگر فرموده است که دمیده میشود در صور آن روزی است که وعیدهای الهی بعمل می آید و فرموده است که گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند نداکننده از مکان نزدیک روزی که میشوند صیحه را بحق و راستی آن روزی است که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستی که مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ما است بازگشت همه روزی که شکافته می شود زمین و بیرون می آیند مردم بسرعت این حشری است که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است که پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روزی است که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ البته در صور می باشد که یکی دمیدن اول که بآن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمان ها میمیرند بیک دفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که به آن دمیدن همه خلایق بیک دفعه زنده میشوند و بعضی از

مفسـران گفته اند که سه مرتبه میدمد اول نفخه فزع است که میترسند دویم نفخه صعق است که میمیرند و سیم نفخه قیام است که زنـده می شونـد و از قبرهـا بیرون می آینـد و این قول نـادر است و در احـادیث معتـبره بغیر از دو نفخه نیست و تـأویلی که بعضـی کرده انـد که صور جمع صورتست و مراد دمیـدن ارواح است در بـدنها در قیـامت بی وجه است و منـافی ظواهر آیات بلکه صـریح آنها است و مخالف اخبار معتبره است چنانچه علی بن ابراهیم بسند معتبر از سویر بن ابی فاخته روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام سؤال کردند که

حق الیقین، ص: ۴۱۷

فاصله میان نفخه اول و دوم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا بن رسول اللّه چگونه می دمد در صور فرمود اما نفخه اولی پس بـدرستی که امر میکنـد خدا اسـرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یکسـر دارد و دو طرف و میـان طرفین هر یک بقـدر ما بین آسـمان و زمین است چون ملائکه اسـرافیل را می بیننـد که با صور بزمین می آید می گویند که خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسـمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه می کند چون اهل زمین اسـرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور می دمـد و صدا بیرون می آید از طرفی که در جانب اهل زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که جانب آسمانست پس در آسمانها

صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس حقتعالی میفرماید به اسرافیل که ای اسرافیل بمیر او نیز می میرد و بر این حالت میماند آن قدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج می آیند و امر میکند کوهها را که روان میشوند حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل می شود زمین بزمین دیگر یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و نمودار باشد و کوهی و بنائی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمان برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نباشد که بگوید خود جواب میفرماید میگوید از برای خداوند یگانه قهار است و من خلق کردم همه خلایق را و میراندم ایشان را منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود من میمیرانم ایشان را و زنده میکنم پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که به جانب آسمانها است پس در آسمانها احدی نماند مگر آنکه زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست در این وقت و

در تفسیر علی بن ابراهیم در کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت که چون بمیراند حقتعالی اهل زمین را تأخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف آن زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و بر این حالت میگذارد

حق الیقین، ص: ۴۱۸

مثل آنچه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آن را پس میمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدت ها تأخیر میفرماید پس میمیراند اهل آسمان سیم را و همچنین میراندن اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته تأخیر مینماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تأخیر مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمان های گذشته تأخیر مینماید پس میمیراند جبرئیل را باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را پس باز مثل اضعاف جمیع زمانها تأخیر میفرماید پس میمیراند ملك الموت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس می گوید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کو جباران کجایند آنها که ادعای خدائی میکردند کجایند متکبران پس خلایق را برمی گرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی میباشد پس بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش از آفریدن خلایق درازتر است آیا بر آنها مطلع شدی که بر اینها مطلع نخواهی شد.

مؤلف

گویـد که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسـمانها بیک دفعه بدمیـدن صور اول هلاـک می شونـد و این خـبر چون راوی آن جهـالتی دارد معـارض آن آیـات و اخبـار نمیتوانـد بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانچه بعد از این ان شاء اللّه مذکور خواهد شد و اسـتبعادی که بعضـی میکننـد که همه خلاـیق معـدوم باشـند خطـاب لمن الملک بی فایـده است صورتی نـدارد زیرا که از حکیم علیم آنچه صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هر چند که بر ما مخفی باشد و ممکن است که در او لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صـادق این خبر را بعـد از وقوع بایشـان بگویـد موجب آن گردد که در نظر ایشـان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و دولت هـای آن نگردد و علم بقـدرت حقتعالی و تفرد او در تـدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشـیاء قبل از قیامت در آن شـکی نیست که جمیع زنـده ها بغیر حقتعالی میمیرنـد و بعد از مردن در قیامت زنده می شوند و اما خلاف است در آنکه آیا ارواح و اجساد و اجسام و هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمان ها و زمین و جمیع اجساد معـدوم میشوند و باز حقتعالی ایشان را برمی گرداند یا هیچ یک از آنها معدوم بالمره نمیشود و روح به آنها برمی گردد و متکلمان عامه را در این باب اقوال بسیار

هست که در ذکر آنها فایده ای نیست و هر یک بر

مـذهب خود از آيات و اخبار اسـتدلال كرده انـد و قائلان بفناء ايضا اسـتدلال كرده انـد از قول حقتعالى هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ، كُلَّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ، كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ، وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ و قائلان بعـدم فنا اسـتدلال كرده اند بظواهر آياتى كه دلالت ميكند بر آنكه حشر بجميع اجزاء متفرقه است مانند قصه ابراهيم عليه السّلام و عزيز و حق آنست كه آيات از هيـچ طرف صـريح نيست و دلايل عقليه از جانبين مـدخول است و جزم باحـد طرفين مشـكل است و اعتقـاد اكـثر متكلميـن عـامه در ارواح آنست كه معـدوم نميشونـد و اكـثر متكلمين امـاميه را اعتقـاد آنست كه ارواح و اجسـاد مكلفين معـدوم نميشوند چنانچه خواجه نصـير در تجريد گفته است دليل سـمعى دلالت بر فناى اجسام كرده است و تأويل مى كننـد در مكلف بتفريق اجزاء چنانچه در قصه ابراهيم عليه السّـلام وارد شده است اما بعضـى از احاديث معتبره صـريح است در فناء و انعـدام اشـياء بالكليه چنانكه گذشت كه حضـرت صادق عليه السّـلام در جواب زنديق فرمود كه روح باقى است تا وقتى كه در صـور بدمنـد پس در آن وقت باطـل ميشونـد اشـياء و فـانى مى شونـد پس نه جسـمى ميمانـد و نه محسوسـى پس برمى گردانـد اشـياء را چنانچه ابتـدا كرده است مـدبر آنها و آنها چهار صد سال است كه خلق قطع ميشوند در آن و اين در ميان دو نفخ صور است و در بعضى از خطبه هاى نهج البلاغه كه اكثر آنها را متواتر ميدانند مذكور است كه او است فانى كننده جميع اشياء بعد از وجود آنها تا

آنکه موجود آنها برمی گردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیاء بعد از آفریدن عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهار پایان و جمیع اصناف آنها را و احمقان و بزرگان جمیع امت ها بر آنکه احداث کنند پشه ای را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی آن نیابند و هرآینه حیران گردد عقل های ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوت های ایشان و برگردند وامانده و اعتراف کننده بآنکه مقهورند و اقرارکننده بعجز از انشاء و اذعان بضعف کنند از فانی کردن آن و بدرستی که حقتعالی برمی گرداند بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانچه پیش از آفریدن چنین بود و بعد از فناء دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه زمانی و نه حسی معدوم میگردد در آن وقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باو است در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی خواهد کرد امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هرآینه دائم میبود بقای آنها و در وقتی که ایجاد آن ها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد

حق الیقین، ص: ۴۲۰

و از برای خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی که با ایشان انس بگیرد نیافرید و بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که

از تصرف و تدبیر بهم رسانیده باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای آنها و بازمیگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره ای نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فائده نمیبخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلا و شرعا هرگاه چیزها از کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از عدمش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد مکان بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند رواست اما اخبار فنای مطلق بحدی نرسیده است که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت

فصل هفتم در بیان سایر احوالیست که حقتعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد

باید بهمه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهه های فلاسفه راه تأویل در آنها نباید داد چنانچه فرموده است روزی که بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه ها و فرموده است هرگاه شق شود آسمانها و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس آن روز است باشد و فرموده است که وقتی که آسمان را از جای خود دور کند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف شود و از آسمان فرو بریزند و نور آفتاب و ماه برطرف شود و ماه و آفتاب با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند

پشم حلاجی کرده بحرکت آینـد و از یکـدیگر بریزنـد وماننـد ذره ها بهوا رونـد تا زمین هموار شود و زلزله عظیمی در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است که سؤال میکند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را بیابانی مستوی که نبینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که چون خداونـد عالمیان خواهـد که مردم را جمع و محشور کنـد امر میکنـد که منادی نـدا کند پس همه جن و انس را بیـک چشم بهم زدن در یک مکان جمع کنـد پس آسـمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بـدارد پس آسـمان دویم را بزیر آورد که در برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و

حق الیقین، ص: ۴۲۱

محیط گرداند بمردم پس ابری بزیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطانٍ یعنی ای گروه جن و انس اگر توانیـد که نفـوذ کنیـد و بگریزیـد از اقطار آسـمانها و زمین پس نفوذ کنیـد و نتوانیـد که نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضـرت گریسـت راوی پرسید که در این وقت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امیر

المؤمنين عليه السّلام و شيعيان او در كجايند فرمود ايشان بر روى تلى چندانند از مشك خوشبوتر و بر منبرها از نور و مردم محزون ميباشند و ايشان محزون نيستند و مردم ميترسند و ايشان نميترسند پس آيه اى خواند كه مضمونش اينست كه هر كه بياورد حسنه اى پس از براى او است بهتر از آن و ايشان از فزع آن روز ايمن اند پس فرمود بخدا سوگند كه حسنه در اين آيه ولايت امير المؤمنين عليه السّلام است و على بن ابراهيم از آن حضرت روايت كرده است كه چون روز قيامت شود جمع كند حقتعالى همه بندگان را در يك بقعه زمين و وحى مينمايد بآسمان اول كه فرود بيا با هر كه در تست پس فرود مى آيد آسمان اول با دو برابر هر كه در زمين است و آسمان دويم فرود مى آيد با دو برابر جميع آنچه در زمين است و اهل آسمان اول و هم چنين اهل هر آسمانى بريز مى آيند با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائكه پس منادى ايشان را ندا ميكند به آن آيه كه گذشت پس نظر ميكنند كه از هر طرف ملائكه بايشان احاطه كرده است و از هيچ طرف بدر نميتوانند رفت.

فصل هشتم در بيان حشر وحوش است

حقتعالى فرموده است كه وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ يعنى هرگاه وحشيان محشور شوند و فرموده است ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‌ءٍ ثُمَّ إِلى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ يعنى نيست هيچ حيوانى كه راه رود بر روى زمين و نه مرغى كه بدو بال خود پرواز كند مگر

متی چندند امثال شماها در آنکه حقتعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ میکند و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیزی را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسران آنست که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشانست در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشود حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حقتعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در روز قیامت تا عوض المهائی

که بایشان رسیده است در دنیا بمردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض آن المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی بدارد و اگر خواهد فانی کند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را از برای ستمی و ظلمی که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته اند که حقتعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحقند ایشان او را از عوضها بر المهائی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس

آنها که می گویند که عوض دائم است و آنها که میگویند عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دائم میدارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که حشر میکند حقتعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهائم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد عدالت خدا بمرتبه ای میرسد در آن روز که حق بی شاخ را از شاخ دار میگیرند پس میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و از این جهت است که کافر میگویدا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً

و آرزو میکند که او خاک شود و معذب نگردد و از ابو ذر روایت کرده اند که گفت روزی در خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا میداند در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه ای فرمود یا أیها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که برای صاحبش امید آمرزش داریم و بر او میترسیم (اول) گناه بنده ایست که حقتعالی او را در دنیا برای آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم تر و کریم تر است که بنده را دوباره عقاب کند (دویم) ظلم بندگانست بعضی بر بعضی چون حقتعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم

سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگر چه دستی بر دستی بزند یا مسح بر کف دستی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخی را باشد پس اقتصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه احدی را مظلمه نماند پس ایشان را میبرد بسوی حساب سیم گناهی است که خدا او را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و گریان است برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را و بس ما نیز برای او چنانیم که او از

برای خود و امیدواریم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را.

مؤلف گوید گوید که گویا این سه قسم در گناه مؤمنان است زیرا که کافران را در دنیا و آخرت هر دو عقاب مینمایند و خوف سیم بر او باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و الا بر حقتعالی واجب است قبول توبه بسبب وعده ای که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او آن را پی کردند و دخترم فاطمه علیها سلام بر ناقه غضبای من و علی بن ابی طالب علیه السّلام بر ناقه های بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهداء بر ناقه غضبا و در اخبار مانع الزکاه وارد شده است که هر که زکاه انعام

را ندهد و بمیرد حقتعالی او را در صحرائی محشور گرداند که هر صاحب نیشی به نیش خود او را بگزد و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ناقه ای دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت آنست فرمود کجا است صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که این ناقه در قیامت با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که هر شتری که سه حج و بروایت دیگر هفت حج بر آن بکنید آن را از چهار پایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منقولست که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب خود شما خواهد بود در صراط و ایضا مروی است که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانست در بهشت و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که از بهایم در بهشت نمیباشد مگر حمار بلعم باعور و ناقه صالح و گرگ یوسف علیه السّلام و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار است پس از ظواهر اخبار و آیات مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها بثواب مکلفان برمی گردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم

میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان داخل جهنم میشوند و مؤمنان مثابند بایمان و اعمال صالحه اما خلاف است که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از عالمی پرسیدند از مؤمنان جن که آیا داخل بهشت میشوند فرمود نه و لیکن حظیره های بسیار هست

حق الیقین، ص: ۴۲۴

در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این روایت این مدعی ثابت نمیشود و مجمل باید دانست که حقتعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمن که امتنان بنعیم بهشت بر انس و جن کرده است و این روایت دلالت میکند بر خلاف آن و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حقتعالی لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آیه آنست که حوریان که خدا بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجن میدهند جنی با او مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولی است.

فصل نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشانست

بدان که خلافی نیست میان اصحاب ما

در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود در بهشت میروند چنانچه حقتعالی فرموده است وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریه ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریه ایشان را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران باین سبب چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران خود به بهشت میبرند و بعضی گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حقتعالی ایشان را به درجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان پدران ایشان و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخلند و اول اظهر و اشهر است.

و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که رسول خدا فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشتند پس این آیه را خواند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه علیها سلام تربیت میکند و بهدیه میدهد بپدران ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگرداند پسران را بپدران تا دیده های ایشان روشن گردد و در نوادر راوندی از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده است که تزویج مکنید زن خوش روئی را که فرزند نیاورد بدرستی که من مباهات میکنم بشما بامتها در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان

در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای پدران و محافظت میکند ایشان

حق الیقین، ص: ۴۲۵

را ابراهیم و تربیت میکنـد ایشـان را سـاره در کوهی از مشـک و عنبر و زعفران و ابن بـابویه در فقیه بسـند صـحیح از حضـرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سماوات که فلان پسر فلاـن مرد اگر یکی از پـدر یـا مـادر و یا خویشان مؤمن ایشان مرده است باو میدهنـد که او را غـذا دهـد و الا بحضـرت فاطمه میدهنـد که او را غـذا بدهـد تا یکی از پـدر و مادر و اهل بیت مؤمن او بمیرد پس حضـرت فاطمه علیها سـلام بایشان میدهد و ایضا بسـند صحیح از آن حضرت منقولست که حقتعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره میدهد که غذا میدهند ایشان را بـدرختی در بهشت که پسـتانها دارد ماننـد پسـتانهای گـاو در قصـری از مرواریـد چون روز قیـامت شود ایشان را جامه های خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه بپدران ایشان دهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و این است معنی قول حقتعالی پس آن آیه را خوانـد که گـذشت و ایضا در بعضـی از کتب معتبره از حضـرت باقر منقولست که چون حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم در شب معراج بآسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجا است پدرم ابراهیم علیه السّـلام گفتنـد او با اطفال شـیعیان علی است و چون داخل بهشت شد دید که حضـرت ابراهیم علیه السّـلام در زیر درختی است که

پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابراهیم علیه السّلام برمی خیزد و پستانها را بدهان ایشان میگذارد پس سلام کرد بر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و از احوال حضرت علی بن أبی طالب علیه السّلام سؤال کرد فرمود او را در میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشته ای حقتعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن سپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه ای که ایشان میمکند طعم جمیع میوه ها و نهرهای بهشت را می یابند از او.

مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه علیها سلام دهند و بعضی را بابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آن حضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلافت است بعضی گفته اند تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته اند حقتعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند و اگر میداند که اگر ایشان میماندند از اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حقتعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر

حق الیقین، ص: ۴۲۶

خواهد کرد بحسب آن

تکلیف ایشان را مثاب و معاقب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشند معذور خواهند بود و کسی که ابتدای بعثت نفهمد و هنوز حجت قائم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ چیز نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ مادر زاد پس بر هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید بایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل آتش بشوید و هر که داخل شد بر او بر دو سلام خواهد شد و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره منقولست که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد خرفی را که سن او را دریافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در فترت در میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و

باطل نکننـد ایشان بر خـدا حجت میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و حقتعالی بر ایشان حجت تمام میکند به آنکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضـرت صادق علیه السّـلام سؤال کردنـد از کسـی که در فترت مرده باشد و کسـی که بحد بلوغ نرسـیده باشد و دیوانه باشـد حضـرت فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند آتشـی می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او بر دو سلام خواهـد بود و هر که داخل نشود حقتعالی میفرماید من شـما را تکلیف کردم و نافرمانی گردید و ایضا باین سـند مثل آن را روایت کرده است در بـاب گنـگ و کر و طفـل و کسـی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسـند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیـامت خـدا ایشـان را جمـع میکنـد و آتشـی می افروزد و امر میکنـد ایشـان را که خود را در آن آتش بینـدازد پس هر که خـدا دادند که از اهل سـعادت است خود را در آتش می اندازد و بر او بر دو سـلامت خواهد بود و هر که خـدا دانـد که او شـقی و بـد عاقبت است امتناع میکنـد و داخل نمیشود پس خـدا امر میکنـد که ایشان را به آتش ببرنـد ایشان میگویند که هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار گوید که من مشافهه شما را امر کردم و اطاعت من نکردید

حق الیقین، ص: ۴۲۷

پس چگونه اطاعت من میکردید هر گاه پیغمبری بسوی شما

می فرستادم که غائبانه شما را امر می کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبد اللّه بن سلام که گفت سؤال کردم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که آیا خدا عذاب میکند خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذ اللّه عبد اللّه گفت پس اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آن را فلق می نامند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آن را امر میفرماید که بدمد بر روی خلایق دمیدنی پس از شدت دمیدن آسمان پاره پاره میشود و نور ستاره ها برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف میشوند و دیده ها تار میشود و زنان حامله فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر می کند اطفال مشرکین را که خود را در آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم شد و هر که در علم خدا گذشته است که او شقی خواهد شد ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حقتعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول آتش پس تابع پدران خواهند بود در جهنم و احادیث بسیار است در این باب و

از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق علیه السّلام فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و بظاهر دعوی امامت نمیکند پس هر که در این زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تأویل آیات باهره از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است در تأویل قول حقتعالی در وصف اهل بهشت میفرماید یَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش یا همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود که پسران اهل دنیااند که حسنات نداشته اند که ثواب دهند و گناه نکرده اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیدند و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت

حق الیقین، ص: ۴۲۸

فرمود خدمتکاران اهل بهشتند بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را

در تأویل این آیه روایت کرده است و از کلینی بسند صحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمودند سؤال کردند از رسول خدا (ص) از احوال ایشان فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مگوئید و علم ایشان را بخدا واگذارید.

مؤلف گوید که اصل در این باب آنست که مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حقتعالی عادل است و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند نمود ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین اعرابی از صوفیه اهل سنت باین قائل شده است چنانچه بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهد یا ببهشت میبرد و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه

مقتضی عدالت است حقتعالی بایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه متلذذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه لذت می یابند از خدمات مرجوعه بایشان و اللّه یعلم.

فصل دهم در بیان میزانست و حساب و سؤال و رد مظالم

اشاره

بدان که خلافی نیست در میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است- در سوره اعراف میفرماید وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما کانُوا بِآیاتِنا یَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنان نیز نزدیک

حق الیقین، ص: ۴۲۹

باین مضمون فرموده است و در باب کافران فرموده است در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان وزنی را و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی به هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر حبه سنگینی داشته باشد از خردل آن را می آوریم در میزان عمل او و ما کافی هستیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است.

پس در اصل میزان شکی نیست و انکار بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسرین و متکلمان عامه

و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب مینماید که زبانه ای دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن میسنجند و حسنات را در یک کفه میگذارند و سیئات را در یک کفه دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی چندند و وزنی نمیدارند و قائم بنفس نمیباشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کردند از آن چه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه ها را وزن میکنند بنابراین باید حقتعالی صحیفه ها را در خور وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک و سیاه و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی بتجسم اعمال قائلند و میگویند باعتبار اختلاف نشئات انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا بآب و شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قائلند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قائلند و باختلاف نشئات قائل نیستند و با این حال قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حقتعالی مناسب آن اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد بلی با مذهب کسی موافقست که معاد را در عالم خیال و مثال و اجساد مثالیه

قائل باشد و ایضا خلاف است بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی هر کس جداست و بر تقدیر جدا بودن هر کس را یک ترازو است یا باعتبار عقاید و اعمال او و اخلاق و انواع افعال او ترازوهای متعدده هست و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی در این ابواب کافی است و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قائل شده اند بآنکه میزان کنایه از عدل است و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر آن شخص اقرار بعدالت حقتعالی دارد چه احتیاج بکشیدن و ترازو است و اگر اعتقاد ندارد باین

حق الیقین، ص: ۴۳۰

کشیدن کی باور میکند و میتواند گفت که خود جسمی چند را آوردی و سنجیدی و این رجحان را ظاهر کردی من چه دانم که بر وجه عدالتست پس فایده در این کشیدن نیست و مؤید در اینست آنچه در احتجاج از هشام بن الحکم منقولست که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السّلام از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سبکی و سنگینی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیاء را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز مخفی از او نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدل است پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود هر که راجح شود عمل خیر او کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم

روایت کرده است که از حضـرت صادق علیه السّلام پرسیدند از معنی قول حقتعالی وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ فرمود که موازین انبیاء و اوصیااند و شیخ مفید گفته است که میزان تعدیل میان اعمالست و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیـدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی چندند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسـیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سـبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش اسـتحقاق ثواب جزیل داشـته باشد و حدیثی که وارد شـده است که حضـرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریه او موازین انـد مراد آنست که ایشـان تعـدیل میـان اعمـال و حکم میکننـد در آن بـاب بعـدل و ثواب و در محـاورات میگوینـد فلاـن نزد من در میزان فلاـن است و مراد آنست که نظیر اوست و آنچه حقتعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش بازدارند و هر که را چنین کنند از تبعات آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از او فایز میشود بنجات و کسـی که سـنگین باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاد باشد ایشان رستگارانند و هر که سبک باشد موازینش بآنکه طاعتش کم باشد و مستحق

ثواب نباشد پس ایشان زیانکار جانهای خودند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است و حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است اما چون روایات در این باب متعارض باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آن را بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است.

(و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد)

آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملا واجب است و در روایات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشانست سوء حساب و شدت حساب و فرموده است که بسوی ما است بازگشت ایشان و بر ما است حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم بهم زدن و در روایات دیگر بقدر دوشیدن شیر گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانکه مشغول نمیگرداند او را روزی دادن دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که آنها حقند یعنی بعضی را خود متوجه می شود و بعضی را بحجت های خود میگذارد پس حساب انبیاء و ائمه را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اولیاء متولی حساب آنها میشوند و حق

تعالی گواه است بر انبیاء و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیاء و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم تو را گواه بر آنها و فرموده است وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ شاهد حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که موازین انبیاء و اوصیااند و بعضی از خلق بی حساب ببهشت میروند و سؤال بهمه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ یعنی از دین سؤال میکنند و اما غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ یعنی پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه بنی آدم و ائمه نه غیر ایشان هم چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب میکنند او معذب است اگر چه بطول بازداشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمییابد از جهنم و و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حقتعالی خطاب میفرماید بندگانش را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیک خطا و یک دفعه که هر یک حساب عمل خود را میشنوند و از دیگری را نمیشنوند و گمان میکند که او مخاطب است و بس نه دیگری و مشغول- نمی گرداند مخاطبه و فارغ

میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا

حق الیقین، ص: ۴۳۲

و بیرون می آورد از برای هر کس نامه ای که آن را ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند و حاکم بر خود میگرداند و باو میگوید بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز برای حساب تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان می گذارد- و گواهی میدهند دست ها و پاها و جمیع جوارح ایشان و کرده های ایشان و خواهند گفت بپوست های خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آوردمان آن خداوندی که هر چیزی را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمی شود و دیوانها گشاده نمیشود ایشان را فوج فوج بی حساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حقتعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او یا از جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال

که از کجـا کسب کرده و در چه چیز خرج کرده است و از محبت مـا اهل بیت و ابن بابویه بسـند معتبر از حضـرت صادق علیه السّـلام روایت کرده است که چون روز قیـامت شود دو بنـده مؤمن را از برای حساب بازدارنـد که هر دو از اهل بهشت باشـند یکی فقیر و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گویـد که خداوندا از برای چه مرا بازمی داری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشـد و داده باشم یا نـداده باشم و روزی مرا بقـدر کفاف میـدادی بقـدر آنچه میدانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی پس خداونـد جلیل فرمایـد که راست میگویـد بنـده من بگذاریـد تا داخل بهشت شود و آن غنی میمانـد تا آنکه آن قدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامـد کافی باشـد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز تو را حبس کرد گوید طول حساب پیوسـته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا مرا می بخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق نمود به توبه کـاران تو کیسـتی گویـد من آن فقیرم که بـا تو بودم در محشـر گویـد نعیم بهشت تو را تغییر داده است که من تو را نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر علیه السّلام آمد و گفت یا بن رسول اللّه من

گناهی کرده ام که میان من

حق الیقین، ص: ۴۳۳

و خداست و بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گرانست و تو را از آن جلیل تر میدانم که آن را بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان را از او مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد پس گوید بسیئات او که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً یعنی بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده رحیم است و بروایت دیگر شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناهکار را می آورند در روز قیامت و در مقام حساب بازمی دارند و حقتعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را بر او میخواند و چون اقرار بگناهان خود کرد حقتعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته پس امر میکند او را به بهشت ببرند و این است تأویل این آیه و این در گناه کاران شیعیان ما است و بس و در عیون اخبار الرضا علیه السّلام منقول است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که حقتعالی حساب میکند همه خلق را مگر

کسی که با خدا شریک قرار داده باشد و او را بی حساب بجهنم میفرستد و ایضا بسندهای بسیار معتبر منقول است که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه ای که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حقتعالی در دنیا و آخرت باو عطا فرماید و مهمات او را در هر دو کفایت فرماید و حقتعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را بآن در آخرت حقتعالی میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنى وَ زِيادَةٌ یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیادتی بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که او را کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که بازمیدارند بنده را در قیامت نزد حق

حق الیقین، ص: ۴۳۴

تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را و حق

تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو ببخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملهای او حقتعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حقتعالی به آن زیادتی او را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را می آمرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند بعفو خود بر او و شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند به حساب شیعیان ما پس آنچه از خداست از خدا سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشانست و آنچه حق ما است بایشان میبخشیم پس حضرت این آیه را خواند إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ و در بصائر از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر این آیه إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی

و برقی بسندهای صحیح از آن حضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن را بر آن حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه ای که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا (ع) منقول است که آن حضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهاء عامه که حاضر بودند گفتند که حقتعالی میفرماید ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ یعنی سؤال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و آن از نعمت دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلاف ها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق علیه السّلام مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سؤال نمیکند بندگانش را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان به آن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد بامامت

حق الیقین، ص: ۴۳۵

ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و آن را نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند آن را میرساند به نعیم ابدی بهشت که زوال

نـدارد و بتحقيق كه خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگواران خود از حضـرت امير المؤمنين عليه السّـلام كه رسول خدا صـلّى اللّه عليـه و آلـه و سـلّم بعلى عليه السّـلام گفت يـا على بـدرستى كه اول چيزى كه سؤال كرده ميشـود بنـده از آن بعـد از مرگش شهادت بوحدانيت خداست و آنكه محمد رسول او است و آنكه تو ولى و صاحب اختيار مؤمنانى بسـبب آنچه از براى تو قرار داده است از امامت و من از براى تو قرار داده ام از وصايت پس هر كه اعتقاد كند اينها را ميرود بسوى نعمتى كه زوال ندارد.

و كلينى بسند معتبر از حضرت على بن الحسين عليه السّلام روايت كرده است كه حضرت امير- المؤمنين عليه السّلام فرمود كه چون روز قيـامت شود حق تعـالى مردم را محشور گردانـد از قبرهـا عريان و پا برهنه و بى ريش و بى عيب بروشـى كه در روز اول خلق شده بودند در يك صـحرا برانند ايشان را تا آنكه بايستند در عقبه محشر و ازدحام بياورند و بر يكديگر سوار شوند و نگذارند كه از اين عقبه بگذرند پس نفسـهاى ايشان بگيرد و عرقهاى ايشان بسيار شود و ناله و گريه ايشان بلند شود و اين اول هولى است از اهوال قيامت پس ملكى از ملائكه از جانب خداونـد جبار نـدا كنـد كه همه بشـنوند پس صـداهاى ايشان پسـت شود و ديـده هاى ايشان خاشع گردد و بدنهاى ايشان بلرزد و دل هاى ايشان ترسان شود و سـرها بلند كنند بسوى آسـمان پس خداوند حاكم عادل ندا كند ايشان را كه منم خداوندى كه جز من خداوندى نيست و حاكم عادل و

ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و ظلمهای مردم را بحسنات مبدل میکنم و بر بخشنده های مظلمه ها ثواب میدهم و نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش ببخشد و من او را ثواب بدهم پس بچسبید بر یکدیگر و مظلمه های خود را طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان میگردند ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمه های خود را از ایشان میکنند و مدتها بر این حال میمانند پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق ایشان تا رانهای ایشان می آید و فریاد و فغان ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمه ها را بیکدیگر به بخشید و از این عقبه بگذرید و

حق الیقین، ص: ۴۳۶

اگر نمی بخشید مظلمه های شما را میگیریم پس اکثر ایشان شاد میشوند مظلمه ها را میبخشند بامید آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمه های ما بزرگتر است از آنکه ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای بهشت و جنت الفردوس را بیاراید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلمان

و در نظر ایشان جلوه دهند پس منادی ندا کند از جانب حقتعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصر را مشاهده کنید چون نظر کنند هر یک آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مؤمنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی بمانند که عفو نکنند پس حقتعالی فرماید که داخل بهشت من نمیشود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان در ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعرصه حساب درآیند نزد عرش الهی و دیوانها گشاده گردد و میزانها برپا شود و پیغمبران و ائمه که شهداء و گواهان بر خلقند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدای خود خوانده است پس مردی از قریش گفت یا بن رسول اللّه هرگاه از برای مرد مؤمنی نزد کافری مظلمه باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می اندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمانان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه ای از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمانان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و می افزایند

بر حسـنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناه مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند و در علل الشـرایع منقول است که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شـکایت میکند اگر آن قرض دار حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او گذارند.

مؤلف گوید که از اخبار و آیات معلوم میشود که حقیت اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم است و خصوصـیات آنها که از کی حسـاب و سؤال میکننـد و کی را بی حسـاب ببهشت یا جهنم میبرنـد معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سؤال میکننـد و حسـاب مینماینـد جمعی را اعتقـاد آنست که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سؤال میکننـد چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حسابست و از برای حرامش عقابست و در احادیث

حق الیقین، ص: ۴۳۷

سابقه گذشت که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست.

و در بعضی احادیث گذشت که در مأکول و ملبوس و منکوح حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که میشـود عامـل آن بی حسـاب داخـل بهشـت شـود و آنچـه در بـاب بی حسـاب ببهشـت رفتن جمعی وارد شـده است مخصـص عمومات خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد:

اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان.

دویم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آنسه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر

امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدان که احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره منقولست که نیکو کنید کفنهای مرده های خود را که بآنها محشور خواهند شد و ممکنست که اول در باب غیر مؤمنان مطلق یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای مزید اطمینان باشد.

فصل یازدهم در بیان سؤال از رسل و شهداء و شهادت شهداء و دادن نامه ها بدست راست و چپ و بعضی از احوال و اهوال روز قیامت است:

حقتعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را توئی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس ما البته سؤال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غائب نبودیم از کرده های ایشان و فرموده است که چگونه خواهد بود حال امتها در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی از نفس ایشان و تو را بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که روزی که برانگیزیم از هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر

مردم و فرموده است که از برای ایشانست عذابی عظیم روزی که گواهی دهند بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند و

حق الیقین، ص: ۴۳۸

دادن نامه سعداء بدست راست و اشقیاء بدست چپ در آیات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقولست در تفسیر قول حقتعالی ما ذا أُجِبْتُمْ یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیاء شما ایشان در جواب میگویند لا عِلْمَ لَنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند باوصیاء ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ یعنی این روزی است که نفع میدهد راستگویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و بعرصه حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش الهی بازدارند و حقتعالی بایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند بندائی که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبد اللّه سید قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب عرش بازدارند پس صاحب و امام شما علی بن أبی طالب را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا بایستد پس ائمه و ذریه آن حضرت را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بازدارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب چپ عرش الهی

نایستند در صورت آدمیان پس حقتعالی از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه تو را الهام و امر بآن نموده بودم از وحیهای من قلم گوید ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا امر و الهام بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حقتعالی فرماید کی گواه میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حقتعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبد او بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حقتعالی باو بفرماید که آیا قلم بر تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بآن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آن را رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان و با لوح و قلم بایستد پس حقتعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم او را بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانیده آنچه باو رسانیده بود گوید بلی پروردگار من و رسانیدم آن را بجمیع پیغمبران و انفاذ کردم بسوی ایشان آنچه بمن رسیده بود از امر تو و اداء رسالت تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبد اللّه عربی

حق الیقین، ص: ۴۳۹

قرشی حرمی بود که

حبیب تو است- حضرت باقر علیه السّلام فرمود که پس اول کسی را که میخوانند از فرزندان آدم از برای سؤال کردن محمد بن عبد اللّه است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچ کس را در آن روز قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را بآن از کتاب تو و علم و حکمت تو و وحیها را آورد بسوی من پس حقتعالی فرماید بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که آیا رسانیدی بامت خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گوید بلی ای پروردگار من رسانیدم بامت خود آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب و حکمت و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حقتعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین آن حضرت گوید پروردگارا تو شاهدی از برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافی است از برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آن حضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد را بطلبند و

سؤال کننـد از ایشان که آیا رسانید محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بشـما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شـما نمود اینها را پس شـهادت دهنـد از برای آن حضـرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداونـد جلیل فرماید که آیا بعـد از خود در میـان امت خود کسـی را خلیفه و جانشـین خود گردانیـدی که در میـان ایشان بحکمت و علم من قیام نمایـد و تفسـیر کنـد از برای ایشان کتاب مرا و بیان کنـد اموری را که در آنها اختلاف نکننـد بعـد از تو و حجت و خلیفه من باشـد در زمین پس محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن أبی طالب علیه السّلام را که برادر من و وصی من و وزیر من بود و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعـوت کردم باطـاعت او و او را خلیفه گردانیـدم در امت خود که امـام و پیشوای ایشـان باشـد و پیروی او بکننـد امت تـا روز قیامت پس علی بن أبی طالب را بطلبنـد و از او پرسـند که آیا محمد وصـیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و تو را نصب کرد در حیات خود که ایشان را نشانه راه هـدایت باشـی و آیا بعـد از او قائم مقام او گردیدی حضـرت گوید بلی ای پروردگار من محمد وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه گردانید در امت خود و چون محمد را بسوی

خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم داشتند بر من

حق الیقین، ص: ۴۴۰

کسی را که مؤخر گردانیده بودی و مؤخر گردانیدند کسی را که مقدم گردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی گوید که آیا بعد از خود در امت محمد حجتی و خلیفه ای در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی گوید ای پروردگار من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر تو را پس حضرت امام حسن علیه السّلام را بطلبند و همان سؤال که از علی بن أبی طالب علیه السّلام کردند از او بکنند و همچنین هر امامی بعد از امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان خود تمام کند پس حقتعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند در این وقت حقتعالی فرماید که این روزی است که نفع میبخشد راستگویان را راستی ایشان.

و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح باشد پس از او بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبد اللّه پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد و او بر روی تلی

باشـد از مشک و علی با او باشد و این است معنی قول حقتعالی فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حقتعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید یا محمد حقتعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضـرت گویـد ای جعفر و ای حمزه برویـد و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضـرت صادق علیه السّلام فرمود که پس جعفر طیار و حمزه عم رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی علیـه السّلام در آن وقـت در کجـا اسـت حضـرت فرمـود شـأن و منزلـت علی از آن بزرگـتر اسـت که او را برای گـواهی بفرستند.

مؤلف گویـد که شایـد اول بودن نوح علیه السّلام نسـبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضـرت رسول و اوصـیاء او و از عیاشـی منقولست از حضـرت امام زین العابـدین که حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که چون روز قیامت شود نصـب کننـد ترازوها را و حاضـر گرداننـد پیغمبران و شـهداء را و شـهداء ائمه اند شـهادت میدهند هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسـیر قول خدای عزیز جلیل فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ حضرت فرمود که این آیه در امت محمد نازل شده است و بس و در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد صلّی

اللّه علیه و آله و سلّم شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث

حق الیقین، ص: ۴۴۱

بسیار است که امام هر زمانی را با اهل زمانش می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد و منکران و مخالفان او را بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردند از تفسیر قول حقتعالی قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ یعنی بگو خدا را حجت کامله بالغه بر خلق است حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه خدا بر خلق.

و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود که مردی از شما یعنی از صلحا یا علمای شیعه در محله میباشد خدا حجت میکند او را بر همسایگان او پس بایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان و حقتعالی میفرماید در اوصاف قیامت وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ یعنی وقتی که صحیفه ها منتشر و پهن شود علی بن ابراهیم گفته است که مراد صحیفه های اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامه او را بدستش دهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او می آورد

جمیع کرده های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحوی که گویا الحال کرده است پس میگوید ای وای بر ما چه می شود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آن را و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی حَتَّی إِذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهند بر ایشان گوشهای ایشان و دیده های ایشان و پوستهای ایشان بآنچه ایشان میکردند علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام که مراد از پوستها فرجهای ایشانست و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکننـد بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار میکنند و میگویند ما هیچ یک از این کارها را نکرده ایم پس گواهی دهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند و شهادت میدهند از برای تو بخدا سوگند یاد میکنند که ما این کار را نکرده ایم چنانچه حقتعالی میفرماید روزی که خدا مبعوث میگرداند همه ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانچه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب حق حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام کردند پس

حق الیقین، ص: ۴۴۲

در این وقت حقتعالی مهر میزنند بر زبانهای ایشان و اعضاء و جوارح ایشان بسخن می آیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزهائی که خدا حرام کرده است

و دیده شهادت میدهد بآنچه نظر کرده است او بسوی چیزهائی که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهند بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حقتعالی زبان ایشان را گویا میکند و میگویند به جوارح خود که چرا گواهی دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیزی را گویا گردانیده و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او برمی گردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیده های شما و نه فرجهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها که میکنید- و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهند که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و دعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از آن جمله گفت که در یک موضع فرموده است که سخن نمیگوید مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمن و سخن حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهنهای ایشان

میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است پس حقتعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکند بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان اطاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و ظالمان و متکبران لعنت میکنند بعضی از ایشان را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانچه فرموده است که روزی که آدمی از برادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود بگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشد پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگویند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل

دنیا هرآینه عاقل گرداند جمیع خلایق را از معاش خود و کوهها را بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند و در آن موطن ایشان را بسخن در می آورند پس میگویند بخدا قسم ای پروردگار ما ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکرده های خود پس مهر میزنند بر دهنهای ایشان و بسخن در می آورند دستها و

پاها و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بر معصیتهائی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما گویند که گویا گردانید ما را آن کسی که هر چیزی را گویا گردانیده است پس جمع میشوند در موطنی که به سخن در می آورند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمن و سخن حقی بگوید پس رسولان را بازمی دارند و از ایشان سؤال میکنند چنانچه فرموده است فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گواه خواهد بود بر شهداء و شهداء پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حقتعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حقتعالی است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد و سؤال میکنم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت.

و کلینی بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که چون بنده ای توبه نصوح بکند حقتعالی او را دوست دارد پس مستور میگرداند

گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور میگرداند فرمود که فراموش میگرداند از خاطرش و نامه دو ملك که بر او موکلند آنچه را بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانند بر او گناهان او را و وحی می نماید بسوی بقعه های زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار هست که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که آن را تلاوت کرده و عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلا درجات بهشت میرساند و ابن بابویه از آن حضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان و شیعیان ما گواهانند

بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می آید ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیر بگو و کار خیر بکن تا گواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا را میکند و ایضا از آن حضرت منقولست که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام مذکور است که حضرت رسول خدا صلّی

اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که چنانچه خدای عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرند همچنین احتیاط کرده است بر بندگان و از برای ایشان بآنکه گواهان از برای ایشان گرفته است و ملائکه چند بر ایشان گواه و موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال و نگاه کردنهای او و هم چنین بقعه های زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت می کنند گواهانند از برای او و بر او شبها و روزها و ماهها گواهانند و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بگواهی این ها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها بر او بدرستی که حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و ساعتها و بقعه های زمین را پس کسی که عمل صالح کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضاء و جوارح او و بقعه های زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس نصیب او میگردد سعادت ابدی پس کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه گواهی میدهند بر او و شقی میشود

بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزه این ها و اعمال در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود و حسن بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که چون حقتعالی خواهد که مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهد و میان خود و میان او حساب او را کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی گوید بلی ای پروردگار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را از برای تو بحسنات پس مردم گویند سبحان اللّه این بنده یک گناه نداشته است و

حق الیقین، ص: ۴۴۵

این است معنی قول حقتعالی که پس هر که نامه او بدست راست داده شود پس بعد از آن حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و بر میگردد بسوی اهل خود مسرور و خوش حال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته اهل اویند در بهشت اگر مؤمن باشد پس فرمود اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت بر او تمام کند و نامه اش را بدست چپ او میدهند چنانچه حقتعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او میدهند پس وا ثبوراه خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید بدرستی که در اهل

خود ممتاز بود یعنی گمان میکرد در دنیا که بآخرت برنخواهد گشت و این اشاره است باینکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضوء در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان و خداوندا مده نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دست مرا غل کرده در گردن من.

و بدان که خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد و بعضی گفته اند حقتعالی در حق آنها احداث صورتی میکند و بعضی گفته اند ایشان را حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند صفتی در آنها احداث مینماید که دلالت میکند بر صدور گناه از آنها و سخن گفتن مجاز است و هم چنین در گواهی دادن زمانها و بقعه های زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است که بآنها موکلند و در آنها ساکنند و بعضی گفته اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند که حقتعالی ایشان را در قیامت عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که باینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر ضرور میبود بیان میفرمودند و بعقل ناقص نمیگذاشتند وَ اللّٰهُ

يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِى السَّبِيلَ.

فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت و اهل بیت او است در قیامت:

بـدان که احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضـروریات دین اند و ایمان بآنها واجب است خصوصـا حوض کوثر و شـفاعت اکـبر و قلیلی از اخبـار را در این رسـاله ایراد مینمـایم و اکثر آنهـا در حیـات القلوب ایراد شـده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای بسیار صحیح معتبر از حضرت صادق علیه السّلام

حق الیقین، ص: ۴۴۶

روایت کرده اند که حضـرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود آن درجه من است در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه ای تا پایه دیگر یک ماه راهست بدویدن اسب عربی نجیب و پایه های بعضـی از زبرجد است و بعضـی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضـی از نقره و بعضـی از عود و بعضـی از عنبر و بعضـی از نور پس بیاورنـد آن را روز قیـامت و نصب کننـد با درجه سایر پیغمبران و آن در میـان آنهـا ممتـاز باشـد ماننـد مـاه در میان سایر سـتارگان پس نمانـد در آن روز پیغمبری و نه شـهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسـی که این درجه او است پس منادی ندا میکند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهداء و مؤمنان بشـنوند که این درجه محمـد است پس حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فرمود که من در آن روز بیایم و جامه ای از نور

پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب علیه السّلام در پیش روی من رود و لو او علم در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشد که لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه المفلحون هم الفائزون باللّه پس چون بگذریم به پیغمبران گویند که اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی علیه السّلام از پی من آید چون باعلا درجات منبر درآیم علی علیه السّلام یک پایه از من پستتر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی ندا کند از جانب حقتعالی که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و این ولی منست علی بن ابی طالب علیه السّلام خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ باو ببندد پس حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که نمیماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که تو را دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشند یا در مقام محاربه تو بر آمده باشند یا انکار حق امامت تو کرده باشند مگر آنکه رویش سیاه

شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب خدا بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول اللّه من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوش روی گرامی نزد پروردگار تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم من گویم قبول کردم اینها را از نزد پروردگار خود و حمد میکنم او را بآنچه انعام کرده است

حق الیقین، ص: ۴۴۷

بر من بده آنها را ببرادرم علی بن أبی طالب علیه السّلام پس رضوان کلیدها را بعلی علیه السّلام میدهد و برمی گردد پس مالک خازن جهنم به نزدیک من می آید و میگوید السلام علیک یا حبیب اللّه من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را بسوی تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از پروردگار خود و او راست حمد و ستایش بر آنچه بر آن انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا به آن بر دیگران بده آن را ببرادرم علی بن ابی طالب علیه السّلام پس مالک کلیدها را بعلی علیه السّلام دهد و برگردد پس علی علیه السّلام آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر آخر جهنم و مهارش بدست

بگیرد در وقتی که صدای زبانه اش بلند شده باشد و حرارتش به نهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی علیه السّلام از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرونشانید علی علیه السّلام گوید که قرار گیر که امروز تو را اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آن حضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن من است پس بدرستی که جهنم در آن روز اطاعتش از برای علی علیه السّلام بهتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد آن را بجانب راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آن روز ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بطلبند و حله گلرنگی باو بپوشانند و او را از جانب راست عرش الهی بازدارند پس حضرت ابراهیم علیه السّلام را بطلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش بازدارند پس حضرت امیر المؤمنین (ع) را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بازدارند پس حضرت اسماعیل را بطلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم علیه السّلام بازدارند پس حضرت امام حسن علیه السّلام را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین (ع) بازدارند پس حضرت امام حسین

(ع) را بطلبنـد و حله گلرنگی بپوشاننـد و از جانب راست حضـرت امام حسن (ع) بازدارند و همچنین سایر ائمه را بطلبند و حله های گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری بازدارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در برابر ایشان بازدارند پس حضـرت فاطمه علیها سـلام و زنان از فرزنـدان او و شـیعیان او پس همه داخل بهشت شونـد بی حساب پس منادی نـدا کنـد از جانب عرش از جانب رب العزه و افق اعلی که خوب پدری است پدر تو یا محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و او ابراهیم (ع) است و خوب برادری است برادر تو و او علی (ع) است و نیکو دو سـبطند دو سـبط تو حسن و حسـین (ع) و نیکو جنینی اسـت جنین تو که در شکم فاطمه (ع) شهید شده است و او محسن است و نیکو

حق الیقین، ص: ۴۴۸

امامان هدایت کنندگانند ذریه تو که فلان و فلانند و جمیع ائمه را تا حضـرت قائم (ع) نام ببرد و خوب شـیعه اند شـیعیان تو و امامان بعـد از تو بدرستی که محمد و وصـی او و دو سـبط او و امامان از ذریه او ایشانند فایزان و رسـتگارانند پس امر کند که همه را به بهشت ببرنـد چنـانچه حقتعـالی فرمـوده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخـل کرده شود در بهشـت پس فـایز گردیـده است بسعادات ابـدی- و در بصـائر الـدرجات از حضـرت صادق (ع) مروی است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق آن را ببینند و حضرت امیر المؤمنین بر آن منبر بالا رود

و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن أبی طالب است داخل بهشت میکند و هر که را که میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را که میخواهد- و از عیاشی مروی است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی (ع) بیاید و لوای حمد بر دست او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه او است داخل بهشت کند و هر که را شیعه خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا هست میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان علی (ع) است و امامان از ذریه او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه مرویست که در تفسیر قول حقتعالی أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ خطاب با محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و علی (ع) است یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند که آیه چنین نازل شده است که یا محمد (ص) یا علی (ع) القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و

سلّم فرمود که حقتعالی مرا مقام محمود وعده داده است و فرموده است عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً یعنی شاید مبعوث گرداند تو را پروردگار تو در مقامی که هر کس آن را ستایش کند و وفا خواهد کرد از برای من بآن وعده چون روز قیامت شود از برای من منبری نصب کند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و بگوید این مقام محمودی است که خدا تو را وعده کرده است پس علی را ببالای منبر بطلبم و یک درجه از من پست تر بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این آن مقام محمودی است که خدا تو را وعده داده است پس کلیدها را بدامن علی (ع) بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و کلیدهای دوزخ را بیاورد و بگوید که این آن مقام

حق الیقین، ص: ۴۴۹

محمودی است که خدا تو را وعده داده بود و داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریه خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را نیز در دامن علی علیه السّلام میگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی علیه السّلام زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را اینست معنی قول حقتعالی أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ یعنی بیندازید ای محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ای علی علیه السّلام دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که

پیش از من احدی نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیاء و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حقتعالی ثنا کند بر من و ثنا کند بر من ملائکه او و ثنا کند بر من پیغمبران او و رسولان و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیده های خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بخرامد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور او روند و چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن علیه السّلام ایستاده باشد و حضرت امام حسین او بیسر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن علیه السّلام گوید که این کیست گوید که این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حقتعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این بتو نمودم آنچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشه تو کردند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر نکنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حقتعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود این است معنی قول حقتعالی که در حق ایشان فرموده است لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ یعنی ایشان را باندوه نمیآورد

ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود.

و ابن بـابویه در عیون اخبـار الرضـا از آن حضـرت از آباء طاهرین او روایت کرده است که رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود یـا علی تو اول کسـی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهـد بود و آن لوای حمـد است و آن هفتـاد شـقه است که هر شـقه از آن بزرگتر است از آفتـاب و ماه و در علل مرویست از حضـرت امام زین العابـدین از آباء طـاهرین او که رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بعلی (ع) گفت که تـو اول کسـی خـواهی بـود که داخـل بهشت شود حضـرت امیر (ع) گفت یـا رسـول اللّه من پیش از تـو داخـل بهشت میشـوم فرمود بلی از برای آنکه تو علمـدار منی در آخرت چنانچه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد بس گفت یا علی گویا می بینم که داخل

بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از او است از پیغمبران و اوصـیاء در زیر آن علم باشـند و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس منقولست که رسول خدا فرمود که جبرئیل بنزد من آمد شاد و خوش حـال گفت یـا محمـد خداونـد علی اعلی تو را و علی را سـلام میرسانـد و میگویـد محمـد پیغمـبر رحمت من است و علی برپا دارنده حجت من است عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هر

چنـد معصـیت من کرده باشـد و رحم نمیکنم کسـیرا که با او دشـمنی کرده باشد هر چند اطاعت من کند پس حضـرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت بنزد من خواهـد آمـد با لوای حمـد و آن هفتاد شـقه دارد که هر یک وسـیع تر از ماه و آفتاب است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی پس عمر برجست و گفت یا رسول اللّه چگونه علی (ع) طاقت برداشـتن آن علم را دارد که هفتاد شـقه دارد و هر شقه بزرگتر است از آفتاب و ماه حضـرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حقتعالی علی را چنان قوتی کرامت فرمایـد مثـل قوت جبرئیـل و از نور مثـل نور آدم و از حلم مثـل حلم رضوان و از جمـال مثـل جمـال یوسف و از صـدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هرآینه علی را مثل آن صوت میداد و علی اول کسـی است که از چشـمه سـلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی است که آرزو میکنند او را پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشـی و کلینی و دیگران بسـندهای بسـیار روایت کرده اند در تفسـیر قول حقتعالی یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ یعنی روزی که بخوانیم هر جمـاعتی را بـا امام ایشان یا بنام ایشان یعنی رسول خـدا را با اصـحابش و امیر المؤمنین را با اصـحابش و امام حسن و امام حسین را با اصحابشان و

هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راست او دهند و بسوی بهشت برند هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید بن طاوس و دیگران بطرق متعدده از ابو ذر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند بر پنج رایت (اول) آنکه رایت عجل است یعنی ابو بکر پس برخیزم و دست او را بگیرم چون دستم بدست او برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر کس با او شریک باشد حالشان چنین گردد پس گویم چگونه خلافت من کردی در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود

حق الیقین، ص: ۴۵۱

یعنی قرآن مجید تکذیب آن کردیم و پاره کردیم و با کوچکتر که اهل بیت بودند ظلم کردیم گویم بایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را میبرند تشنه لب و بد حال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند مبهر چون ابو ذر شنید گفت راه را گم کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کرده اند و حق را روکش باطل کرده اند و ایشان

گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای محض دنیا است چون دست صاحب ایشان را بگیرم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن آید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان بپرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت به دروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه و آب بر نداشته با روهای سیاه بر گردند و یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و سؤال و جواب بهمان نحو باشد که گذشت پس رایت مجحد بیاید یعنی سر کرده خوارج و او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال او نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر مؤمنان و قائد رو سفیدان و دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان بپرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم کوچکتر را معاونت کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و بیاشامید پس شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه بدر چهارده باشد و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابو ذر این حدیث

را نقـل کرد حضـرت امیر و مقـداد گواهی دادنـد که رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم چنین فرمود و حق تعالی فرموده است إِنَّا أَعْطَيْنـاكَ الْكَوْثَرَ یعنی بـدرستی که مـا عطـا کردیم بتـو حوض کوثر را و مفسـران اختلاـف کرده انـد در معنی کوثر بعضـی گفته اند پیغمبری و کتابست و بعضـی گفته اند خیر کثیر و بعضـی گفته اند کثرت اصحاب و اشیاع امت است و بعضی گفته اند بسـیاری فرزندان از نسل فاطمه و بعضـی گفته اند شـفاعت است و مشـهور میان مفسـران آنست که مراد حوض کوثر است و احـادیث متواتره از طرق عامه و خاصه بر این مضـمون وارد شـده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده انـد که کوثر نهری است در بهشت و از ابن عباس مرویست که چون این سوره نازل شد رسول خدا بر منبر بر آمد و بر مردم خواند که چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول اللّه کوثر

حق الیقین، ص: ۴۵۲

که خدا عطا کرده است بتو چیست فرمود که نهری است در بهشت از شـیر سـفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبه ها است از مروارید و یاقوت زرد وارد شوند بر آن نهر مرغان سبزی چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول اللّه چه بسـیار نیکست آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول اللّه فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخشـنودی حق تعالی و از حضرت صادق علیه السّلام مرویست که آن نهری است در بهشت که حقتعالی بپیغمبر

خود داد بعوض پسرش ابراهیم و از انس مرویست که حضرت رسول فرمود آن نهری است در بهشت که وعده کرد پروردگار من مرا بآن نهر خیر بسیار و آن حوض منست وارد میشوند بر آن نهر امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستاره های آسمانست پس جماعتی از ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا ایشان از امت من اند گوید تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعت ها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشاره المصطفی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حقتعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس بازدارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود مدتها بر این حال بمانند چنانچه حقتعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی ندا کند از پیش عرش که کجا است پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو پس ندا کنند که کجا است پیغمبر رحمت محمد بن عبد اللّه (ص) پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برخیزد و در پیش پیش همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر را بطلبند و در پهلوی آن حضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که آب بیاشامند

و بعضـی را منع کنند چون حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بیند که بعضـی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکننـد بگریـد و مکرر گویـد پروردگارا اینها از شـیعیان علی اند پس حقتعالی ملکی را بفرسـتد و سؤال کند که یا محمد (ص) سـبب گریه تو چیست حضـرت گوید چگونه گریه نکنم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی علیه السّلام که می بینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرنـد و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حقتعالی فرماید که ایشان را بتو بخشـیدم و از گناهان ایشان در گذشتم و ملحق کردم ایشان را بموالیان ذریه تو و ایشان را در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم تو را باین

حق الیقین، ص: ۴۵۳

پس حضـرت امام محمد باقر فرمود که چه بسـیار مردی و زنی که آن روز گریان شوند و ندای یا محمد بلند کنند پس در آن روز هر که اعتقاد بامامت ما داشـته باشـد و از دوسـتان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض وارد گردد و جمیع این مشایـخ بسـندهای خـود از ابن عبـاس روایت کرده انـد که حضـرت امیر المؤمنین از حضـرت رسول سؤال کرد از حوض کوثر فرمود که نهری است که جاری میشود از زیر عرش آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش از مشک خوشبوتر

است و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بپهلوی حضرت امیر زد و گفت یا علی آن نهر از من است و از تو و دوستان تو بعد از من و از ابن عباس مرویست که رسول خدا فرمود که حقتعالی نهری از برای من در آسمان خلق فرموده که مجرای آن در زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفران است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و زمینش از مشک خوشبوتر است و این بهتر است از برای من و امت من از همه چیز و اشاره باین است قول حقتعالی إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا (ع) روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر من و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که تو را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است.

و ایضا از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که رسول خدا فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی و خلیفه مرا بعد از من علی بن أبی طالب علیه السّلام بدرستی که او

ساقی حوض من است دور میکند از آن دشـمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که را آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که را یک شربت از آن بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که من در قیامت با حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خواهم بود و با من خواهند بود عترت من در حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی باشد از برای اهل مودت پس سعی کنید و سبقت نمائید بر یکدیگر در ملاقات ما نزد حوض بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب

میدهم از آن دوستان خود را و هر که یک شربت از آن آب بیاشامد بعد از آن هرگز تشنه نخواهد شد و حوض ما مملو است و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و یکی از چشمه معین و بر کنارهایش زعفران روئیده است و سنگریزه اش مروارید و یاقوتست و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که فرمود بهمین دو دست کوتاه خود دور میکنم از حوض رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دشمنان خود را و وارد خواهند شد بر آن دوستان ما

و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من مگر آنها که پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کنندگان باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب علیه السّلام است آنها که آنچه بایدشان داد بآسانی میدهند و آنچه بایدشان گرفت بدشواری نمیگیرند و علی علیه السّلام دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانچه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود دور میکند و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که من مهتر و سید انبیاء و مرسلینم و بهتر از ملائکه مقربین ام و اوصیاء من بهترین اوصیاء پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب انبیاء و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر است در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین صنعای یمن و بصرای شام است و در آن ابریقها هست بعدد ستاره های آسمان و خلیفه من بر حوض من در آن روز خلیفه من است در دنیا گفتند او کیست یا رسول اللّه گفت امام مسلمین و امیر المؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی علیه السّلام دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن

میراند چنانچه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود هر که علی علیه السّلام را دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نبینم و او مرا نبیند و او را از پیش من بربایند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که خدا کوثر را بمن داده و آن نهری است در بهشت که عرض و طول آن از ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نشود و هر که از آن رو بشوید هرگز ژولیده مو نمی شود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت

حق الیقین، ص: ۴۵۵

رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مروی است که علی علیه السّلام هر که از شیعیان او نیست از آن دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه بسند معتبر در کامل الزیاره از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود که کسی که دل او بدرد آید از مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل او بیرون نمیرود

تا در حوض کوثر بر ما وارد میشود و کوثر فرح میکند بدوست ما چون بر او وارد شود حتی آنکه باو میچشانند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از آنجا بجای دیگر رود ای مسمع هر که از آن آب بیاشامد یک شربت هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن به سردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بهشت بیرون می آید و بر نهرهای بهشت همه میگذرد بر روی سنگریزه مروارید و یاقوت جاری می شود و در دور آن قدح ها زیاده از ستاره های آسمان هست و بوی خوش آن از هزارساله راه احساس کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی که از آن می آشامد بر روی او هر بوی خوشی میگشاید تا آنکه میگوید چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند من بدل این چیز دیگر نمیخواهم ای کردین تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب میشوند و هر دیده ای که در مصیبت ما بگرید البته شاد و خوش حال گردد بنظر کردن بکوثر و آب میدهند از آن همه دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت میبرند و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر علیه السّلام موکل است و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر از درخت طوبی و درهم

میشکند دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان گوید که من اقرار داشتم بشهادتین حضرت فرماید برو بسوی امامت ابو بکر یا عمر یا عثمان و از آنها سؤال کن از برای تو شفاعت کنند گوید امامی که از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و برو نزد آن کسی که او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که تو را شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاك شدم از تشنگی فرماید خدا تشنگی تو را زیاد کند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیك آید و حال آنکه دیگران نزدیك حوض نمیتوانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع مینموده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزا نمیگفت و ترک مینمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرأت مینمودند از گستاخی نسبت بما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته

باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت باطل خود و دین داری خود و از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را بآن از یاد کردن مردم دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابو بکر و عمر و عثمان بر همه کس پس باین اسباب نزد حوض می آید و محروم بر میگردد و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا کردیم و اما شفاعت

پس بدان که خلافی نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه از برای جمیع امت ها خواهد بود و خلافی که هست در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و بس یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و عبیدیه معتزله را اعتقاد آن است که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عذاب نمیباشد و میگویند همچنانکه بر خدا واجب است که وفا کند وعده ثواب را واجب است که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا (ع) و ائمه هدی برخصت آن حضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علماء و صلحاء شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که حضرت فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرمود هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم

امت خود را روز قیامت و ایضا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علماء پس شهداء و از حضرت امام زین العابدین و امام رضا علیهما السلام منقولست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا علیه السّلام گفتم پس چه معنی دارد قول حقتعالی وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی فرمود یعنی شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند و از برای

حق الیقین، ص: ۴۵۷

ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان و مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید آنست آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول (ص) روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی ع شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که

همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و بتهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم حقتعالی فرموده است که مالك شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند که مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته اند که یعنی شفاعت نمیکنند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیاءاند و اوصیاء و صلحاء و شهداء و علماء و مؤمنان چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد وصیتی است که در وقت مردن بعقاید حقه خود بکند بنحوی که در حلیه المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا بر رد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که حضرت فاطمه (ع) گفت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود گفت ای پدر بزرگوار اگر ترا در آنجا نبینم در کجا بجویم فرمود در نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در آنجا نیابم فرمود در نزد صراط که من ایستاده باشم و

گویم پروردگارا بسلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود که نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر تو را در آنجا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه او را از امت خود پس فاطمه (ع) شاد شد.

و علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السّلام از شفاعت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدنهای ایشان بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم بنزد حضرت آدم علیه السّلام که او ما را شفاعت کند پس بیایند بنزد حضرت آدم علیه السّلام و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود گوید مرا گناهی و خطیئه ای هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت نوح علیه السّلام چون بنزد نوح آیند

حق الیقین، ص: ۴۵۸

ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر بعد از خود کند تا بحضرت عیسی علیه السّلام رسد او گوید که با من بیائید و ببرد ایشان را بنزد محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چون بنزد آن حضرت روند گوید بیائید با من تا ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده درآید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حقتعالی باو برسد که سر بردار و شفاعت کن

تـا شـفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تـا عطـا کنم اینست معنی آنچه خـدا فرموده است عَسـی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً و در امـالی و بشـاره المصـطفی از حضـرت صادق علیه السّـلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کنـد اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیـدی ایشان را فراگیرد که همه بناله و فغان آینـد و گویند پروردگـارا بگشـا از برای مـا این ظلمت را پس رو بمحشـر آورنـد گروهی که روی نورانیشان زمین قیامت را روشن کنـد پس اهـل محشـر گوینـد که اینهـا همه پیغمبران خداینـد نـدا از جانب حقتعالی آیـد که ایشان پیغمبران نیسـتند باز پرسـند که ایشان ملائکه مقربین حضرت جل و علا میباشند پس ندا از مصدر جلال حضرت الهی آید که ملائکه مقربین نیستند باز سؤال نمایند که ایشان شـهیدان راه خدای تبارك و تعالی میباشند و ایضا ندا از جانب حضرت رب العزه رسد که شهیدان نیستند گویند که پس کیسـتند ندا رسد بایشان که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستید شما چون پرسند گویند مائیم ذریه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مـائیم اولاـد علی علیه السّـلام ولی اللّه مـائیم مخصوص بکرامت خـدا مائیم ایمنان و مطمئنان پس نـدا از جانب حق عز و جل بایشان رسد که شـفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت پس ایشان شـفاعت کنند و شـفاعت ایشان روا گردد و در علل الشـرایع از حضـرت صادق علیه السّـلام روایت کرده است که شـیعیان ما از نور خـدا خلق شـده اند و بسوی او برمی گردند بخدا

قسم که شما بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد قبول خواهد شد و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که هر که انکار سه چیز کند از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال قبر را و شفاعت را.

و علی بن ابراهیم بسند صحیح از آن حضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت

حق الیقین، ص: ۴۵۹

کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی بدنیا میبود پس میبودیم از مؤمنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است از ابو ایمن که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السّلام آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میگردانید و میگوئی شفاعت محمد شفاعت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا تو را مغرور کرده است اینکه شکم و فرج خود را از حرام بازداشته ای و اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد صلّی اللّه علیه و

آله و سلّم وای بر تو آیا شفاعت میباشد از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از این فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس فرمود که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود و میگوید پروردگارا او حق خدمت دارد بر من و مرا از سرما و گرما نگاه داشته است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که بهشت هشت در دارد از یکدر آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند و پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و بسلام بگذران شیعیان و دوستان و یاوران ما را و هر که ولایت و محبت ما را داشته باشد پس ناگاه از میان عرش ندا رسد که دعای تو را مستجاب کردم و شفاعت تو را در شیعیان قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار یا گفتار در هفتاد

هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یکدر دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره ای از بعض ما اهل بیت نباشد.

و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مؤمنی از شما مردی را بیند که با او آشنائی داشته است در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من در دنیا بتو نیکی میکردم و حاجت تو را برمی آوردم آیا امروز جزائی برای من نزد تو هست پس مؤمن بملکی گوید که بر او موکل گردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملك را که امان آن مؤمن را اجازت کند و او را رها کند و ایضا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند برای دوست خود و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه

مقربین و پیغمبران مرسلین شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آن حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان را نزد حقتعالی بازدارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتأدیب نیکی که ایشان را کرده ای و بروایت دیگر عابد را میگویند که نیك مردی بودی تو اما همت تو مقصور خودت بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده او

را شـفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضـرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که جابر بپدرم حضرت باقر (ع) گفت فـدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضـیلت جده خود فاطمه (ع) که هرگاه بشـیعیان نقل کنیم شاد شونـد حضـرت فرمود که خبر داد مرا پـدرم از جـدم که حضـرت رسول (ص) فرمود که چون روز قیـامت شود نصب کننـد از برای انبیـاء و رسـل منبرها از نور و منبر من بلنـدتر از همه منبرها باشـد در روز قیامت پس حقتعالی فرمایـد که خطبه ای بخوان پس خطبه ای بخوانم که احـدی از انبیاء و رسل مثل آن نشـنیده باشـند پس از برای اوصـیاء منبرها نصب کنند از نور و از برای وصـی من علی بن أبی طـالب علیه السّلام منـبری از نور بگذارنـد و منـبر آن حضـرت بلنـدتر از همه منبرهـای آنهـا باشـد پس حقتعالی آن حضـرت را امر کند که خطبه ای بخوان پس خطبه ای بخواند که هیچ یک از اوصیاء مثل آن را نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیاء و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و فرزندزاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیات من منبری از نور و بایشان بگویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که احدی از انبیاء و مرسـلین مثل آنها نشنیده باشـند پس جبرئیل نـدا کنـد که کجا است فاطمه (ع) دختر محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کجا است خدیجه دختر خویلد کجا است مریم دختر عمران کجا است آسیه دختر مزاحم کجا است ام کلثوم مادر یحیی

همه برخيزند پس حقتعالى فرمايد كه اى اهل محشر امروز بزرگوارى از كيست پس محمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و على عليه السّلام و فاطمه (ع) و حسن عليه السّلام و حسين عليه السّلام گويند كرم و بزرگوارى از خداوند يگانه قهار است پس حقتعالى گويد اى اهل محشر من بزرگوارى را از براى محمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و على عليه السّلام و فاطمه (ع) و حسن عليه السّلام و حسين عليه السّلام قرار داده ام اى اهل محشر سرها بزير بيندازيد و ديده ها را بپوشانيد كه فاطمه بسوى بهشت ميخرامد پس جبرئيل ناقه بياورد از ناقه هاى بهشت كه ديبا بر او پوشانيده باشند و مهارش از مرواريد تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس او را بخوابانند در پيش روى آن حضرت و بر آن سوار شود و حقتعالى صد هزار ملك را بفرستد كه از جانب راست او بروند و صد هزار ملك كه از جانب چپ او روند و صد

هزار ملك او را بر بالهاى خود بردارند تا او را به بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتى بعقب بفرمايد حقتعالى فرمايد اى دختر حبيب من سبب التفات چيست گويد پروردگارا ميخواستم قدر من در اين روز دانسته شود حقتعالى فرمايد كه اى دختر حبيب من برگرد و نظر كن بسوى محشر هر كس در دل او محبت تو يا محبت ذريه تو باشد دست او را بگير و داخل بهشت كن پس حضرت باقر عليه السّلام فرمود بخدا سوگند اى جابر كه حضرت فاطمه در آن روز برچيند از محشر شيعيان

و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا کند پس چون شیعیان آن حضرت بدر بهشت رسند حقتعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب گردانند حق عز و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه (س) دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواستم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید و هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه (ع) یا آب داده باشد شما را بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت فرمود و اللّه باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم درآیند ندا کنند چنانچه خدا فرموده است فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ پس میگویند کاش بدنیا برمی گشتیم پس میبودیم از مؤمنان حضرت فرمود هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا برگردند عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را از آن منع کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که گفت من عرض کردم بخدمت امام محمد باقر (ع) که من همسایه ای دارم که همه محرمات را بعمل می آورد و حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود که سبحان اللّه و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم تو را بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود کسی که نصب عداوت از برای ما کند از این

بـدتر است و هر بنـده ای که نزد او مـذکور شونـد اهل بیت رسول او و رقت کنـد از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شـفاعت مقبولست برای او و برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شـفاعت میکنـد از برای همسایه اش که هیچ حسـنه ندارد میگوید پروردگارا همسایه من آزار خـود را از مـن بازمیـداشت و شـفاعت میکنـد از برای او پس حقتعـالی میفرمایـد کـه پروردگـار تـوام و سـزاوار است که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ

حق الیقین، ص: ۴۶۲

حسـنه نـدارد و کمـتر مـؤمنی از جهـت شـفاعت سه نفر را شـفاعت میکنـد و احـادیث شـفاعت زیـاده از آنست که این رسـاله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته باشد.

فصل سیزدهم در بیان صراط است

بدان که از جمله ضـروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراطست و آن جسری است که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگـذرد داخل بهشت نمی شود و در احادیث معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر است و از شمشـیر برنده تر و از آتش گرم تر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضـی بدشواری میگذرند اما نجـات می یابنـد و بعضـی از عقبـات آن به جهنم می افتنـد و آن در آخرت نمونه صـراط مسـتقیم دنیا است که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و حضرت ائمه معصومین از ذریه او است و هر

که از این صـراط عـدول و میـل بباطـل کرده است در گفتار یا کردار از همان عقبه از صـراط آخرت میلغزد و صـراط مسـتقیم سوره حمـد اشـاره بهر دو است و ابن بابویه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صـراط مسـتقیم آنست که آن حق است و آن جسـر جهنم است و بر آن مرور جمیع خلاـیق واقع میشود چنـانچه حقتعـالی فرموده است وَ إِنْ مِنْکُمْ إِلَّا وارِدُها کـانَ عَلی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیًّا یعنی احـدی از شـما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم است و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شـناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صـراطی که جسر جهنم است میگذرانـد در روز قیـامت و حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بعلی علیه السّـلام گفت یـا علی چون روز قیامت شود بنشـینم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسی که بدانی بولایت تو با او باشد و شیخ مفید گفته است که صـراط بمعنی طریق است و بـاین سـبب ولایت امیر المؤمنین علیه السّـلام و ائمه از ذریه او را صـراط میگوینـد که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسـری است که مردم بر آن میگذرند و آن است صـراطی که رسول خـدا از جانب راست آن می ایسـتد و امیر المؤمنین از جانب چپ آن و نـدا از جانب خـدا بهر دو می آید که بیندازید در جهنم هر کافری و معاندی

را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طریقه یعنی چندین قسم و صراط باریک تر است از مو و از دم شمشیر تندتر و بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی را بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند که چون این

آیه نازل شد وَ جِی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حقتعالی خلق اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند او را صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صدای در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حقتعالی مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هرآینه همه را هلاک کند پس کردنی و زبانه از آن بیرون آید و احاطه کند به نیکو کار و بدکار پس نماند هیچ بنده ای از بندگان خدا و نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا نفس مرا و جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی

که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دویم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم بر مظلمه های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول که صله رحم و امانت است ایشان را نگاه میدارند اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمی گذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و از این عقبه اگر نجات یافتند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حقتعالی فرموده است إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است یا در کمین گاهست و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یک پایش لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن بفضل خود و سلام بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد للّه و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حساب و حمد میکنم خداوند غفوری را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه ناامید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده

و شکر کننده است عملهای بندگان خود را مؤلف گوید که میتواند بود که امانت در اموال باشد و عدل الهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق اللّه باشد و ثانی در حق الناس و دور نیست که مراد از صله رحم رعایت رحم آل محمد (ص) و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوئیم که اینها نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول

حق الیقین، ص: ۴۶۴

یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقولست که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند از صراط حضرت فرمودند که آن راه بسوی معرفت خداست و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکند در حق ائمه و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکند و در آخرت راه مؤمنان است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آن حضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن

قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود در تفسیر قول حقتعالی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سال است که هزار سال بزیر میروند و هزار سال با خار و خسک و مارها و عقرب ها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کند و دویم علی بن ابی طالب علیه السّلام خواهد بود و هیچ کس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد (ص) و علی بن أبی طالب علیه السّلام و اهل بیت او و ایضا در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه يَوْمَ لا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ یعنی عذاب نمیکند آنها را که باو ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) و حمزه و جعفر نُورُهُمْ يَسْعى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقب آن شتابند پس اهل بیت محمد و آل محمد یک دسته و گروه بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر مانند دویدن اسب و گروه دیگر مانند رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست و

پـا و گروه دیگرماننـد اطفـال خود را بر زمین کشـند و خـدا صـراط را از برای مؤمنان عریض میگردانـد و از برای گناه کاران باریک میگرداند یَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام میگـذرد در میـان هودجی از زمرد سبز فـاطمه (ع) با او باشـد بر شتری از یاقوت سـرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حوریه رونـد مانند برق تند و شـیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر

کسی که نامه رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن أبی طالب علیه السّلام بوده باشد و اشاره با این است قول حقتعالی وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ یعنی و بازداریـد ایشان را بدرستی که ایشان سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب علیه السّـلام و در تفسـیر امام حسن عسـکری علیه السّلام از رسول خدا روایت کرده است که چون حقتعالی جمیع خلایق را مبعوث گردانـد منادی پروردگار ما از زیر عرش خدا ندا کند که ای گروه خلایق بپوشـید دیده های خود را تا فاطمه (ع) دختر محمد صلّی اللّه علیه و آله که سـیده زنان عالمیانست از صـراط بگـذرد پس همه خلایق دیـده های خود را بر هم گذارند بغیر محمد صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام و حسن و حسین و طاهران

از اولاد ایشان که محرم آن حضـرتند و چون داخل بهشت شود جامه آن حضـرت کشـیده باشد بر روی صراط یک طرفش در دست آن حضـرت باشـد در بهشت و یـک طرفش در عرصات قیامت باشـد پس منادی از جانب پروردگار ما نـدا کنـد که ای دوسـتان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه ای از ریشه های جامه سـیده زنان عالمیان پس نماند کسـی از دوسـتان فاطمه مگر آنکه بچسبد به تـاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زننـد در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشـد و همه نجـات یابنـد ببرکت آن حضـرت از آتش جهنم و کلینی بسـند معتبر روایت کرده است که حضـرت صـادق علیه السّلام فرمود که حسـاب کنیـد نفسـهای خود را پیش از آنکه شـما را حسـاب کننـد بـدرستی که در قیـامت پنجاه موقف است در هر موقفی مثـل هزار سال از سالهای دنیا میمانـد چنانچه حقتعالی فرموده است که در روزی که مقـدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بـابویه در کتـاب عقایـد گفته است که اعتقـاد مـا در عقباتی که بر راه محشـر است آنست که در هر عقبه ای اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسند که مسمی باسم واجب است اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال بازمی دارنـد و طلب حق خـدا در آن واجب از او میکننـد اگر بیرون آمـد از عهده آن بعمل صالح او که پیش فرستاده باشد یا رحمتی از حقتعالی که او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد

بعقبه دیگر و پیوسته او را از عقبه ای بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمیباشد و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت و تعب با او نمی باشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و شهداء و صالحان از بندگان خدا و اگر او را در عقبه ای حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که در آن تقصیر کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده و در نیابد او را رحمتی از جانب حقتعالی قدمش میلغزد از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم از آن

حق الیقین، ص: ۴۶۶

بخدا و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را نزد آن عقبه نگاه میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و ائمه بعد از او اگر اتیان بآن کرده است نجات می یابد و می گذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ و اهم عقبات مرصاد است إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ حقتعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه ای هست که بنده را نزد آن عقبه بازمی دارند و از

آن فرض سؤال میکنند.

فصل چهاردهم در حقیت و حقیقت بهشت و دوزخ است–

بدان که وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تأویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر است و فلاسفه در این باب دو طایفه اند:

اول اشراقیانند که قائلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قائلند ببهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده از تفاصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی چندند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در آب و آینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خواب پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قائل شده اند جواب گوئیم که دو فرق است (اول) آنکه آنچه ایشان قائل شده اند مستلزم انکار عود بدنها نیست در محشر و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست (دویم) آنکه عالم مثالی که ایشان قائلند غیر این مثالست و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تأویل بعالم خواب و خیال نمی کنند.

دویم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تأویل میکنند بلذاتی که روح را میباشد بعد

از مفارقت بدن به کمالات و معلومات خود که در این نشأه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است و آنهائی که جاهلند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرتند از فقد این

علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذت و این الم نمیکرد کما ینبغي و بعد از مفارقت بدن اینها همه بر او ظاهر میگردد و چون اکثر امم عوام بودند و خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور و ثمار و انهار و از آلام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدء و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علماء اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع انبیاء جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف

آنها را قائلند يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ و گاهى بر سبيل استهزاء اظهار بعضى از اصول دين ميكنند و چون با شاگردان و خواص خود خلوت ميكنند ميگويند إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ و بايمان ظاهرى قناعت كرده اند يُرْضُونَكُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَ تَأْبى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فاسِقُونَ و ايشان باين عقايد باطله كه بتقليد فلاسفه و شبهات شيطانيه قائل شده اند در اين باب معذورند زيرا كه كسى كه قائل باشد كه واحد صادر نميشود از او مگر واحد گويد هر حادثى مسبوق است بماده و گويد آنچه قدمش ثابت شد عدمش محال است و عقول و افلاك و هيولاى عناصر را قديم داند و انواع متوالده را قديم داند و اعاده معدوم را محال داند و افلاك را متصل بيكديگر داند و فاصله در ميان آنها قائل نباشد و خرق و التيام در فلكيات محال داند و عنصريات را در افلاك محال داند و امثال اين عقايد باطله را قائل باشد چگونه اذعان ميتواند كرد بآنكه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد ميتواند كرد و عالم و آدم حادثند و بحشر جسمانى و آنكه بهشت در آسمانست و مشتمل است بر حور و قصور و ابنيه و مساكن و اشجار و انهار و آنكه آسمانها شق ميشوند و پيچيده ميشوند و كواكب بى نور ميشوند و فرو ميريزند بلكه همه فانى ميشوند و آنكه ملائكه اجسامند و بالها دارند و آسمانها مملوند از ايشان و بزمين مى آيند و بالا ميروند و آنكه حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله بمعراج رفت و عيسى عليه السّلام و ادريس بآسمان رفتند و همچنين بسيارى از معجزات

انبیاء و اوصیاء از شق قمر و احیای اموات

حق الیقین، ص: ۴۶۸

و رد شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگهای کوچک و فرو بردن عصای موسی خروارهای چوب و ریسمان را و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکماء با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیاء باید بشوند و یا ایشان را العیاذ باللّٰه از بابت ارباب حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدارشان بر این بوده که مردم را بضلالت و جهل مرکب اندازند و باصل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریب تر آنست که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب اتیان بآداب و مستحبات مینمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان درآیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القاء میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود نمایند یا توانند نمود و طعن می کنند بر کسی که بر ارباب این عقاید لعن کند و فخر می کنند که ما از جمله لاعنین نیستیم يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است.

اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجودند یا

در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجودند بالفعل و در ابتدای خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قائل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قائل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی داده اند و از او بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بوجود آنها در حال نزول قرآن مثل أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا، أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ، عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر این که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلم داخل بهشت شد و جهنم را بآن حضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم علیه السّلام را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا علیه السّلام پرسیدم که یا بن رسول اللّه مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم که آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آن حضرت را بآسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند که امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله کرده است و

تکذیب ما کرده است و از ولایت ما خبر ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی فرموده است هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي

يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَها وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آن يعنى اينست آن جهنمى كه تكـذيب مينماينـد بآن مجرمون ميگردنـد ميان آتش و ميـان حميم كه در حرارت بنهايت رسـيده است گاه بآتش ميسوزنـد و گاه حميم در حلق ايشان ميكننـد و رسول خـدا فرمـود كه چون مرا بآسـمان بردنـد جبرئيـل دست مرا گرفت و داخـل بهشت كرد و از رطب بهشت بمن داد و خوردم پس آن نطفه شـد در صـلب من چون بزمين آمـدم بـا خـديجه مواقعه كردم حـامله شـد بفـاطمه (ع) در حسن و نيكى صـفات و اخلاق حوريه است و بظاهر انسـيه است هرگاه مشـتاق بوى بهشت ميشوم دخترم فاطمه را ميبويم و على بن ابراهيم روايت كرده اسـت كه دليل بر اينكه بهشت و دوزخ مخلوق شده اند آنست كه حقتعالى ميفرمايد عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى يعنى نزد سدره المنتهى جنتى است كه مأواى مؤمنان است و سـدره المنتهى در آسـمان هفتم است پس بهشت نيز در آنها است و دليل بر آنكه بهشت ها در آسـمان است آنست كه در حق كفار فرموده است كه گشوده نميشود از براى ايشان درهاى آسـمان و داخل بهشت نميشوند و دليل بر آنكه آتش جهنم در زمين است آنست كه فرموده است بحق پروردگار تو البته حشـر ميكنم ايشان را و شـياطين را پس حاضـر ميكنم ايشان را بـدور جهنم بـدو زانو در آمـده و معنى حول جهنم دريائى است كه محيط است بدنيا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ و فرموده است وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيها جِثِيًّا يعنى در زمين ميگذاريم ايشان را در وقتى كه آتش شود.

و در خصال

از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال کردند از جمله آنها این بود که پرسیدند که بهشت در کجا است و جهنم در کجا است فرمود بهشت در آسمان است و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود که هفت در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السّلام عرش کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم باز همین مضمون را بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که شیعه ما نیست کسی که جهار چیز را انکار کند معراج رسول اللّٰه و سؤال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده است که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع

حق الیقین، ص: ۴۷۰

و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوق شده اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که

بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم ببیند و مؤمن از دنیا نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنکه دیده بوده است و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آن وقت قبض روح او را میکنند و اما جنت آدم پس آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود هرگز از آن بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمانست و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت مثل عرض آسمان است و زمین و خلافست در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت مثل وسعت همه آنها است و بعضی گفته اند که آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقه ها سطحی باشد مؤلف از اجزاء لا یتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هرآینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی این قدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته اند که ما میگوئیم که بالای آسمان هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمان باشد چنانچه در احادیث وارده شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمان

است و روایت کرده انـد که رسول هرقل پادشاه روم از حضـرت رسول پرسـید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضـش آسـمانها و زمین است پس جهنم در کجـا است حضـرت فرمـود سـبحان اللّه روز که آمـد شب در کجـاست پس در معنی این حـدیث گفتـه انـد که همچنـانکه شب و روز مقابـل یکدیگرنـد و چـون روز در جهت اعلی باشـد شب در جهت اسـفل است همچنیـن بهشت در فـوق سـماواتست و دوزخ تحت ارضـین است و عـامه روایت کرده انـد که از انس بن مالـك پرسـیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجا است گفت بالای آسمان هفت گانه است در زیر عرش و اگر گوینـد که هرگاه بهشت در بالای آسـمانها باشـد و جهنم در زیر هفت طبقه زمین چگونه صراط را بر جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوئیم که تفکر در اینها ضـرور نیست بلکه مجوز نیست بلکه ایمان اجمالی بآنچه انبیاء

حق الیقین، ص: ۴۷۱

خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصـیل اینها که موجب تطرق شـبهات شـیطانی است نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسـده حکمـاء بردارد و بآیـات و اخبـار اذعـان نمایـد همه بـا یکـدیگر منطبق میتوانـد شـد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ اشاره باین باشـد و جهنم را بلنـد میگردانند و ظاهر میسازند چنانچه فرموده است وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغاوِینَ چنانچه علی بن ابراهیم

روایت کرده است که دریاهای زمین همه آتش میشوند و اضافه جهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل حضور انبیاء و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیاء و اوصیاء را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بروشی که حکماء گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام و مربع است و قوائم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال راه است با اینها موافق است و مکان امری است موهوم و تابع متمکن است و چنانچه پیش از خلق مکانی نبود و بعد از خلق اجسام بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم رسید و آن مکان ها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرساند و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکنست که حقتعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد و اصول فاسده حکماء که مبتنی بر شبهات واهیه است بردارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در آنها چنانچه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافی است و اللّه الموفق للخیر و الصواب و إلیه المرجع و المآب.

فصل پانزدهم در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم است.

باید دانست که بهشت در بقا و سلامت است و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت و الا (موتتنا الاولی) اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا

خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان به این سبب می کردند و هم چنین در آیه دیگر که فرموده است که نمی چشند در آن مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیا است و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و واماندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت بر دارد

حق الیقین، ص: ۴۷۲

برای آدمی حاصل است و دار خلود است هرگز از آن بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکان است و در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس بآنچه حقتعالی عطا کرده است راضی است و آرزوی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی می آیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه آنها در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منقص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که خدا ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و ایضا چنانچه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر مأکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه و اشغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است در آن نشأه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و بآن راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است وَ فِيها ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ

الْأَعْيُنُ پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف میباشد اما در روایات معتبره وارده شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمیروند دیگر آنکه ایشان را بول و غایط و کثافت نمی باشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان را نیز از حوریان و آدمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمیباشد و ازواج مطهره را باین تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و انجم نیست و پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب است و ظل ممدود را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و بول و قی و تهوع میدارد و لغو و فحش و دشنام با او میباشد و شراب بهشت هیچ یک از اینها را ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متنهای دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زیبا خوش تر مینماید و در وصف مجلس بهشت آئین ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته از مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه بآنها داده روبروی یکدیگر کرده و بر گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدح ها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسه ها از شراب معین که از نوش کردن آنها صداع بهم نمیرسد و عقلشان زایل نگردد و میوه ها از برای مزه هر میوه را که اختیار

كنند و گوشت كباب از هر مرغى كه خواهش كنند و مصاحبت حوريان سيم اندامان سياه چشمان مانند مرواريد ناسفته تازه از صدف بيرون آمده و نشنوند در آن شراب خوردن نه سخن لغوى و نه چيزى كه متضمن فحشى يا گناهى باشد مگر سلام و تحيتى كه يكديگر را بآن نوازش كنند پس نظر كن لطف و كرم

حق اليقين، ص: ۴۷۳

خداوند كبير را كه با اين ذره هاى حقير و بنده هاى سراپا تقصير بچه مهربانى سلوك كرده و از براى رغبت ايشان بطاعت و بندگى مجلس عيش ايشان را بچه شايانى و آياتى بيان فرموده و بعوض عمل ناقصى كه بلطف و توفيق و اسباب و آلات و ادوات آفريده او در ايام قليله فانيه دنيا از بندگان ضعيف او بعمل آمده چه بزم هاى جسمانى و روحانى در بهشت جاودانى از براى اين غلامان سركش و جانى فانى مرتب داشته لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ و ايضا بايد دانست كه منازل بهشت اكثر غرفه ها است زيرا كه التذاذ از سير نهرها و گلها و سبزيها در غرفه بيشتر ميباشد و عيب غرفه در دنيا احتياج بنزول است و دشوارى آن و اهل بهشت را احتياج بنزول نيست و اگر خواهند بآسانى فرود ميتوانند آمد و مروى است كه نهرهاى بهشت بى رخنه كه در زمين بكنند بلند ميشوند بقدر آنچه ميخواهند در ميان منازل و زير غرفه ها و درختان ايشان جارى ميشود و ابن بابويه در فقه و امالى از عبد اللّه بن على روايت كرده است كه گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلم رسيدم

و از او وصف بنای بهشت را پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم که حصار بهشت یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک خشت یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگره های آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش از چیست گفت باب الصبر در کوچکی است و یک لنگه است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراعست و مابین این دو مصراع پانصد سال راه است و آن را خروشی و ناله ای هست و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می آورد و اما باب بلاء از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا که اهل زهد و ورعند و رغبت کنندگانند بسوی خدا و سبقت گیرندگانند باو چون داخل بهشت شوند در کشتی ها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر از آب صاف و کشتی ها از یاقوتست و آنچه کشتی را به آن حرکت دهند از مروارید است و در آن کشتی ها ملائکه از نور هستند که جامه های سبز بسیار پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامه های سبزند و در آنها نوری هست از پروردگار عالمیان و ایشان

بر دو طرف آن سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنت المأوی است گفتم آیا در وسط آن بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن وسط بهشت ها است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از

مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنت الفردوس و آن حصارش از نور است و غرفه هایش از نور پروردگار عالمیانست و حقتعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلق ها و خوش روها گفته اند ایشان زنان دنیااند و بهترند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند غنا و خوانندگی میکنند بصدای چند که خلایق مثل آن را نشنیده باشند و گویند مائیم راضیات که بخشم نیائیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نمی کنیم مائیم خیرات حسان و دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان میگویند زنان دنیا در جواب ایشان میگویند مائیم نمازگذارندگان و شما نماز نکردید مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشتید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما وضو نساخته اید و مائیم که تصدیق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و تفوق کنند.

و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه ای داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که خدا حاکم عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکنند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زوجه او نخواهد بود و

اگر زن از مرد بهتر باشد زن را مخیر میکنند اگر زن شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که میگویند بهشت یک بهشت است حقتعالی میفرماید در پائین تر یا نزدیکتر از آن بهشت دو بهشت دیگر هست و میگویند بهشت یک درجه است بلکه درجه هاست بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو مؤمن داخل بهشت می شوند یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند فرمود که آنکه بالاتر است پائین میتواند آمد که پستتر را ببیند و آنکه پست تر است بدرجه بالا نمی تواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه او است و لیکن اگر خواستند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسی هائی که نشسته اند در مرتبه های خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علاء بن سبابه به آن حضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه که می گوئیم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت می شوند میگویند چون می شود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ و اللّه که ایشان با دوستان خدا در یک بهشت نخواهد بود راوی گفت که ایشان کافر بودند فرمود و اللّه اگر کافر بودند داخل بهشت

نمی شدند گفت مؤمن بودند فرمود نه و اللّه اگر مؤمن میبودند داخل جهنم نمی شدند و لیکن واسطه اند میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت از یاقوت

سرخ است و بر صفحه های طلا آویخته است چون آن حلقه بر صفحه می خورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود نظیر ایشان جنین است که در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط ندارد و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلم در شب معراج داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارتی میسازند که یک خشت آن از طلا است و یک خشت آن از نقره و گاهی دست بازمی دارند پرسید که چه سبب دارد که گاهی میسازید و گاهی دست بازمی دارید گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر» هرگاه میگویند ما میسازیم و هرگاه دست برمی دارند ما دست برمی داریم و عیاشی و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه شاخی از آن درخت در خانه او هست و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آن را از برای او حاضر میکند و اگر سوار تندروی صد سال بتازد از سایه آن بیرون نرود و اگر کلاغی از پائین آن پرواز کند تا از پیری تمام

آن سفید شود ببالای آن درخت نرسد و ابن بابویه از آن حضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حله ها بیرون می آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دار بیرون می آید که سرگین و بول ندارند و دوستان خدا بر آن سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل میفرماید ایشان در شبها بعبادت می ایستادند و خواب نمی کردند و در روزها روزه میداشتند و هیچ چیز نمی خوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدیق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب

حق الیقین، ص: ۴۷۶

باشند و ایضا از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله پرسید که زنی دو شوهر کرده است و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را بآن

شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانه امیر المؤمنین علیه السّلام است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فاطمه را میبوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهرداری را چرا این قدر میبوسی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا بنزد طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آن را آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزارساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنانست که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هرآینه از طعام و شراب آن مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد اوست چیزی کم نمیشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه

در نظر او در آیـد چون داخل حـدیقه پست تر شود آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او درآید و جلوه نماید که دیده اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شـکر منعم حقیقی بجای می آورد پس گویند سـربلند کن و بجانب بالا نظر کن و چون حـدیقه دویم را نظر نمایـد در آن نعمتی چنـد به بینـد که در حدیقه اول ندیده بود گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن نـدا باو رسـد که شایـد این را که بـدهم باز دیگری را خواهش نمائی گویـد همین بس است مرا و دیگر آرزوئی نمیکنم چون داخل آن حدیقه شود مسـرت و شادی او مضاعف گردد و شـکر حق تعالی را بکند پس در آن حال دری از جنه الخلـد بر روی او بگشاینـد و اضـعاف آنچه بیشتر در آنجا دیده بود مشاهده نماید و گوید تو راست حمد ای پروردگار من که سرانجام دادی از عـذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمت های بی پایان جنان ابو بصـیر گریست و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاد گردان آن حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنارهای آن دخترها

حق الیقین، ص: ۴۷۷

روئیـده است هر گـاه مؤمن بیکی از آنهـا بگـذرد و او را خوش آیـد آن را بگیرد و حقتعالی بجای او دیگری را برویانـد گفت فـدای تو شوم بـاز زیـاده کن فرمود بهر مؤمن هفت هزار دختر باکره چهار هزار زن ثیبه بدهنـد و هفت زن از حور العین گفت فدای تو شوم هفت هزار باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد ایشان برود باکره باشند گفت فدای

تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن آن از پس هفتاد حله نمایان باشد و درخشان و بروایت دیگر مغز استخوانهای ساقهای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد جگر او آئینه مؤمن باشد و جگر مؤمن آئینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوریان را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که با نهایت حلاوت و غنج و دلال خوانندگی کنند بصدای دلربائی که خلایق مثل آن را نشنیده باشند گویند مائیم خالدات که هرگز نمیمیریم مائیم نرم و ناعم که هرگز آزرده نشویم مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم مائیم خوشنودان که هرگز بخشم نیائیم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر گیسوی یکی از ما در میان آسمان بیاویزد نور آن دیده ها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما را در میان زمین و آسمان بازدارند هرآینه مستغنی گرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه- و در ثواب اعمال روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده مگر آنکه از برای او خانه در بهشت و خانه در جهنم مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم پس منازلی که از برای ایشان در جهنم مقرر کرده اند بلند کنند و بایشان بنمایند و بگویند

که اینها منازل شما است که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از شادی و فرح بمیرد باید اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان دفع شده است پس ندا کنند که ای اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهائی را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شما است که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه بمیرد بایست در آن روز اهل جهنم از حزن و اندوه بمیرند پس منازل اهل جهنم را به اهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حقتعالی أُولٰئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ یعنی ایشانند وارثون که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا

خواهند بود.

و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که هیچ حسنه ای نیست مگر آنکه خدا ثوابی از برای آن بیان کرده است بغیر نماز شب که از بس که ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس نمیداند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمودند بدرستی که خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حقتعالی بفرستد بسوی مؤمن

ملکی را بـا خلعت حله ای چون ملـک بـدروازه بهشت رسـد بگویـد از برای من رخصت بطلبیـد که داخل بهشت شوم بر فلان مؤمن پس دربانان بنزد مؤمن رونـد و بگوینـد رسول پروردگار تو در دروازه رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصـلحت میکنـد ایشان میگوینـد ای آقای ما بحق آن خداونـدی که بهشت را از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیـدانم که پروردگار تو خلعت از برای تو فرسـتاده است پس یکی از آن حله ها را بر کمر بنـدد و دیگری را بر دوش افکنـد و بر هر چه گـذرد از آن از نور آن حله ها روشن شود تا به وعـده گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسـجده بیفتند حقتعالی فرماید که ای بندگان من سـر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشته ام ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما عطا کرده ای پس از جانب حقتعالی نـدا بایشـان رسـد که مضـاعف گردانیـدم آنچه را بشـما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سـابق مضاعف میگردد و اینست معنی قول حقتعالی وَ لَدَيْنا مَزِيـدٌ و بـدرستی که شب جمعه شبی است نورانی و روشن و روزش روزی است روشن پس در آن روز و شب بسـیار بگوئید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن بر گردد به هر چیزی که بگذرد از نور او روشن

شود تا بنزد زنان خود برسد پس گويند بحق خداوندى كه مباح گردانيده است براى ما بهشت را كه هرگز تو را به نيكوئى اين ساعت نديده ام گويد اين بسبب آنست كه نظر كرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود كه زنان او غيرت بر يكديگر نميبرند و حايض نميشوند تكبر و خود ستائى نميكنند راوى گفت فداى تو شوم ميخواهم سؤال كنم از شما چيزى كه شرم ميكنم از آن فرمود سؤال كن گفت آيا در بهشت غنا و سرود ميباشد فرمود بدرستى كه در بهشت درختى هست امر ميكند حقتعالى بادهاى بهشت را كه بوزند پس از آن درخت صداى

حق اليقين، ص: ۴۷۹

چند ظاهر ميشود كه هرگز خلايق بآن خوشى سازى و نغمه اى نشنيده باشند پس حضرت فرمود اين عوضى است از براى كسى كه در دنيا از ترس خدا ترك شنيدن غنا كرده باشد راوى گفت گفتم زياده بفرما فرمود حقتعالى بهشتى بدست خود خلق كرده است كه ديده اى آن را مشاهده ننموده است و مخلوقى بر آن مطلع نگرديده است ميگشايد آن را پروردگار در هر صباح و ميفرمايد زياده كن نسيم را زياده كن شميم را آنست كه حقتعالى ميفرمايد فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ و كلينى بسند معتبر از حضرت باقر عليه السّلام روايت كرده است كه از حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله سؤال كردند از تفسير قول حقتعالى يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً يعنى روزى كه محشور گردانيم متقيان را و پرهيزكاران را بسوى خداوند رحمن گروهى حضرت فرمود يا على اين گروه نيستند مگر سواران و ايشان

مردانی چندند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص گردانید و اعمال ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می آیند و ملائکه ایشان را استقبال میکنند بناقه ای چند از ناقه های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل به مروارید و یاقوت و حله های آنها از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته ارغوانی و پرواز کنند آن ناقه ها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملك روند از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و ایشان را بسرعت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر یکی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت چشمه ای هست پاك کننده و پاکیزه کننده هر یك از ایشان یك شربت از آن بیاشامند پس پاك کند حقتعالی بآن دلهای ایشان را از حسد و بریزد بآن موهای زیاد را از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حقتعالی وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً یعنی بیاشامند بایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس می روند بسوی چشمه دیگری از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند در آن و آن را عین الحیوه میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمیمیرند هرگز پس ایشان را بازمی دارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم گردیده از آفتها و بیماریها و دردها و از سرما و گرما که هرگز باینها مبتلا نشوند

پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلایق بازمدارید که سبقت گرفته است رضـای من از ایشان و واجب گردیـده است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشان را با اصـحاب حسنات و سیئات بازدارم پس میبرند ایشان را ملائکه

حق الیقین، ص: ۴۸۰

بسوی بهشت چون بـدروازه بهشت رسـند ملائکه حلقه را بر در زننـد از آن صـدای عظیمی ظـاهر شود که جمیع حوریـان که کریم منان برای دوسـتان خود در قصـرهای جنان مهیا گردانیـده آن صـدا را بشـنوند و شادی کننـد و بشارت دهند یکدیگر را بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار شدید بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز بایشان چنین گوینـد پس علی علیه السّـلام از رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله سؤال کرد از تفسـیر قول حقتعالی لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ یعنی ایشان را غرفه ها است و از بالای آن غرفه ها هست پرسـید که از برای چه بنا کرده انـد این غرفه ها را یا رسول اللّه حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفه ها را بنا کرده از برای دوستان خود از مروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنهـا از طلاـ اسـت و منقش کرده انـد بنقره و هر غرفـه هزار در دارد از طلاـ و بر هر دری ملکی موکـل است و در آن غرفه ها فرشها بلند گردانیده باشند بعضی

را بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و این است معنی قول حق تعالی وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند بر او حله های طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حقتعالی فرموده است که زیور میکنند ایشان را بدست رنجها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شاد

حق الیقین، ص: ۴۸۱

نیست برنخیز من از توام و تو از منی پس مقدار پانصد سال از سال های دنیا معانقه کنند که هیچ یک ایشان ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ بیند و در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشند تو ای ولی خدا حبیب منی و منم حوراء حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بمن بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه باو چون باول دری از درهای بهشت های آن برسند گویند بملکی که موکل است بر آن در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است ملک گوید باشید تا من به حاجب بگویم تا

ولی خـدا را اعلام کنـد و میان ملك و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد پس اعلام کند که هزار ملك را پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا از او رخصت دخول میطلبند حاجب گوید بر من دشوار است که بر ولی خدا رخصت بطلبم و او بـا زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم رود بسوی خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان هزار ملکند که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت می کشند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان درها بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و این است معنی قول حق تعالی وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میگویند سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ یعنی سلام خدا بر شما باد سلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باین است قول حقتعالی وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این

آیه اشاره است بآنچه ولی خدا در آن از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت می طلبند از او و بی رخصت داخل نمی شوند در بهشت و غرفه او و فرمود که نهرها جاری می شود از زیر قصرهای ایشان و میوه ها نزدیک است بایشان حق تعالی فرموده است وَ دانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِیلًا یعنی نزدیک باشد بایشان سایه درختان آن بهشت ها و آسان کرده باشد چیدن میوه آن درخت ها را آسان کردنی چنانکه گفته اند

حق الیقین، ص: ۴۸۲

که اگر برخیزد درخت ها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بآنها برسد و اگر بخواهد فروتر آید.

حضرت فرمود که چنان آسان میشود چیدن میوه ها بر ایشان که از بسکه آسان و نزدیک باشد بایشان مؤمن هر نوع از میوه ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوه ها باو خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه او را بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را جنت های بسیار است بعضی داربست کرده و بعضی داربست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهر از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آن وقت خواهش میکند برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران خود بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ یعنی در هوائی مانند طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد زوجه از

حوریـان دارد و چهـار زن از آدمیـان و مؤمن یک ساعت با حوریه میباشـد و یک ساعت با آدمیه و یک ساعت با خود خلوت میکنـد بر تخت هـای خـود تکیه کرده و نظر میکنـد بر یکـدیگر و گـاهی تکیه بر تخت خـود کرده باشـد شـعاعی از نـور او را فرو گیرد گویـد بخـدمتکاران خود که این چه شـعاع بود که مرا گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده است و این شعاع از انوار جلال او باشـد خـدمتکاران باو گوینـد که جناب حقتعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه بانوار او باشـد بلکه این نـور از حـوریه ایست از زنـان تـو که هنـوز بنزد تو نیامـده است مشـرف شـد بر تو از خیمه خود از روی اشتیـاق بتو و محبت ملاقات تو بر او غالب شده است چون تو را دید که بر تخت خود تکیه کرده ای تبسـمی کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعـاعی که تو دیـدی و نوری که بتو احـاطه کرده است از سـفیدی و لقـاء و ضـیاء دنـدان های او بود پس ولی خـدا فرمود که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خـدا تو را خواسـته پس از خیمه خود بزیر آیـد و هفتـاد حله پوشـیده باشـد برنـگ هـای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمرواریـد و یاقوت زبرجـد و معطر گردانیده بمشک و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دوشهای او ده

ذرع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را با طبق های طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس سال ها با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود که

حق الیقین، ص: ۴۸۳

بهشت ها که در قرآن مذکور است جنت عدن است و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و خدا را بهشت های دیگر هست که محفوف اند باین بهشت ها از برای مؤمن میباشد از بهشت ها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش آنست که بگوید سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی او آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن کند و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان میکنند وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ فرمود که یعنی هرگاه از لذت خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن و شکر میکنند خدا را و میگویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ اما قول حقتعالی أُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند فَواكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند به آن و ابن بابویه در خصال بطریق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی

اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که بر در بهشت نوشته است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمان ها و زمین را بدو هزار سال لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه علی اخو رسول اللّه و ایضا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود که چون حقتعالی بهشت را خلق کرد خشتی از آن را از طلا و خشتی از آن را از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگ ریزه اش از مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب پس باو گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز تو را مرگ نیست و قیومی که همه چیز بتو قائم است و تو بچیزی قائم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بشراب نماید و پیوسته مست باشد و از هر مسکر از غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه دویت و نه یساول ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حقتعالی کند یا کسی که بجبر قائل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که حقتعالی خلق کرده است آن

را و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آن را.

مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مؤمنان در مدت برزخ در

بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانچه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حقتعالی میفرماید که روزی که بگوئیم جهنم را که آیا پر شدی و گوید که آیا زیادتی هست و علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حقتعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حقتعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که آیا جای زیادتی هست یعنی پر شدم پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حقتعالی در آن روز خلقی می آفریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق علیه السّلام فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را ندیدند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که بر تو باد بقرآن زیرا که حقتعالی خلق کرد بهشت را بید قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و

بجای گل میان خشتها پر از مشک کرد و خاکش زعفران است و ریگش مروارید است و درجات آن را بعدد آیات قرآن گردانید پس کسی که قرآن بخواند باو گویند بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام ابن الحکیم روایت کرده است که زندیقی که ببرکت حضرت صادق علیه السّلام مسلمان شد از آن حضرت پرسید که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه از درخت جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت برمی گردد حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چراغ است که اگر صد هزار چراغ از آن روشن کنند از آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و می آشامند و محتاج بقضاء حاجت نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود گفت چون میشود که حوری هر چند شوهر او بنزد او میرود او را باکره می یابد فرمود زیرا که از او طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و آفتی با جسمش مخلوط میشود و در سوراخش چیزی بغیر از آلت شوهر داخل نمیشود و بحیض و امثال نجاسات آلوده نمیشود پس رحم بهم پیوسته و چسبیده است زیرا که غیر احلیل شوهر داخل نمیشود در آن و بیرون نمیرود گفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب آن حله و پوست و گوشت و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه

احدی از شما درهمی را در ته آبی صاف می بیند هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعم آن و حال آنکه هیچ یک از

حق الیقین، ص: ۴۸۵

ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نه بیند و چون او را در بهشت نه بیند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوست یا دوستان او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند و امید دارند که آنها در اعراف باشند.

مؤلف گوید که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در آن نشأه که اغراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها متلذذ شوند همچنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند و لذت از آن میبردند و حقتعالی فرموده است نمییابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول او و هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان بآیه کریمه يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ

وَ بَنِيهِ فى الجمله شهادت بر اين مدعا مى دهد و ميتواند بود كه وجه اصل اين باشد و حضرت از براى قصور فهم سائل ذكر نفرموده و آن دو وجه را كه موافق فهم او بوده از ديگران نقل فرموده باشند و اللّه يعلم- و على بن ابراهيم روايت كرده است از حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله كه فرمود چون داخل بهشت شدم شجره طوبى را ديدم كه آن در خانه على عليه السّلام بود و در بهشت قصرى و منزلى نيست مگر آنكه در آنجا شاخى از شاخهاى او هست و اعلاىش سبدها است كه مملو از حلهاى بهشت است از سندس و استبرق از براى هر بنده مؤمنى هزار هزار سبد است و در هر سبدى صد هزار حله كه هيچ حله شبيه بديگرى نباشد برنگهاى مختلف و اينها جامه هاى اهل بهشت است و وسط آن درخت سايه ايست كشيده شده در عرض بهشت كه بقدر عرض جميع آسمانها و زمين است مهيا شده است از براى آنها كه ايمان آورده اند بخدا و رسولان او و سواره تندرو كه در سايه آن صد سال به تازد آن را قطع نميكند اينست كه حقتعالى فرموده است وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ و پائينش ميوه هاى اهل بهشت است و طعام ايشان كه در خانه هاى ايشان آويخته است در هر تركه صد رنگ و صد نوع از ميوه باشد از آنچه ديده اند در دنيا و از آنچه نديده اند و آنچه شنيده اند و از آنچه نشنيده اند و هر ميوه را كه بچينند بجاى آن مثل آن برويد چنانچه فرموده است لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ و جارى شود

نهری در زیر آن درخت که منفجر

حق الیقین، ص: ۴۸۶

شود از آن نهرهای چهارگانه نهرها از آب که متغیر نشده باشند و نهرها از شیر که طعم آن متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه (ع) جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حقتعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حله ها و سندس و استبرق و زمرد و مروارید و یاقوت و عطر بهشت و حقتعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آن را در خانه علی علیه السّلام قرار داد.

و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کردم فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاری است و منقاد اهل بیت است و نماز بسیار میکند و با این حال مبتلا شده است بمحبت لهو و لعب و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا این حالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجای آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازه های مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود آن حالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این وسوسه های شیطان است و ان شاء اللّه آمرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفه ای از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و

شهوات نفسانی در حلال و هم در حرام پس حقتعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مؤمنان چون این حالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه پروردگار بر آوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و در گذر از تقصیر ما و برگردان ما را بآن حالتی که ما را از برای آن خلق کرده ای و ما را مجبور بر آن ساخته ای که میترسیم ببلاهای عظیم گرفتار شویم پس حقتعالی این حالت را از ایشان برداشت پس چون در روز قیامت شود اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ یعنی سلام باد بر شما بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل شدید آنها گویند بما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را بنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حقتعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی علیه السّلام روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که آن را

جعفر میگویند

و در کنارش در جانب راست در سفیدی هست که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از برای محمد و آل محمد و در جانب چپش در زردی هست که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از برای ابراهیم و آل ابراهیم و ایضا بسند کالصحیح روایت کرده است از جلی که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السّلام از تفسیر قول حق تعالی فِيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ فرمود که اینها زنان شیعه صالحه اند گفتم حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِي الْخِيامِ فرمود حوریان مخدره مستوره اند که در خیمه های درّ و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و در هر دری هفتاد دختر نو رسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و بهر روزی کرامتی از خدای عز ذکره بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مؤمنان را و ایضا بسندی روایت کرده اند که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند که خدا جزا دهد ترا جزای خیر حضرت فرمود خیر اسم نهری است در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهر است منزلهای اوصیاء و شیعیان ایشان و در دور و کنار آن نهر دختران هست از زمین روئیده اند که هر یک را بکنند دیگری بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هرگاه شخصی بدیگری بگوید «جزاک اللّه خیرا» مراد آن منزلها است که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیده های خلق خود و فرات بن ابراهیم از

سلمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا سؤال کردند از صفت قصرهای خدا که بشهدا کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از نقره است و خشتی از طلا و در میان خشت ها مشک و عنبر است و ریگشان از مروارید و در و یاقوت است و خاکشان زعفرانست و پله های آن از کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها که خدا بشهدا کرامت فرماید چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوفند بدرخت ها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از نهرها خیمه ها هست از یک قطعه درّ سفیدی که در آن درزی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باشید بهم رسیده اند و از اندرونشان بیرون و از بیرونشان اندرون مینماید و در هر خیمه کرسی باشد که دانه نشان کرده باشند بیاقوت و پایه هایش زبرجد سبز باشد و بر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهایش از زیر استخوان و پوست و زیر جامه ها چنان نماید که شراب صافی در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسوئی بدست کنیزی و در دست دیگر مجمره داشته باشد که آن گیسو را بآن بخور کند

حق الیقین، ص: ۴۸۸

و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی نار و لیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دهه ذیحجه روایت کرده است که هر که هر روز ده

مرتبه این تهلیلات را بخواند حقتعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت که ما بین هر دو درجه بقدر سیصد سال راه باشد برفتار سوار تندرو و در هر درجه شهری و در آن شهر قصوری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از خانه ها و قصرها و غرفه ها و حجره ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خانه ها و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حله ها آن قدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش او و از جانب راست و از جانب چپ او تا منتهی شود بدر بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن آنچه از اصناف خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شود بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا میدانی این چیست گوید نه شما کیستید گویند که ما ملکی چندیم که در نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن هست ثواب تست بر آن تهلیلات.

و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت روزی در خدمت حضرت

امام رضا علیه السّلام بودیم در فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از زمین و بدرستی که خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از نقره و در آن صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکشان از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و بر دور آن قصر درختان هست از انواع میوه ها و بر آن قصر یا درختان مرغها هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حقتعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی بر ایشان افشانده بیکدیگر هدیه فرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه های خود بتحقیق

حق الیقین، ص: ۴۸۹

که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده و در مثل این روز از برای کرامت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و علی

علیه السّلام و کلینی از حضرت رسول روایت کرده است که هر که لا اله الا اللّه بگوید غرس مینمایند از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد حله از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تخت های بهشت نشانید و بهی دست من داد و آن به بدونیم شد و از میان آن به حوریه ای بیرون آمد که مژه های دیده های او در سیاهی مانند سینه کرکس بود پس گفت «السلام علیک یا رسول اللّه السّلام علیک یا احمد السّلام علیک یا محمد» من گفتم تو کیستی خدا تو را رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور است و میان من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند بآب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش بهم رسیدم آفریده شدم از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن أبی طالب (ع) و در کتاب اختصاص از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که خدا میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت

خودم سوگند که نازل میگردانم شما را در خانه خلود و دار کرامت و چون داخل بهشت شوید بر طول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی علیه السّلام سی و سه سال و بر زبان محمد با لغت عربی و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از صورتهای شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات اللّٰه علیهم اجمعین و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم منان فرموده است وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ یعنی از برای کسی که بترسد از قیامت خدا بمحاسبه و مجازات بندگان دو بهشت است او را حضرت فرمود که مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوات دنیا که حرام باشد و بخاطر آورد مقام خدای خود را بحساب و ثواب و عقاب و ترک کند آن را از ترس خدا پس آیه در شأن او است پس اینها دو بهشتند از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت دیگر هست که پست ترند از آنها در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت المأوی و در این چهار بهشت نعمتها است در بسیاری مانند برگ درختان و ستاره های آسمان و بر آن

حق الیقین، ص: ۴۹۰

چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمه که طولش پانصد سال راهست و خشتی از آن از طلا و خشتی از نقره

و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران است و کنگره های آن از نوری است که میدرخشند و از غایت صفا و جلاء آدمی روی خود را در دیوار آن می بیند و در آن حصار هشت در هست و هر دری دو مصراع دارد که عرض آنها یک ساله راهست بدویدن اسب نجیب.

و ایضا فرمود که در زمین بهشت بجای سنگریزه نقره است و بجای خاک رس زعفران و آنچه جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش در و یاقوت و کرسیهای آن از مروارید و یاقوتست و آنچه حقتعالی فرموده است که عَلی سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که میبافند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجله ها را بر روی آن کرسی زده باشند و حجله ها از مروارید و یاقوت باشند اما از پر سبکتر و از حریر نرم تر و بر آن کرسیها از فرش بقدر شصت غرفه از غرفه های دنیا باشد بعضی بالای بعضی و اینست معنی قول حقتعالی وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و آنکه فرموده است عَلَی الْأَرائِكِ یَنْظُرُونَ حضرت فرمود که مراد بارائک کرسیهای بافته است که حجله ها بر آن نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفیدتر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر بهشت بسیار خوشبو است و ریگش از در و یاقوت و جاری میشود در چشمه ها و نهرها هر جا و بهر سمت که دوست

خدا خواهد در بهشت های خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس هرآینه فراگیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حله ها و هیچ کم نشود از نعمت های او و ایضا از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگره هایش از زبرجد سبز است و خوشه هایش از مروارید سفید است و برگهایش از حله های سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد و از بالای ترکه ها تا پائین خرماها متصل بهم دیگر بافته باشد و آنچه از آن بگیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بود و اشاره باین است قول حقتعالی لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و مویز و انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخه های آنها از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر

حق الیقین، ص: ۴۹۱

و طوقی در گردن و دست بر نجن و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و فربه و مکرم و بر هر یک از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شام چهل سال در کام او بماند

و خداوند غفور قدیر بر روهای ایشان نور و بدن های ایشان حریر بپوشاند سفید رنگ و زر و زیور و سبز جامه بوده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و بیداری باشند که هرگز نخوابند و بی نیازی باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناك باشند که هرگز محزون نگردند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند که هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند که هرگز رو ترش نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند و بلذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نگردند و جامه پوشیده باشند که هرگز عریان نباشند و سوار شوند بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرف های طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسی ها تکیه داده نظر کنند بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملك علام بایشان رسد. بدان که آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعم آن از حیز تقریر و تحریر بیرون است و آنچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافی است و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیوه و در رساله جنت و نار ایراد نموده ام رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها بمحمد و آله الطاهرین.

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آنست

اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها بمحمد و آله شفعاء یوم الدین حقتعالی فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمانست و سنگ

و اکثر مفسران گفته اند که مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته اند مراد بتها است که با عابدان آنها بجهنم میبرند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است که هر که مرتد شود از شما از دین و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمالشان در دنیا و آخرت ایشان اصحاب آتشند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مال های یتیمان را میخورند بظلم نمیخورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی و از حضرت باقر علیه السّلام منقول است که

حق الیقین، ص: ۴۹۲

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس عرض کردند که یا رسول اللّه کیستند آنها حضرت این آیه را خواند که یعنی خورندگان مال های یتیمان و فرموده است که هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستی که منافقان در درک پائین تر از آتش اند مفسران گفته اند جهنم را طبقات و درکات است چنان که بهشت را درجاتست و منافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنها که کافر شده اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل

آن را نیز با آن داشته باشند و بفدای خود بدهند از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشانست عذاب دردآورنده میخواهند که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشانست عذابی مقیم و دائم و فرموده است که از برای ایشانست شرابی از آب جوشیده و عذابی دردآورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کردیم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستی که از برای کافرانست عذاب آتش و فرموده است که آنها که گنج میگذارند طلا ـ و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را بعذاب الیم در روزی که سرخ میکنند آن را در آتش جهنم پس داغ میکنند باین ها پیشانیهای ایشان را و پهلوهای ایشان را و پشتهای ایشان را و بایشان میگویند اینست آنچه گنج گذاشتید از برای نفس های خود پس بچشید مزه آنچه را گنج میگذاشتید و فرموده است و وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن و این بس است ایشان را و لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشانست عذاب مقیم و فرموده پس بگوئید آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب دائمی را آیا جزا داده میشوید مگر آنکه کسب کرده اید و فرموده است که خائب و ناامید است هر جبار و معاندی و از عقب او است جهنم و باو می آشامانند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه می آشامد بجبر و

نمیتواند فرو برد و اسباب مرگ از هر مکان و هر جهت بسوی او می آید و نمیمیرد که از این شدت ها خلاص شود و از عقب او عذابی غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق علیه السّلام فرمود که صدید خون و چرکی است که از فرج های زناکاران در جهنم جاری میشود که رنگش رنگ آب است و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که آن را نزدیک آدمی آورند او کراهت دارد چون پیش روی او آورند رویش بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعاء او را پاره کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که مانند رودی

از چرک و ریم از هر یک بیرون آید و آن قدر بگریند که جدول ها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیده ها برطرف شود و خون جاری گردد و آن مقدار بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری توان کرد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشانست و آن را هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزوی قسمت شده است و از حضرت امیر علیه السّلام روایت کرده اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و فرمود همچنین و گفت بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و پائین تر از همه جهنم است و بر بالای آن لظی و بر

بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پائین تر از همه هاویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که هفت در که (اول) جهنم (دویم) سعیر (سیم) سقر (چهارم) جحیم (پنجم) لظی (ششم) حطمه (هفتم) هاویه است و بعضی گفته اند آتش هفت در دارد و آن درکه ایست بعضی بر بالای بعضی (درکه بالای آن) جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می آورند ایشان را و (دویم) محل یهود است و (سیم) محل نصاری و (چهارم) صائبون و (پنجم) مجوس و (ششم) مشرکان عرب و (هفتم) که درک الاسفل است محل منافقین است و فرموده است که آن جماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشان را عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند و بعضی گفته اند افعیها و عقربها را زیاده میکند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهری چند است از مس گداخته که ایشان را بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاد میکنند از برای ایشان مارها مانند فیلها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور میگردانیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میگردانیم ایشان را در دور جهنم بدو زانو درآمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک که بر خداوند رحمن طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بآنها که سزاوارترند بسوختن آن

در جهنم و هیچ یک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود و بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان را بدو زانو درآمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود و وصول بسوی جهنم مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن همچنانکه در جای دیگر فرموده است که پس حاضر میکنیم ایشان را دور جهنم بدو زانو در آمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر

حق الیقین، ص: ۴۹۴

مؤمنان برد و سلام چنانچه بر ابراهیم علیه السّلام شد و از برای کافران عذاب لازم است.

و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هر چند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن آن را زیاده میگردانیم و فرموده است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق آن یعنی سراپرده های آن بعضی گفته اند سرادق دیواری است از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود و زبانه آتش است که پیش از دخول در جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند به آبی که مانند مهل است یعنی مس گداخته یا مانند دود زیت یا چرک و ریم و خون که روهای ایشان را بریان میکند بد شرابی است مهل از برای ایشان و بد متکائی است جهنم از برای ایشان و

فرموده است که پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامه ها از آتش گفته اند از برای ایشان جامه ها از مس گداخته سرخ شده مانند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزها است از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بجهت غم و گرفتگی نفس برگردانند ایشان را در آتش و گویند بایشان که بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده اند از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که گرزی چند بر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند که آن را از زمین بردارند نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که آتش بزبانه خود ایشان را ببالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتادساله راه فرو روند و یک ساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که این آیات در شأن بنی امیه است که آتش ایشان را فروگیرد چنانچه جامه آدمی را فرو میگیرد پس لب پائین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است آنها که سبکتر است ترازوی اعمال ایشان پس ایشانند که زیانکار جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر روی ایشان می وزد و روهای ایشان قبیح گردیده و گفته اند

که مانند کله بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پائین در هم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد بایشان گویند که آیا آیات ما بر شما خوانده نمیشد پس شما بآنها تکذیب میکردید گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما ما را از این آتش بیرون آور

حق الیقین، ص: ۴۹۵

پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حقتعالی فرماید دور شوید و با من سخن نگوئید و فرموده است که مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتشی افروخته که هرگاه بیند ایشان را از مکان دوری شنوند از برای او صدای خشم آن را و ناله اهلش را یا خروش آن را و هرگاه بیندازند ایشان را در مکان تنگی دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند وا ثبوراه وا ویلاه ملائکه بایشان گویند این ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که یک ساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است که و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم در جهنم از جنیان و مردمان هر دو و فرموده است آنها که کافر شده اند از برای ایشانست آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب

جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آن قدر که متذکر شوید و تفکر کنید در راه عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق علیه السّلام فرمود که این سرزنش از هیجده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمان را یاوری نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیدیم امتحانی از برای ستمکاران آن درختی است که بیرون می آید در اصل جهنم و بیخ آن شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است و بدرستی که کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان بر روی آن شرابی از حمیم گرم جهنم است که بر روی آن می آشامند پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جهنم است که مأوای ایشانست- مفسران گفته اند زقوم درختی است در آتش میوه آن در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون أبو جهل و سایر کفار قریش استهزاء میکردند که درخت در میان آتش چون میروید حقتعالی فرمود که آن را امتحان گردانیده ایم از برای ستمکاران و رءوس شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ بد بوئی است در بادیه و بعضی گفته اند شیاطین جنسی از مار است میوه را تشبیه بسر مار کرده اند و بعضی گفته اند در میان عرب مشهور است که چیزهای

قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب می شود که عذاب آتش را فراموش

حق الیقین، ص: ۴۹۶

میکنند و استغاثه بمالک میکنند پس ایشان را بسوی آن درخت میبرند و ابو جهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود بجوش می آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورد و چون نزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هر چه در شکم ایشانست میگذرد و فرموده است که شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی گفته اند که غساق آب بسیار سردی است که از سردی ایشان را میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در آن جاری میشود و بعضی گفته اند آب و چرك و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند و بعضی گفته اند که عذابی است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه باینها است و فرموده است که از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است گویند آنها که در آتشند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند که آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین اصحاب آتش گویند بلی آمدند گویند پس هر چه خواهد دعا کنید و استغاثه

کنید فائده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بی فائده و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالك میمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است که بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم طعام آن گناهکارانست که ابو جهل باشد از بابت مس گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن آب که در دیگ جوشد گویند بزبانه جهنم که بگیرید او را و بر رو بکشید بمیان جهنم پس بریزند بر بالای سرش از عذاب حمیم و گویند باو بچش بدرستی که گمان میکردی که عزیز و کریمی در قوم خود و تو را عذاب نخواهند کرد و فرموده است که گوید باو قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او که این است آنچه نزد من است از نامه اعمال تو و حاضر است أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین علیه السّلام است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند که خطاب با دو ملک است که موکلند بکافران و فرموده است که شناخته

میشونـد مجرمـان و کافران بروهای سـیاه ایشان پس زبانیه پیشانی ایشان را با پاهای ایشان غل میکننـد و در جهنم می افکننـد و گوینـد ملائکه با ایشان این است جهنمی که باور نمیکردنـد کافران گاه بآتش ایشان را عـذاب میکننـد و گاه بآب جوشـیده و فرموده است هرگاه ایشان را بیندازنـد در جهنم صـدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشـد که از هم بپاشـد از شـدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسـند که آیا کسـی نیامد شما را از این عـذاب بترسانـد گویـد آمـد نداکننـده و ما تکـذیب کردیم و گفتیم خـدا چیزی نفرسـتاده است و گفتنـد اگر ما میشـنیدیم و می فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است که نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست و طعام خارداری که در گلوبند شود نه فرو رود نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سـقر کنیم و چه میدانی که سـقر چیست بـاقی نمیگـذارد آن چیزی از گـوشت و پوست و اسـتخوان ایشـان را و هیـچ نوعی از عـذاب را نمیگـذارد که بایشان نرسانـد و تغییر دهنـده است پوسـتهای ایشان را موکلند بر او نوزده ملک که خازنان جهنم اند و گفته اند که دیده های ایشانماننـد برق رباینده است و نیشـهای ایشان مانند شاخهای گاو و زبانه های آتش از دهانهای ایشان بیرون می آید مابین دو دوش هر یک هزار سال راه است و در هر کف دست ایشان ماننـد ربیعه و مضـر که اعظم قبایل عربنـد توانند گنجید و رحم از دل

ایشـان برداشـته شـده است و هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را برمی دارد و بهر جای جهنم که خواهـد می افکنـد و بعضـی گفته انـد که بر خصوص سـقر نوزده ملـك موکلنـد و از برای درکـات دیگر خزانه داران دیگر هسـتند و روایت کرده انـد که چون این آیه نازل شد أبو جهل با قریش گفت محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده نفرند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک از شـما یکی از خازنان را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برآئید و نگردانیـدیم عـدد ایشـان را مگر امتحـانی از برای کـافران و فرموده است که خازنـان جهنم بکافران گوینـد که برویـد بسوی آتشـی که انکار میکردند آن را در دنیا بروید بسوی آتش سـیاهی که تیره است و سه شـعبه دارد و یا دودی که از جهنم بیرون می آید و بکافر احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشان را میگیرد و بعضی گفته اند که زبانه ای از آتش بیرون می آید و احاطه میکند مانند سـراپرده سه شـعبه میشود و در آن هست تا از حساب فارغ شود و بعضـی گفته اند که سایه دود جهنم است چون داخل آن

حق الیقین، ص: ۴۹۸

میشونـد فایـده بایشان نمی بخشـد و از ضـرر زبانه آتش مانع ایشان نمیشود و شـراره چند بیرون می افکند آتش مانند قصـر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه

مینماینـد و فرمـوده است جهنم بر سـر راه عاصـیان است و طاغیـان و کـافران را مـآب و مرجع است مکث خواهنـد کرد در آن حقب بسـیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضـی گفته اند چهل و سه حقبه است هر حقبی هفتاد خریف است و خریفش هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالهائی که شما میشمارید.

و از حضـرت امام محمد باقر علیه السّـلام منقول است بچندین سـند معتبر که این آیه در شأن جماعتی است از مسـلمانان که از جهنم بیرون می آینـد و در معانی الاخبار از حضـرت صادق علیه السّـلام منقول است که هشت حقب است و هر حقبی هشـتاد سال است و هر سالی سـیصد و شـصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال است از سالهائی که میشـمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم فرمود که بیرون نمیآید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بمانـد و هر حقبی زیاده از شـصت سال است و هر سالی سـیصد و شـصت روز است و هر روز مقـدار هزار سال است از سالهای شـما پس کسـی اعتماد نکند بر آن که آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و نه میچشند در آن بردی و شرابی- ابن عباس گفته برد خوابست و بعضـی گفته انـد نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است مال کافر باو نفع نمیدهـد و البته می اندازد او را در حطمه و چه میدانی که چیست حطمه آتش خدا

است که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای آن را بر روی ایشان می بندند در عمودهای کشیده شده پس محکم میکنند آن را بمیخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فائده بشما نبخشد و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن در جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان را پس شفاعت کنند آن قدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند آن قدر که خدا خواهد پس حقتعالی فرماید مؤمنان را که شفاعت کنید از برای هر که خدا خواهد پس حقتعالی فرماید که من از همه رحم کنندگان رحیم ترم بیرون آئید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را بر ایشان می بندند و بخدا سوگند که آنها باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود.

حق الیقین، ص: ۴۹۹

و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السّلام عرض کردم که یا بن رسول اللّه مرا بترسان که دلم سنگین شده است فرمود مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستی که جبرئیل آمد بنزد رسول خدا و رو ترش کرده بود پیشتر که می آمد متبسم بود حضرت

از سـبب این حال سؤال نمود جبرئیل گفت امروز دمهائی را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمودند که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حقتعالی فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره ای از ضریع که عرق اهل جهنم و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هرآینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد زرع است که بگردن اهل جهنم می گذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهن های اهل آتش را در میان آسمان و زمین بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حقتعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما شما را سلام میرساند و میفرماید که شما را ایمن میگردانم از آنکه گناهی بکنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بخدمت آن حضرت می آمد متبسم بود پس حضرت صادق علیه السّلام فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم

رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمی گردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب بیشتر تأثیر بکند پس حضرت بابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مر او کافیست مرا و بسند معتبر از عمر بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمر بگروهی که ایشان را مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه میباشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و از

زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشان را درند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و بروی ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکشند و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورده نمیشود و این است حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که جهنم را

هفت در است از یـک در فرعون و هامـان و قـارون که کنایه از أبو بکر و عمر و عثمان است داخل میشونـد و از یک در دیگر بنی امیه داخـل میشونـد که مخصوص ایشـانست و کسـی بـا ایشـان در این باب شـریک نیست و یکـدر دیگر باب لظی است و یکـدر دیگر باب سـقر و یکدر دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شود هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشـی میزیـد ایشـان را بطبقه بالاـی جهنم می افکنـد پس هفتاد سال دیگر فرو میرونـد و ابـد الآباد حال ایشان چنین است در جهنم و یک در دری است که از آن دشـمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشونـد و این در بزرگترین درها است و گرمی و شدتش از همه بیشتر است.

و بسـند معتبر منقولست که از حضـرت صادق علیه السّـلام پرسیدند از فلق فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهـل جهنم را بر این دره گـذار می افتـد و در حـدیث دیگر فرمود که این آتش شـما که در دنیا هست یک جزو است از هفتـاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را بآب خاموش کرده انـد و باز افروخته است و اگر چنین نمیکردند هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت بدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند

آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادئیست در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقربست و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت مرتبه است (اول) جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد (و مرتبه دوم) لظی است که حقتعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده

حق الیقین، ص: ۵۰۱

است پای و دست مشرکان را یا پوست سر ایشان را و بجانب خود میکشد کسی که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مال های دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده (مرتبه سیم) سقر است که حقتعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمی گذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز خدا آن اجزاء را بازمی گرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را تا ظاهر و هویدا سازد برای

ایشـان و بر آن موکلنـد نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه (و مرتبه چهارم) حطمه است که از آن شـراره ها جـدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردنـد که بر هوا میروند و هر که را در آن افکنند او را در هم میشـکند و میکوبد مانند سـرمه و روح از او مفارقت نمیکنـد و چون ماننـد سـرمه ریزه شـده انـد حق تعالی ایشان را بحالت اول برمی گرداند (طبقه پنجم) هاویه است که در آنجا گروهی هسـتند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان رسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بـدنهای ایشان جاری شـده ماننـد مس گـداخته و بایشان میخوراننـد پس چون به نزدیـک روی ایشـان می آورنـد پوست و گوشت روی ایشان در آن میریزد از شـدت حرارت آن چنانچه حقتعالی می فرمایـد که برای سـتمکاران آماده کرده ایم آتشـی را که احاطه کند بایشان سـراپرده های آن و اگر اسـتغاثه نمایند از تشـنگی بفریاد ایشان می رسـند به آبی که ماننـد مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روی ایشان را بد شـرابی است مهل از برای ایشان و بـد تکیه گاهی است آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازنـد هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند (و طبقه ششم) سعیر است که در آن سیصد سرا پرده از آتش است و در هر سراپرده سیصد قصر از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش است و

در هر خانه سیصد نوع از عـذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقرب ها از آتش است و کنـدها و زنجیرها از آتش برای اهل آن طبقه مهیـا کرده انـد چنـانچه حق سـبحانه و تعـالی میفرمایـد که مـا مهیـا کرده ایم برای کـافران غـل ها و زنجیرها از آتش افروختـه (و طبقـه هفتم) جهنم است که فلق در آنجـا است و آن چـاهی است در جهنم که چـون در آن را می گشاینـد جهنم مشـتعل میشود و این طبقه بدترین طبقه ها است در جهنم و صعود کوهی است از مس میان جهنم و اثام رودخانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاری است و این موضع بدترین جایهای این طبقه است.

حق الیقین، ص: ۵۰۲

و از حضـرت امام موسـی کاظم علیه السّلام منقول است که در جهنم وادی هست که آن را سقر مینامند که از آن روز که خدا آن را خلق کرده است نفس نکشـیده است و اگر خـدا آن را رخصت دهـد که بقـدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هرآینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزانـد و اهل جهنم بخـدا پناه میبرند از حرارت و گند و بو و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنها از برای اهلش مهیا فرموده است از عـذاب خود و در آن وادی کوهی است که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثـافت آن کوه و عقابهـا که خـدا برای اهلش در آنجـا مقرر فرموده است و در آن کوه دره ایست که اهـل آن کوه بخدا استعاذه مینمایند از گرمی و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره

چاهی است که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آن چاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه ماری است که جمیع اهل آن چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن قرار داده است بخدا استعاذه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که جای پنج کس است از امتهای گذشته و دو کس از این امت و آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و دیگر نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد که گفت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعونست که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و کسی است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابیند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی أبو بکر و عمر و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که فرمود برای اهل معصیت نقب ها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهن ها از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان بریده اند و بر ایشان بسته اند و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی شود و هرگز غمی از ایشان بر طرف نمی شود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی می شود و نه عمر ایشان بسر می آید بمالک استغاثه کنند که

از پروردگار خود بطلب که ما را بمیرانـد جواب گویـد که همیشه در این عـذاب خواهیـد بود و بسـند معتبر از حضـرت صادق علیه السّـلام منقولست که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن اسـتعاذه مینماینـد و آن جای هر متکبر جبار معانـد است و هر شـیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشـته باشـد و هر که عداوت محمد و آل محمد علیهم السّـلام را داشـته باشد و فرمود که در جهنم کسـی که عذابش از دیگران سبکتر باشد کمتر کسی است که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از

حق الیقین، ص: ۵۰۳

آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حـال آنکه عـذاب او از همه سـهلتر باشـد و در حـدیث دیگر وارد شـده که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شـدت حرارت آن اسـتعاذه مینماینـد از خـدا طلـب نمـود کـه نفس بکشـد چـون نفس کشـید جهنم را سوزانیـد و در آن چـاه صنـدوقی است از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صـندوق اسـتعاذه مینماینـد و آن تابوتی است که در آن شـش کس از پیشـینیان جـا دارنـد و شـش کس از این امت اما شـش نفر (اول) پسـر آدم است که برادر خود را کشت و (نمرود) که ابراهیـم را در آتش انـداخت و (فرعـون) و (سـامری) کـه گوسـاله پرسـتی را دیـن خـود کرد و (آن کسـی که یهـود را بعـد از پیغمبرشان گمراه کرد)

و اما شش کس آخر (أبو بکر) و (عمر) و (عثمان) و (معاویه) و (سرکرده خوارج نهروان) و (ابن ملجم) است و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم منقول است که فرمود اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان برسد هرآینه مسجد و هر که در آنست بسوزاند و فرمود که در جهنم ماری هست بگندگی گردن شتران که یکی از آنها که میگزد کسی را چهل قرن یا چهل سال در آن میماند و عقربها هست بدرشتی استر که از گزیدن آنها نیز این قدر از مدت میماند و از عبد اللّه بن عباس منقول است که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روز راهست و نیش های آن مارها بمثابه نخل های طولانی است که می آید به نزدیک فرزند آدم و می گزد پلک چشمها و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهای او میکشد پس چون میگزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم درآیند منادی از جانب خدا ندا

کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید آیا خواهید شناخت او را گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و گویند که ببینید این مرگست پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح نمایند و فرماید ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود این روزی است که خداوند عالمیان فرموده است یا محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم بترسان ایشان را از روز حسرت و ندامت که

حق الیقین، ص: ۵۰۴

کار هر کسی منقضی شود بپایان رسیده باشد و حال آنکه ایشان از آن روز غافلند و امام فرمود مراد این روز است که خدا اهل بهشت و اهل دوزخ را فرمان دهد که همیشه در جای خود خواهید بود و مرگ شما را نباشد و در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امیدشان منقطع گردد و در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا ص فرمود چهار کس اند که اهل جهنم بآن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان می کنند و در میان جحیم وا ویلاه وا ثبوراه می گویند از عذاب آن چهار نفر متأذی میشوند و با یکدیگر میگویند این چه حالتست که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم (اول) مردی است که آویخته است در تابوتی از آتش (دوم) کسی است که

امعای خود را می کشد (سوم) کسی است که چرک و خون از دهانش جاری است و (دیگری) گوشت بدن خود را میخورد پس سؤال کنند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب او ما را آزار میکند گویند او مردی است که در گردنش مال مردم بوده و چیزی نداشت که ادای قرض او کند و آنکه امعای خود را میکشد پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش که میرسید و آنکه چرک و خون از دهانش جاری است تتبع عیبهای مردم میکرد و نقل میکرد و آنکه گوشت بدن خود را میخورد غیبت مسلمانان میکرد.

و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد از جبرئیل پرسیدم گفت این صدای سنگی است که هفتاد سالست که از کنار جهنم انداخته اند و این ساعت در ته جهنم قرار گرفت پس حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم نخندید تا از دنیا رفت پس فرمود که جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان هفتم شدم و هر ملکی که مرا میدید سلام میکرد و میخندید و مرحبا میگفت تا آنکه ملاقات کردم ملکی را که از او عظیم تر ملکی ندیده بودم در نهایت خشم و غضب او نیز بر من سلام کرد و مرحبا گفت و نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه دیدم از او ندیدم گفتم ای جبرئیل کیست این ملک که من از او ترسیدم جبرئیل گفت

سزاوار است که از او بترسی و همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی جهنم گردانیده است پیوسته خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت در تزاید است و خدا باو انتقام خواهد کشید از آنها و اگر پیش از تو خندیده بود هرآینه بروی تو میخندید پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلتی که در آسمانها داری و همه اطاعت تو می کنند

حق اليقين، ص: ۵۰۵

چنانکه خدا فرموده است مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل گفت ای مالک بنما بمحمد صلی اللّه علیه و آله جهنم را مالک یک پرده را گشود و یک در از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه ای بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه ای که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که مالک پرده را برگرداند پس جبرئیل بمالک گفت پرده را برگردان پس خطاب کرد مالک بآتش که برگرد برگردید و ابن بابویه نیز مضمون اخیر را بسند موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا بیرون تشریف بردند لب آن حضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه علیه الرحمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند که آتش جهنم در روز قیامت

با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری کلام اللّه و صاحب مال با امیر گوید که ای آن کسی که حق سبحانه و تعالی بتو سلطنت و امارت کرامت کرده بود و عدالت نکردی پس او را میربایـد چنانکه مرغ دانه کنجد را میربایـد و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آن کسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور او پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای آن کسی که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان بتو داده بود و اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آن را بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را برباید و فرو برد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که آتش جهنم بر کافران عذابست و بر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن لذت می یابند و ایشان را نمیسوزاند و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است که قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع و گرزهایش از حدید است و عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمیباشد و خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهل آن شنیده نمیشود و حقتعالی فرموده که اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان امام محمد باقر علیه السّلام فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل شوند در جهنم دودی از

جهنم باستقبال ایشان آید بایشان میگویند ملائکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است چون داخل آن شوند بجهنم منتهی میشود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفه ها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرمود

حق الیقین، ص: ۵۰۶

در قول حقتعالی مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ یعنی ایشان را بر یکدیگر بسته باشند بزنجیرها سَرابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ فرمود یعنی پیراهن های ایشان از ارزیز گداخته است چون آن ها را بر ایشان بپوشانند فروگیرد روی ایشان را آتش و فرموده است در باب زناکار وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمودند که اثام رودی است از ارزیر گداخته در پیش آن رود سنگستانی از آتش و آن ها جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام منقول است که در جهنم وادئی هست که آن را سعیر مینامند چون آتش جهنم کم میشود آن را میگشایند که جهنم بآن افروخته میشود و این است معنی قول حقتعالی كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعِيراً علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون بپائین جهنم برسند جهنم نفسی بکشد و ایشان را ببالا اندازد پس گرزهای آتش بر

ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السّلام که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آن را سقر گویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سؤال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفسی کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که حقتعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقرب ها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بآن عقرب و مار گروهی را عذاب میکند که میگفتند آن ها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قائل شده اند تا اینکه بچشانند بایشان عذاب آن چیزی را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که در جهنم کوهی است که آن را صعد میگویند و در صعد وادئی هست که آن را سقر میگویند و در سقر چاهی هست که آن را هب هب مینامند هرگاه پرده از روی آن چاه برمی گیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و این چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی علیه السّلام مروی است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حقتعالی خانه ای از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت

جهنم او را نگاه دارد و روزی او را از جای دیگر میرساند و میگویند باو این ها همه بسبب مدارا و نیکی است که نسبت به فلان مؤمن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که مؤمنی در مملکت

حق الیقین، ص: ۵۰۷

پادشاه جباری بود و در مقام آزار آن مؤمن بود آن مؤمن از او گریخت و ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جای داد و رفق و مدارا باو نموده و او را ضیافت میکرد چون وقت مرگ آن مشرک رسید حقتعالی وحی نمود باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر تو را در بهشت من مسکنی بود ترا در آن ساکن میگردانیدم و لیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد و لیکن ای آتش او را از جا بدر آور و بترسان اما آزاری باو نرسان و روزی او را از دو طرف روز از برای او بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد.

مؤلف گوید که این دو حدیث منافات ندارند با آیاتی که گذشت که دلالت میکردند بر آنکه کافران همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمییابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشانست هر چند آزار بایشان نرساند و در حدیث دویم تخفیف و از عاج آتش ظاهر است که عذاب ایشان است و اینها از ایشان تخفیف نمییابد و ممکن است که این احادیث مخصص از آیات بوده باشند و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حقتعالی امر

کند مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان بآسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حقتعالی گوید که ای مالک استهزاء کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان باینجا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان ببندند و از موضع دیگری دری را بگشایند و گویند از این در بدر روید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا کنند و چون بآن در برسند باز بر روی ایشان بندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانکه ایشان در دنیا پیوسته استهزاء بمؤمنان میکردند و میگفتند إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ و اینست معنی قول خدا اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ یعنی حقتعالی در آخرت استهزاء خواهد کرد بایشان و امام حسن عسکری در تفسیر این آیه فرمود که اما استهزاء خدا بایشان در آخرت آنست که چون داخل گرداند منافقان و معاندان علی را در جهنم که دار لعنت و مذلتست و عذاب کند ایشان را بانواع عذاب عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنان را که منافقان بایشان استهزاء میکردند در دنیا در روضات جنان بحضور محمد برگزیده ملک دیان ایشان را مشرف گرداند بر آنها که استهزاء میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده نمایند بآنچه آن منافقان گرفتارند در آنها از عجائب نقمتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بشماتتی که بر

منافقـان میکننـدماننـد لـذت و سـرور ایشـانست بتنعم ایشان در بهشت های پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران را بنامهای ایشان و صـفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنفند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگانند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه زبانیه اند و عمود و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبنـد و عـذاب و نکال ایشان را شدیـد میگرداننـد و بعضـی در دریاهای جهنم غرق شـده اند و بر رو میکشـند ایشان را در میان آنها و بعضـی را بزبانیه زجر میکننـد و غسـلین و غساق را در گلوی ایشان میریزنـد و بعضـی در سایر اصـناف عذابنـد و کافران و منافقان نظر میکننـد و می بیننـد مؤمنان را که در دنیا بایشان سـخریه و اسـتهزاء میکردند بسـبب آنکه ایشان بموالاـت محمـد صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم و علی ع و آل ایشان اعتقاد کرده بودنـد که بعضـی در فرشـهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضـی از انواع میوه های بهشت تنعم مینمایند و بعضی در غرفه ها و بساتین و متنزهات آن سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسـران و دختران در خدمت ایشان ایسـتاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکه خداوند جلیل می آید بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و تحف و هدایا و میگوید سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الـدَّارِ پس میگوینـد آن مؤمنان که مشـرف گردیـده انـد بر کافران و منافقان که ای أبو بکر و ای عمر و ای

عثمان تا آنكه همه را بنامهاى ايشان نـدا ميكنند چرا در مواقف خزى و خوارى خود مانده ايد بيائيد بسوى ما تا درهاى بهشـت را براى شـما بگشائيم تا خلاص شويـد از عـذاب خود و ملحق شويد بما در نعيم بهشت منافقان گويند و اى بر ما كى ما را اين نعمت ميسر ميشود مؤمنان گوينـد نظر كنيد بسوى اين درها چون نظر كنند و درهاى بهشت را گشاده بينند گمان كنند كه آن درها بسوى جهنم گشوده است و ميتواننـد بآن درها رسـيد پس شـروع كنند بشـنا كردن در درياى حميم جهنم و از پيش روى زبانيه روند و گريزند و آنها از پى ايشان روند و بايشان رسـند و عمودها و گرزها و تازيانه ها بر ايشان زنند و پيوسته باين نحو رونـد و انواع اين عقوبات را كشـند تا وقتى كه گمان كنند كه بآن درها رسـيده اند ببينند كه درها بر روى ايشان بسـته است و زبانيه عمودهائى بر ايشان زننـد و سـرنگون ميان جهنم افكننـد و مؤمنان بر فرشـها و مجالس خود بر ايشان خندنـد و اسـتهزاء و سخريه ايشـان كننـد و اشـاره بـاين است اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و ايضـا فرمـوده است فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ يعنى پس در آن روز آنها كه ايمان آورده اند از احوال كافران ميخندند و بر كرسـيها نشسته بسوى ايشان نظر ميكنند و حقتعالى فرموده است وَ إِذَا

حق اليقين، ص: ۵۰۹

النُّفُوسُ زُوِّجَتْ حضـرت بـاقر عليه السّلام فرموده است و اما اهل بهشت پس ايشان را جفت ميكننـد با خيرات حسان و اما اهل جهنم را هر يك از ايشان را جفت ميكنند با

شیطانی که او را گمراه کرده است و حقتعالی فرموده است فَأَنْذَرْتُکَمْ ناراً تَلَظّی لا یَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَی الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلَّی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد ملازم آن آتش نیست مگر شقی ترین مردم آن کس که تکذیب کرد پیغمبران را و پشت گردانید بر حق- و از علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام مروی است در تفسیر این آیات که در جهنم وادئی هست و در آن وادی آتشی هست که نمیسوزد بآن آتش و ملازم آن نمیباشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی علیه السّلام و پشت گردانید از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتشها بعضی از بعضی پست تر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و مؤید این است آنکه شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من راه میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم من باو که عجب پیر گمراه شقی هستی تو گفت چرا این را میگوئی یا امیر المؤمنین علیه السّلام بخدا سوگند ترا حدیثی نقل کنم از خودم و از خداوند عز و جل و در ما بین ما ثالثی نبود بدرستی که چون مرا بزمین فرستاد خدا بسبب آن خطائی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حقتعالی

وحی فرمود بسوی من که بلکه آفریـده ام خلقی را که از تو شـقی تر است برو بسوی خـازن جهنم تا صورت او را و جای او را بتو بنمایـد رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند تو را سـلام میرساند و میفرماید که بمن بنمای کسـی را که از من شـقی تر اسـت مالک مرا برد بسوی جهنم و سـرپوش بالای جهنم را برداشت آتشی سیاه بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بآن گفت که ساکن شو ساکن شـد پس مرا برد بطبقه دویم آتشـی بیرون آمد از آن سـیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین بهر مرتبه ای که میبرد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم برد آتشـی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیده های خود گذاشتم و گفتم ای مالـک امر کن او را که سـرد و سـاکن شود و الا میمیرم مالک گفت تو نه خواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم مالک اینها کیستند گفت مگر نه

حق الیقین، ص: ۵۱۰

خواندی آنچه در ساق عرش نوشته بود و من دیده بودم که خدا بر ساق عرش دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند نوشته بود لا اله الا اللّه محمد رسول

اللّه ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشانند یعنی ابو بکر و عمر- و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند که پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی و این قول دو طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند.

و سید بن طاوس از کتاب زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیر علیه السّلام که حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر قطره ای از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هرآینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر یک قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هرآینه فرو رود تا زیر هفتم طبقه زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آبش آن باشد و بحق آن خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که اگر یکی از مقامعی که خداوند فرموده است بر کوههای زمین بگذارند هرآینه فرو رود تا پائین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشد پس چگونه خواهد بود حال کسی که آنها را بر او بکوبند در جهنم و ایضا از کتاب مذکور مروی است که چون این آیه نازل

شـد بـدرستی که جهنم وعـده گاه جمیع ایشانست و از برای آن هفت در است و از برای هر دری از آنها حصه مقرری از برای کـافران و عاصـیان هسـت حضـرت رسـول صـلی اللّه علیه و آله گریست گریه شدیـد و اصـحاب آن حضـرت از برای گریه او گریسـتند و ندانسـتند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آن حضرت سؤال کرد و آن حضرت چون فاطمه را میدید شاد میشد یکی از صـحابه رفت بخانه حضرت فاطمه که او را بیاورد دید که او آرد جوی در پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگویـد وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی پس سـلام کرد بر آن حضـرت و حال حضـرت رسول و گریسـتن او را نقل نمود حضـرت فـاطمه برخاست و چادر کهنه بر خود پیچیـد که دوازده موضع آن را بسـعف خرما پینه کرده بود چون نظر سـلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت وا حزناه قیصـر پادشاه روم و کسـری پادشاه عجم سـندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم که بهترین خلق است چنین جامه میپوشـد چون فاطمه علیه السّـلام بخـدمت پـدر بزرگوار خود آمـد گفت یا رسول اللّه سلمان تعجب میکند

از لباس من بحق آن خداونـدی که تو را براستی بخلق فرسـتاده است که نیست من و علی را مگر پوست گوسـفندی که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آن را در زیر خود می اندازیم و بالش زیر سـر ما از پوست است که لیف خرما در میانش پر کرده ایم

پس حضرت رسول فرمود که ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میرود پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل آمد و این دو آیه را آورد حضرت فاطمه آن دو آیه را شنید بر روی در افتاد پس گفت وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شد پس سلمان گفت کاش من گوسفندی بودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم ابو ذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمیزائید و نام جهنم را نمی شنیدم عمار گفت دریغا که مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیر فرمود کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادر مرا نمیزائید و نام جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و بقلابهای آتش گوشت ایشان را میدرند بیماری چندند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروحی چندند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیری چندند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می آشامند و در میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامه های آتش میپوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند- آیات و احادیث اوصاف جهنم و شداید و عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودیم و اکثر

را در بحار الانوار ایراد نموده ام حقتعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بی هوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین.

فصل هفدهم در بیان اعراف است

حقتعالی فرموده است و ندا کنند اهل بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید مؤذنی یعنی ندا کننده ای در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمان است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند بمردم و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر علیه السّلام خواهد بود و از این

حق الیقین، ص: ۵۱۲

عباس مروی است که علی را در کتاب خدا نامها هست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این آیه وارد شده است و او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستم کارانی است که تکذیب کردند به ولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعراف است که حصاری است میان بهشت و جهنم گفته اند بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده

ایشـان گردیـده شود بسوی اصـحاب آتش گوینـد ای پروردگـار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و نـدا کننـد اصـحاب اعراف مردانی چند را که می شناسـند ایشان را بسـیمای ایشان و گویند فائده نبخشـید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و از تکبری که در قبول حق و بر اهل حق میکردیـد آیا اینها بودنـد که شـما قسم میخوردیـد که رحمت خدا به آنها نخواهد رسـید پس بآنهـا گوینـد داخل شویـد در بهشت خوفی نیست بر شـما و انـدوهناک نخواهیـد شـد این است ترجمه ظاهر لفظ آیات و مفسـران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور است که اعراف حصاری است در میان بهشت و جهنم چنـانچه در جـای دیگر فرموده که در میان بهشت و جهنم سوری و حصاری میزننـد که دری دارد و ظاهر آن در رحمت است که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب است که طرف جهنم باشد و بعضـی گفته اند اعراف کنگره ها و بالای آن حصار است و بعضـی گفته اند صـراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلاف است در مردانی که در اعراف میباشند بعضـی گفته انـد که حسـنات و سـیئات ایشان برابر است و حسـنات ایشان مانع است از آنکه بجهنم روند و گناهان ایشان مانع است میـان ایشان و بهشت پس ایشان را در این موضع گذاشـته انـد تا حکم کنـد خـدا میان ایشان بآنچه خواهـد پس ایشان را داخل بهشت میکنند و بعضـی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا

حافظان اعمالند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند نیکان و بهترین مؤمنانند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندی است بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کسی را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل در بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمی شناسیم او را داخل در جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر اللّه و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر

باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و ائمه هدی خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میگردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء اللّه اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او داخل بهشت میشوند و یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت می شوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند و هر دو محتمل است چنانچه ابن بابویه در

رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاری است در میان بهشت و جهنم و بر آن مردان چند هستند که هر کس را می شناسند بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم و اوصیاء اوینـد که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمی شود مگر کسی که ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر اللّه نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید گفته است اعراف کوهی است در میان بهشت و جهنم و بعضی گفته اند حصاری است در میان اینها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانی است نه از بهشت و نه از جهنم و احادیث در این باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و حضرت امیر علیه السّلام و امامان از ذریه او و ایشانند آنها که خدا فرموده وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ و حقتعالی بایشان می شناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانکه فرموده است یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ یعنی در قیامت شناخته می شوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه ای هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند

و بسیمای آنها ایشان را می شناسند و حضرت امیر علیه السّلام فرمود منم صاحب عصا و میسم مراد علم آن حضرت است نسبت باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر علیه السّلام منقول است که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده که حقتعالی ساکن میگرداند در اعراف طایفه ای از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثوابی را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند ایشانند مرجون لامر اللّه که خدا فرموده از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حضرت امیر علیه السّلام و ائمه و بعضی

حق الیقین، ص: ۵۱۴

گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را در این مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشان را بر المها که در دنیا بر ایشان رسیده است بنعمتی چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت بآنها میرسند و باینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد و اخبار در این باب وارد شده است و حقتعالی حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانی است میان بهشت و جهنم و می ایستند در آنجا حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر اللّه در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد بود تا اینجا کلام

شیخ مفید بود و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا بازمی دارند هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود هم چنانچه می ایستد سر کرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران بیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر از تو ببهشت رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانکه حقتعالی فرموده است وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند که داخل شوند و فرموده است وَ هُمْ يَطْمَعُونَ یعنی آنها داخل بهشت نشده اند و طمع دارند و امید دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و ائمه علیه السّلام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند بامری که از جانب خدا بایشان میشود داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر علیه السّلام بودم عبد اللّه بن کوا آمد و از آن حضرت تفسیر این آیه را سؤال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت بازمی دارند در میان جنت و

نار و هر که بما ایمان آورده و یاری ما کرده است می شناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است می شناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ یعنی آن مردانی که بر اعراف موکل اند که ما اهل بیتیم می شناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان- و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام

حق الیقین، ص: ۵۱۵

جعفر صادق ع روایت کرده است که اعراف موضع بلند چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند که می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند باین شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوارند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان بگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه آن جماعتی را که ایشان را بسیمای ایشان می شناسند از دشمنان خود که در جهنمند و گویند که فایده نبخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند که اینها شیعیان و برادران منند که شما سوگند یاد میکردید در دنیا که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان خود که داخل شوید در بهشت و بر شما

خوفی و انـدوهی نیست پس حقتعالی فرموده است و نـدا کننـد اصـحاب آتش اصـحاب بهشت را که بریزیـد بر ما از آب یا از آنچه حقتعالی روزی کرده است شما را از اهل بهشت گویند بدرستی که خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته انـد و مغرور کرد ایشان را زنـدگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند.

فصل هیجدهم در بیان جماعتی است که داخل جهنم می شوند و جمعی که در آن مخلد می باشند و جمعی که در آن مخلد نمی باشند

بـدان که خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلـد در بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعـد از عـذاب دیگر بیرون نخواهـد آمـد و خلافی نیست میان مسـلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشـد مخلدنـد در عـذاب جهنم و عذاب ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفـار البته داخل بهشت نمی شونـد و گـذشت که آیا داخل جهنم می شونـد یا در اعراف خواهنـد بود یا تکلیف دیگر نسـبت بایشـان خواهـد شـد و جمعی از ضـعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتواننـد کرد یا جمعی که دور از بلاد اسـلام باشـند و تفحص دین نتواننـد کرد یـا در زمـان جاهلیت و فترت باشـند و حجت بر ایشان تمام نشـده باشـد داخل مرجون لامر اللّه انـد و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسـی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست

که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب

حق الیقین، ص: ۵۱۶

این دین باشد آن را داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکاه و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که ترک اینها را حلال داند کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا محرمات الهی باشد عمدا مثل آنکه عمدا مصحف مجید را بسوزاند یا در قازورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حقتعالی یا ملائکه یا یکی از انبیاء را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را خراب کند بیجهت یا عمدا در آن بول کند یا غائط و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول اللّه و ائمه استخفافی کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسین علیه السّلام را استخفافی کند قولا یا فعلا مثل آنکه العیاذ باللّه بآن استنجاء نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا بیکی از عبادات که ضروری دین است استهزاء و استخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد و آن را بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفار را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار ببندد باین قصد و یا پیشانی خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر

در ضـمن ضـروریات دین مـذکور خواهد شد ان شاء اللّه و اما غیر شـیعه امامیه از زیدیه و سـنیان و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسـیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضـروریات دین اسـلام کننـد آنها نیز کافر و نجس و مخلـد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده انـد و ناسـزا نسبت بائمه میگوینـدماننـد خارجیان عمان یا غلات که ائمه را خـدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم دانند بنا بر بعضـی از احادیث و نواصب که عداوت با همه ائمه یا بعضـی از ایشان داشـته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که غسل مکن در جائی که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد زنا میباشد و غساله ناصبی میباشـد و آن بـدتر است از ولـد زنا بـدرستی که حق تعالی خلقی بـدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسـمه که خـدا را جسم میداننـد از بلور یا بصورت پسـر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتشـند و در غیر اینهـا از فرق مخالفـان دو قسـمند (اول) متعصبی چندنـد که حجت بر ایشان تمام شـده است و علم ببطلان مـذهب خود نیز دارنـد و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینماینـد یا باعتبار متابعت آباء و اسـلاف بـدین باطل قائل شـده اند و قوت تمیز میان حق و باطل ندارند و خود را از اغراض باطله خالی

نمی کنند که حق بر ایشان

حق الیقین، ص: ۵۱۷

ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن دارند و (دویم) جماعتی چندند که ضعیف العقلند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و یا جاهلیت انـد و اهل باطل غالبنـد و اهل حق از خوف پنهانند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانکه اشاره به آنها شد اما جماعت دویم مشهور میان علماء آنست که ایشان داخل مرجون لامر اللّه اند نه حکم بکفر ایشان می توان کردن و نه حکم بایمـان ایشـان در آخرت حـال ایشـان معلـوم میشود چنـانکه حقتعـالی فرموده است که مستضـعفان از زنـان و مردان و پسـران که اسـتطاعت حیله و چـاره ندارنـد و هـدایت نمییابنـد راهی را پس این جماعت شایـد خـدا عفو کنـد ایشان را و خـدا عفوکننـده و آمرزنـده است و احادیث بسـیار در تفسـیر این آیه کریمه وارد شـده که مراد جماعتی چندند که حیله بسوی کفر نمییابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفالند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست و بعضـی گفته اند که مستضـعف کسـی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشـمنان ایشان نمی کنـد و در بعضـی از روایـات وارد شـده اسـت که هر که اختلاـف مـذاهب را دانست و فهمیـد او مستضـعف نیست و بـاز حقتعالی فرموده است که جماعتی دیگر هستند که تأخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب

ایشان معلوم شود یا عـذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر اللّه میگویند و در احادیث وارد شده است که مراد گروهی چندند که از شرک و بت پرستی در آمده اند و ایمان را بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند.

و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند از قول حقتعالی که هر که حسنه ای بیاورد از برای او است ده برابر آن آیا در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مؤمنان است گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل ابن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام رفتم و در خواطر داشتم که سؤال کنم آیا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من میشناسم بشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم نشستم نزدیک درگاهی که پرده در آن آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی و نزدیک بچهار سال

حق الیقین، ص: ۵۱۸

میبایست داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم گفتم لبیک ای سید من گفت آمده ای بسوی ولی خدا و حجت او و باب او که سؤال کنی که داخل

بهشت نمیشود مگر کسی که مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی و اللّه از برای همین آمده ام فرمود که اگر چنین باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود گروهی اند که بسبب محبتی که با علی دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی و جمعی باین قائلند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاری است و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می آیند اما داخل بهشت نمیشوند و در اعراف خواهند بود و نادری قائل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است.

و علامه حلی در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر نشده است اکثر اصحاب ما قائلند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و آنها که قائلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلدند در جهنم و بعضی گفته اند که ایشان خلاص می شوند از عذاب و داخل بهشت می شوند و این قول نادر است نزد منصف و او قائل شده است که از عذاب خلاص می شوند اما داخل بهشت

نمیشونـد و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکنـد و آنکه ایشان مخلد در نارند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت می شوند قولی است در نهایت ندرت و قائل بآن معلوم نیست و آن در میان متأخرین متکلمین بهم رسیده است که خبری از اخبار و آثار و اقوال قـدمای اخبار ندارند ابن بابویه در رساله عقایـد گفته است که هر که دعوای امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که امامت را بغیر اهلش قائل شود ظـالم و ملعـونست و حضـرت رسـول صـلی اللّه علیه و آله فرموده است که هر که انکـار کنـد امـامت علی را بعـد از من انکـار پیغمـبری من کرده است و هر که انکـار پیغمبری من کنـد انکـار پروردگـاری خـدا کرده است و گفته است اعتقـاد مـا در حق کسـی که انکار امامت امیر المؤمنین و امامان بعـد از او کند بمنزله کسـی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین

حق الیقین، ص: ۵۱۹

و انکار کنـد یکی از امامان بعـد از او را بمنزله کسـی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کنـد پیغمبری محمـد را و حضـرت صادق علیه السّلام فرمود که منکر آخر ما مثل منکر اول ما است و حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان حضرت امیر است و آخر ایشان حضرت قائم است اطاعت ایشان اطاعت من است هر که

انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کننـدگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کنـد با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کنـد با خـدا جنگ کرده است و سخن آن حضـرت در حق علی و فاطمه و حسـنین که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صـلحم با هر که با ایشان صلح کنـد و اعتقـاد مـا در برائـت آنسـت که بیزاری جوینـد از بت هـای چهارگـانه یعنی أبـو بکر و عمر و عثمـان و معـاویه و زنـان چهارگـانه یعنی عـایشه و حفصه و هنـد و ام الحکم و از جمیع اشـیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بـدترین خلق خداینـد و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان ایشان.

و شـیخ مفیـد در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده انـد امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کنـد چیزی را که خـدا بر او واجب گردانیـده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراهست و مسـتحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر فرموده است که اتفـاق کرده انـد امـامیه بر آنکه اصـحاب بـدعتها همه کافرنـد و بر امـام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقتی که متمکن باشند بعد از

آنکه ایشان را بـدین حق بخوانـد و حجتها را بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتدند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب او از اهل جهنم است و سـید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با حضرت امیر او کافر است و دلیل بر این اجمـاع فرقه محقه امامیه است بر این و اجماع ایشان حجت است و ایضا میـدانیم هر که با آن حضـرت جنگ کنـد منکر امـامت او خواهـد بود و انکـار امـامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که مـدخلیت هر دو در این باب بیک نحو است پس اسـتدلال کرده اند باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشان را اجماعی میدانـد و آنچه از اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت

حق الیقین، ص: ۵۲۰

حکم کفار دارنـد و از جهنم بیرون نمی آینـد و در دنیا نیز حکم کفار دارنـد اما چون خـدا میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قـائم غـالب خواهـد آمـد و شـیعیان را معاشـرت و مواصـلت و معامله با مخالفان ضـرور خواهـد شـد در این دولتهـای باطـل اکثر احکام اسـلام را بر ایشان جاری گردانیـد که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشـد و حکم بطهارت ایشان بکنند

و ذبیحه ایشـان را حلال داننـد و دختران از ایشان بخواهنـد و میراث بایشان بدهنـد و از ایشان بگیرنـد و سایر احکام اسـلام را برایشـان جـاری کننـد تا بر شـیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضـرت صاحب ظاهر شود حکم بت پرسـتان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل کفار باشـند چنانچه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی باین نحو تصریح کرده اند و باین وجه جمـع میـان همه احـادیث میشود و ایضـا ممکن است بگوئیم که چون در این زمـان شـبهه ای بر ایشـان هست فی الجمله حکم اسـلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضـرت قائم چون حق ظاهر صـریح را که بمعجزات باهرات ظاهر شـده اسـت انکـار میکننـد حکم سـایر کفـار دارنـد و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکنـد حـدیث متواتره ای است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است.

و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که سه کسند که حقتعالی نظر رحمت نمیکند بر ایشان در قیـامت و عمـل ایشـان را قبول نمیکنـد و عـذاب الیم از برای ایشـان خواهـد بود کسـی که دعوای امامت کنـد و از جانب خـدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو

کس در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار تأویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضا در اخبار بی شمار وارد شده است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار کند در عبادت داخل این آیه است عامِلَةٌ ناصِبَةٌ تَصْلی ناراً حامِیَةً یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و ملازم آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که دشمنی ما اهل بیت داشته باشد و هیچ کس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم و لکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه مائید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس در کتاب سرائر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند

حق الیقین، ص: ۵۲۱

بخدمت امام علی النقی علیه السّلام و سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بر زیاده از این که أبو بکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین علیه السّلام و اعتقاد بر امامت آنها داشته باشد حضرت در جواب نوشت هر که این اعتقاد را داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شب معراج چون مرا بآسمان بردند حقتعالی بمن وحی کرد در باب محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسنین علیه السّلام و گفت ای

محمـد اگر بنـده مرا عبادت کنـد بقـدر آنکهماننـد مشگ پوسـیده بشود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جای ندهم و در تفسـیر امام حسن عسـکری فرموده است در تفسـیر ایـن آیه بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کنـد باو خطای او پس ایشان اصـحاب جهنم انـد و همیشه در آن خواهند بود حضـرت فرمود که گناهی که احاطه باو کند آنست که او را بیرون کند از دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی ما و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شـرک بخـداست و کفر بنبوت و کفر بولایت علی و خلفای او و هر یک از این ها سـیئه ایست که باو احاطه کرده اسـت یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کننـدگان باین سـیئه احاطه کننـده اصـحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسـند معتبر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه هر که انکار کند امامت امیر المؤمنین را از اصـحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که دشـمنان علی در جهنم خواهند بود ابد الآباد و هرگز بیرون نخواهد آمد و در تفسـیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که حضرت امیر فرمود که چون

روز قیامت شود منادی ندا کند از آسمان که کجا است علی برخیزم بمن گویند توئی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت شو آمرزید خدا تو را و شیعه تو را و امان بخشید تو را و ایشان را از فزع اکبر قیامت داخل بهشت شوید ایمنان ترسی بر شما نیست امروز اندوهناک نخواهید شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی علیه السّلام روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند خدا ایشان را لعنتی میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السّلام بحمران گفت که ریسمان دین حق و ولایت اهل بیت را

حق الیقین، ص: ۵۲۲

بکش میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و علی و فاطمه علیهما السّلام باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از ریسمان ولایت بدر رود از او بیزاری بجوئید هر چند از نسل علی و فاطمه علیهما السّلام باشد و در عقاب الاعمال از آن حضرت روایت کرده است که حقتعالی علی علیه السّلام را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند مؤمنست و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند

مشرکست و ایضا از آن حضرت منقولست اگر انکار حضرت امیر علیه السّلام کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم علیه السّلام مروی است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان بشخص او و نعمت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که ائمه بعد از پیغمبر ما دوازده نجیبند که ملك با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر میرود و بهره ای از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده که آزاد کرده حضرت علی بن الحسین علیه السّلام از آن حضرت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال أبو بکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است.

و ایضا روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آن حضرت از حال أبو بکر و عمر سؤال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان را داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب متفرق است و اکثر در بحار الانوار مذکور است و اما اصحاب کبائر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشد خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه البته باکثر ایشان

ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما آنکه آیا بعضـی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یـا آنکه بفضـل خـدا هیـچ یـک داخل جهنم نمیشونـد و عقاب ایشان یا در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشـر و احـادیث در این بـاب اختلاـف و ایهـام بسـیار دارد و گویـا سـبب اختلاـف و ایهـام آنست که شـیعه جرأت بر ارتکاب کبایر و معاصـی ننمایند و معتزله اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهد بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضـلال و اضـلال و شـرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سؤال نمیکنند حق

حق الیقین، ص: ۵۲۳

تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شـما را از آن تکفیر میکنیم و می آمرزیم از آن گناهان شما را و داخـل میکنیم شـما را در مـدخل و منزل نیکوئی گرامی راوی گفت یـا بن رسول اللّه پس شـفاعت از برای کی لاـزم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پـدرم از پدرش علی علیه السّـلام که گفت شـنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کـه نیسـت شـفاعت من مگر از برای اهـل کبـایر از امت من و امـا نیکوکـاران پس بایشـان راه اعتراضـی نیست و احتیـاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از

براى اهل كباير ميباشد و حال آنكه حقتعالى ميفرمايد وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى يعنى شفاعت نميكنند شفاعت كنندگان مگر از براى كسى كه پسنديده باشد و كسى كه مرتكب كباير ميشود پسنديده نيست حضرت فرمود هيچ مؤمنى نيست كه ارتكاب گناهى بكند مگر آنكه بد مى آيد او را اين فعل و پشيمان ميشود از آن و حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود كه بس است پشيمانى از براى توبه فرمود كه هر كه شاد كند او را حسنه او و آزرده كند او را گناه او پس او مؤمن است پس كسى كه پشيمان نشود از گناهى كه مرتكب او ميگردد پس او مؤمن نيست و از براى او شفاعت واجب نيست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حقتعالى ميفرمايد كه نيست در قيامت ظالمان را دوستى و نه شفيعى كه سخن او را شنوند و اطاعت او كنند راوى گفت يا رسول اللّه بچه جهت مؤمن نيست كسى كه پشيمان نشود بر گناهى كه مرتكب آن گردد حضرت فرمود زيرا كه هر كه مرتكب شود كبيره اى از گناهان را داند بعلم يقين كه او را وعيد عقاب كرده اند البته پشيمان ميشود بر آنچه كرده است و هرگاه پشيمان شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گرديد و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزيده نميشود براى آنكه مؤمن نيست و باور نكرده است عقوبت گناهى را كه مرتكب شده است و اگر ايمان بعقوبت مى داشت البته پشيمان ميشد و رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلم فرموده كه كبيره

نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر آن کسی را که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار بخداست بر حسنات و سیئات یعنی در دین داخل است و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان می شود بر آنچه مرتکب شده است بر گناهان خود چون میداند عاقبت آن را در قبر و قیامت و در تفسیر عسکری علیه السّلام مذکور است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود که ولایت علی علیه السّلام حسنه ایست که بآن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنکه باهلش میرسد از تطهیر گناهان بمحنتهای دنیا و ببعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین و محبت علی علیه السّلام و مخالفت آن حضرت سیئه

حق الیقین، ص: ۵۲۴

ایست که نفع نمیکند بآن هیچ چیز مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت و امامت علی علیه السّلام کند بچشم خود هرگز بهشت را نخواهد دید مگر در وقتی که از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی علیه السّلام میداشتی جای تو اینجا بودی و کسی که ولایت علی علیه السّلام و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نمایند دوستان

او را آتش را بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و میگویند اگر شیعه و موالی علی علیه السّلام نبودی جای تو اینجا بودی مگر آنکه اگر گناه بسیار داشته باشد او را در جهنم عذاب کنند آن قدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بیرون می آید و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی علیه السّلام فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و علی علیه السّلام و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس پس گویند باو محمد و علی علیه السّلام که تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه تو را پاک کنند از این کثافات پس او را داخل میکنند در طبقات بالای جهنم و ببعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که

در صحرای محشر بعضی از شداید بایشان میرسد به سبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه علیه السّلام بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستد که برمی چینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را برمی چیند و داخل بهشت میگردانند و بعضی گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را بشداید و نوایب که از پادشاهان بایشان میرسد و بآفتها که در دنیا به بدنهای ایشان میشود تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت می کنند تا کفاره ایشان شود و اگر گناهی بماند بمذلتی که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود و اگر بازبمانند بشدائد عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیم تر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب

میکنند و ایشان از سایر محبان ما عذابشان شدیدتر است و گناهشان عظیم تر است و این جماعت را شیعه ما نمینامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نیست شیعه ما مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود بخدا قسم که دوتای شما را در جهنم نخواهند دید بخدا قسم که یکی را نخواهند دید راوی پرسید که این در کجای قرآن است فرمود در سوره رحمن که میفرماید لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ یعنی سؤال کرده نمیشود از گناه او از شما شیعیان نه آدمی و

نه جنی راوی گفت «منکم» در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند که بود و عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوگند دو نفر شما داخل جهنم نمیشوند و اللّه یکی نیز داخل نمیشود و اللّه که شمائید اهل این آیه که مضمونش این است چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در جهنم نمییابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام که رسول خدا ص فرمود یا علی ع در روز قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریه تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان و حوریان خود در منازل خود قرار گیرید حقتعالی وحی کند بسوی مالك که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر

ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را از برای ما ما نسیمی می یابیم مالک گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالاـ کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من تو را سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و من ترا جامه دادم و باز دیگری دیگری را خطاب کند که آیا تو نمی ترسیدی و من تو را پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر تو را پنهان نداشتم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او تصدیق نماید

حق الیقین، ص: ۵۲۶

پس همه گوینـد به آنها که پس ما را از خـدا بطلبیـد که بشـما ببخشد پس آنها دعا کنند و خدا آنها را ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند پس آنها گویند بآنها که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت جائی بما بدهد ایشان را دعا کنند حقتعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و مأوائی در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب زهد

بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السّلام از جهنمیین فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را می آورند بسوی چشمه ای نزد دروازه بهشت که آن را عین الحیوه میگویند پس از آب آن چشمه برایشان میریزند بروشی که گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم از حال کسی که داخل جهنم می شود پس او را بیرون می آورند و داخل بهشت میکنند فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب می گفت میفرمود که مردی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه ذغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری که نزد دروازه بهشت است و آن را حیوان میگویند و از آن آب بر سر ایشان میریزند پس گوشت ها و موها و خون های ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر علیه السّلام مروی است که جماعتی را میسوزند در آتش تا وقتی که مانند ذغال می شوند پس شفاعت ایشان را در می یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشت های ایشان و خون های ایشان و برطرف می شود کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت می شوند پس ایشان را در بهشت جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خدایا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته می شود پس حضرت فرمود که دشمنان علی

همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از عمران منقول است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید حضرت فرمود که آیا نمیخوانند قول حقتعالی را وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ در بهشت جنتی پست تر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی پست تر از آتشی میباشد آنها با دوستان خدا در یک مسکن

حق الیقین، ص: ۵۲۷

نخواهند بود و بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلی میباشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قائم علیه السّلام ظاهر می شود پیش از کفار ابتدا به سنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام علیه السّلام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم می شوند بگناهان خود بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام باقر علیه السّلام منقولست که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردی است که او را همام می گویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مؤلف گوید که این جماعت که در این احادیث معتبر وارد شده است که از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت می شوند محتمل است که فساق شیعه در این ها داخل بوده

باشـند و ممکن است که مخصوص مستضـعفین بوده باشـد و ابن بـابویه روایت کرده است که در آنچه حضـرت امام رضا علیه السّـلام از برای مأمون نوشـته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشـت کرده اسـت و بیرون نمیکنـد از جهنـم کـافری را و حـال آنکـه او را وعیـد آتش فرمـوده است و مخلـد بـودن در آن و گناهکـاران اهـل توحیـد داخـل آتش می شونـد و بیرون می آینـد از آن و شـفاعت از برای ایشـان جـایز است و در خصال در حـدیث اعمش از حضـرت صادق علیه السّـلام نیز این را روایت کرده است و ایضا در کتاب فضایل الشـیعه از حضـرت صادق علیه السّـلام روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانه های شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شـما بسوی بهشت خواهد بود و بسـند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود که مردی شـما را دوست میـدارد و نمیدانـد که چه میگوئیـد و اعتقاد شـما را نمیدانـد خـدا او را داخل بهشـت میکند و مردی شـما را دشمن میداند و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند خدا او را داخل جهنم می کند و کلینی و عیاشـی از ابن ابی یعقوب روایت کرده اند که گفت بحضـرت صادق علیه السّلام عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار می شود تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت أبو بکر و عمر دارند و ایشان را

امانت و راستگوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و امانت و راستگوئی و وفا ندارند پس درست نشست و رو بمن آورد غضبناك و فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جائری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد امامت او گفتم آنها را دینی نیست و بر این ها عتابی نیست فرمود بلی مگر

حق الیقین، ص: ۵۲۸

نشنیدی قول حق تعالی را اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنها است که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کردند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ یعنی آنها که کافر شدند و دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی ظلمت ها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمت های کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی

را در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام جائری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بد کردار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که بدرستی که خدا شرم نمی کند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند بدرستی که خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا علیه السّلام بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا از جانب ما میکند و هر کس مظلمه او میان او و میان مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آن حضرت منقولست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعلی علیه السّلام گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع

نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند از حضرت سید الشهداء علیه السّلام که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود دست از مودت ما اهل بیت بر مدارید که هر که در روز قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم

حق الیقین، ص: ۵۲۹

بدست قدرت او است که نفع نمی بخشد بنده را اعمال او و مگر به شناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی النقی علیه السّلام که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفت یا علی علیه السّلام جناب اقدس الهی آمرزیده تو را و شیعیان تو را و دوستان دوستان شیعیان تو را و ایضا از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده است که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که حقتعالی میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و پیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که نمیخورد آتش کسی را که اعتماد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که وصف نمیکند بنده ای این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت در میان آتش کسی هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفاره گناهانش نشد روزی

او را تنگ میکند و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود.

و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است (اول) مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطها که بر او شرط کرده است و اعمال ایمان را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهداء و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد (دویم) مؤمنی میباشد که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روید گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و هر طرف که باد او را بگرداند بگردد و آن آنست که اهوال دنیا و آخرت باو میرسد و محتاج بشفاعت است و عاقبت او بخیر است.

و عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستی که حقتعالی میفرماید بر من لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در سفر سواره بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد

چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سؤال کردند فرمودند که جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی علیه السّلام در بهشت خواهد بود سجده کردم برای حقتعالی شکر او را چون سر برداشتم گفت فاطمه علیه السّلام در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی

حق الیقین، ص: ۵۳۰

چون سر برداشتم گفت حسنین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشاره المصطفی روایت کرده است از حذیفه بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمی کند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه دوست ما بر این حال باشد و لیکن تو را خبر دهم بکسی که بدتر از این مرد است و آن کسی است که نصب عداوت ما کند و پست ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او را قبول می کند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و اهل زمین های هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نخواهد گردید و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند او را خدا ببلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون

خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستی که شیعیان ما بر راه راستند و در خیرند پدرم بسیار میگفت که دوست دارد دوست آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را هر چند بد کردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را هر چند روزها روزه بدارد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که حقتعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم بترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقه هائی که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد از حریر نرم تر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر جامه های سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلهای از طلا در پا داشته باشند که بند آنها از مروارید باشد که درخشد و آن ناقه ها از نور باشد و جهاز آنها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند «لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه علی ولی اللّه».

و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق علیه السّلام و گفتم فدای تو شوم

شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما محشور خواهد بود فرمود بلی

حق الیقین، ص: ۵۳۱

گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند بسر اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر أبو بکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم که فرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آن حضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار هست اما احادیث بسیار دیگر هست معارض این احادیث که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوی تشیع میکند بهمین که قائل باشد بمحبت ما اهل بیت و اللّٰه که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راستگوئی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز پس جابر گفت یا بن رسول

اللّه من احـدی از شیعه شـما را بـاین صـفات نمی بینم حضـرت فرمود ای جـابر براههای باطل مرو بس است مرد را که بگوید دوست میـدارم علی را و او را امام میـدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سلّم را و حال آنکه حضـرت رسول بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سـنت او نکند آن محبت باو فائده نخواهد بخشید پس از خـدا بترسـید و عمل کنیـد از برای تحصـیل ثوابها که نزد خـداست میان خـدا و میان احـدی از خلق او خویشـی نیسـت محبوبترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسـی است که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خـدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او با ما برات بیزاری از آتش جهنم نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خدا است او ولی ما است و هر که عاصـی خداست دشمن ما است بولایت ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکـاری و عمـل در خصال از حضـرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که نیست شـیعه مگر کسـی که عفیف باشـد شکم و فرج او از حرام و شدیـد باشد اجتهاد و سـعی او در عمل و اطاعت را خالص گرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشـته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها شیعه جعفرند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و متوجه

قبرستان

حق اليقين، ص: ۵۳۲

شد جماعتی باو ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و گفت چرا نمی بینم من بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زردرویانند از بیداری شب کور شده چشمهای ایشان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر علیه السّلام منقولست که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرایر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما و لیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینهایند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کبایری که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که از حضرت کاظم علیه السّلام پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی

گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بـدر میبرد حضـرت رسول فرمود که زناکننـده در وقتی که زنا میکنـد مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکنـد مؤمن نیست و ایضـا بسـند صـحیح از عبـد اللّه بن سـنان روایت کرده است که از حضـرت صـادق علیه السّلام پرسیدم کسی که مرتکب کبیره ای از کبایر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بدر میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره ای از کبـایر را و آن را حلال دانـد بیرون میبرد او را از دین اسـلام و عـذاب میکننـد او را شدیـدترین عـذابها و اگر معـترف باشـد بـآنکه آن گنـاهست کـه کرده اسـت و بر آن حـال بمیرد او را از ایمـان بیرون میـبرد و از اسـلام بیرون نمیـبرد و عذابش سبکتر از عذاب مرد اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که سه خصـلت است که در هر که باشـد آن منافق است هر چنـد نماز و روزه کنـد و دعوی اسـلام کنـد کسـی که چون او را برای امری امین کننـد خیانت کنـد و چون سـخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند.

بدان که احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب

معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این اختلافات و

ایهامات مصالح بسیار است و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجاء و پیوسته متردد میان خوف و رجاء بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان این است و رجاء غالب منتهی میشود باغترار و ایمن بودن از عذاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی بناامید شدن از رحمت خداوند کریم است و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلقند دوای هر دردی را بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بآیات خوف و به آنکه پروردگار تو فرموده است ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت تو را بپروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده ای و تفکر کنی در آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعاء روز جزایند میکنی تفکر کنی که اگر باعث ایمنی میگردد چرا آن شفعاء خود در شبها و روزها از خوف حقتعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جهان سوز از سینه حقیقت دفینه برمی کشیده اند و نهرها از آب دیده های حق بین بر رخسار مبارک جاری میکرده اند و ایضا شفاعت فرع ایمانست و ایمان نوع یقینی است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است و ایضا چه میدانی که ایمان ناقص بوساوس شیطانی برطرف نخواهد شد و

طاعات و عبادات الهی حصارهایند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطانی مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر چفتها و قفلهای آن صندوق و آن حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق سیئه پاسبانان آن صندوقند و دزد ایمان که شیطانست در کمین تو نشسته است که اگر رخنه ای بیابد خود را بدرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی برباید یا بآتش شک و دود شبهه همه را باطل گرداند و تو یک یک از پاسبانان را بدر میکنی که این ها ضرور نیست و قفلها و دربندها را میگشائی که شفاعت شفیعان مرا کافی است و بخواب غفلت رفته ای و مست شهوات و لذات فانیه گردیده ای و وسواس خناس را در سینه خود جای داده و ملائکه رحمت را که خازن دینند از خود رمانده ای و دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطانند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز یاور ایشان میگردند وقتی خبر میشوی و از خواب غفلت و مستی و جهالت بیدار و هوشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه

حق الیقین، ص: ۵۳۴

توبه مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً گوئی فائده نکند و شفعاء تو همه خصماء تو باشند و آرزوهای باطل تو همه برطرف شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمری نداشته باشی «نعوذ باللّه من

ذلك و هو الخسران المبين» پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو خواهد ماند حضرت صادق علیه السّلام فرموده است که حقتعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حقتعالی که رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا یعنی پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده ای حضرت فرمود این را برای این میگفتند که میدانستند که بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکند و ایضا آیات و اخباری که دلالت میکند بر آنکه مؤمن یا شیعه بجهنم نمیروند چگونه بآنها مغرور میشوند و حال آنکه مؤمن و شیعه و محب منعی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء اللّه مذکور خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث بچه معنی وارد شده است و آن معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیانکاری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است و حرمان از الطاف خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی است که تو را باعث بر عمل میشود و ز اجر از مناهی میگردد آن بهترین احوال است و اگر خوفی است که مورد سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی را در دعاء و در عمل سست

گرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر تو را چنین حالتی عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجاء تفکر نمائی و در وقت احتضار و نزدیک بآن غلبه رجاء بر خوف بهتر است.

فصل نوزدهم در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها

بدان که خلاف است در معنی ایمان و اجرای آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن در این باب آنست که ایمان یا از افعال قلوب است و بس یا از افعال جوارح است و بس یا از هر دو است اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیری از شیعه امامیه و خواجه نصیر در فصول بآن قائل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بستن قلب است بر آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن امر کسی است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و

حق الیقین، ص: ۵۳۵

معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیقت محمد صلی اللّه علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است

چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمـد بسوی ایشان آیات ما بیناکننـده انکار کردند و گفتند این جادوئیست هویدا پس فرموده است وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بود بآنها نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان آنچه را که میدانسـتند کافر شدند بآن پس باید تصدیق قلبی مشـروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانچه مشروط است بآنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قـاذورات و امثـال آن چنـانکه دانستی بـا آنکه گوئیم مراد از تصـدیق آنست که بـاور دارد و دین خود قرار دهـد و عازم بر اظهار آن باشـد در غیر حالت ضـرورت و اگر دویم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشـهادتین تنها و آن مذهـب کرامیه است از سنیان که می گویند هر که شهادتین را بگوید مؤمن است هر چند در دل انکار کند دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجمـاع امـامیه و قول حق تعـالی که گفتنـد اعراب که مـا ایمـان آورده ایم بگو یا محمـد صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم که ایمان نیاورده ایـد و لیکن بگوئید مسـلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شـما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مسـتحبه همه و این مذهب خوارج است و قاضـی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قائل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و آن مذهب ابو علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است

و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی از آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل بارکان و اعضاء و جوارح و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید باین قائل شده است بآنکه عبارت است از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس در این باب هفت مذهب است و سه مذهب است که

حق الیقین، ص: ۵۳۶

علمای امامیه بآن قائل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز می کند و جمع میان آنها بیکی از چند وجه میتوان کرد:

وجه اول آنکه قائل شویم بآنکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند (اول) عقاید حقه است یا ترک کبایر و فعل فرایض که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و زکاه و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود (دویم) عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود (سیم) یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک

محرمات و مکروهات (چهارم) محض عقاید ضروریه با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها با عدم تقیه چنانچه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکنند چنانچه از حضرت امام رضا علیه السّلام منقولست که اصحاب کبایر نه مؤمننند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلاه کافر است و مانع الزکاه و تارک حج کافرند و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و آنکه روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باز عود میکند و ثمره ای که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت و عقوبت و عذابست در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبیره گناهان صغیره او مکفر است و مغفور است بنص قرآن (دویم) عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانچه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربانست و حشر با صدیقان یا تضاعف مثوبات و رفع درجات (سیم) عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در صفات مؤمن و صفات شیعیان آیات سوره مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان

مخصوص انبیاء و اوصیاء است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین به امیر المؤمنین علیه السّلام و ائمه طاهرین شده است و در تفسیر قول حق تعالی وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ یعنی ایمان نمی آوردند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب اقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز

حق الیقین، ص: ۵۳۷

برگردانیدن انگشتر از انگشت بانگشت و ثمره ایمان آنها است که از برای انبیاء و اوصیاء وارد شده است از درجات کمال و قرب نزد خدا و شفاعت کبری و الهامات حقتعالی و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است (چهارم) محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره ای که بر آن مترتب میشود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشته شدن یا سنگسار کردن یا تعزیر گردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح است فی الجمله گو بدرجه قبول نرسد و او را از عذاب نجات دهد گو مستحق ثواب نباشد یا باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود گو در برزخ و قیامت عقوبت ها بر او وارد شود بنا بر خلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه

ایمان را بر این معنی اطلاق کرده اند یا باقرار ظاهری یا بشـرط عدم انکار از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقـدیر مشـروط است بآنکه فعلی که موجب ارتـداد او باشـد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمانست داخلنـد جمیع فرق ارباب مـذاهب باطله از کفار و منافقین و مشـرکین و سـنیان و سایر فرق شـیعه از زیـدیه و فطحیه و واقفیه و کیسـانیه و ناووسـیه و هر که غیر شـیعه اثناعشـریه است زیرا که ایشـان مخلـد در جهنم انـد چنـانچه سابقا مـذکور شـد (پنجم) آنست که تکلم بشـهادتین بکند و انکار امری که ضـروری دین اسـلام است ظاهرا نکند و فعلی که مسـتلزم اسـتخفاف بدین اسـلام باشد از او صادر نشود و اگر چه در دل اعتقاد باینها نداشـته باشد و هر چند اعتقاد بهمه ائمه نداشـته باشد و اظهار آن هم نکنـد و ثمره این ایمـان بنـا بر مشـهور آنست که جـان و مـالش محفوظ باشـد و او را نکاح توان کرد و مسـتحق میراث مسـلمانان باشد و سایر احکام ظاهره مسـلمانان جاری باشد بنا بر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ای ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثـل سـایر کفـار است بلکه از بعضـی از آنها بـدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخلنـد و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار میتواند شد و در هر مقام مناسب آن مقام بر یکی از آن معانی محمول خواهد شد.

وجه دویم آنست که ایمان عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال و باین

وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتواند شد اما بدون انضمام با وجه اول چندان فائده نمی بخشد.

وجه سیم آنست که ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که

حق الیقین، ص: ۵۳۸

دلالت بر دخول اعمال باشتراط اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر این مراتب است و اکثر علمای امامیه بر این وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نزدیک است بوجه ثانی اما حمل بر وجه اول انسب و الیق است.

وجه چهارم آنست که گوئیم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار دارد و هر مرتبه ای از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه ای نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید شیری متوجه است و باین خانه می آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتناء نمی کند و اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر باو بیشتر میرسد و قراین بیشتر بر او ظاهر میگردد خوف و هراس او بیشتر ظاهر میشود و بتدبیر دفع او بیشتر بر می آید تا آنکه بحدی میرسد که شیر را از دور می بیند در این وقت بی تابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند و همچنین در مراتب ایمان

بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش باموری که موجب ثواب است و حذرش از اموری که موجب عقاب است زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد آثار و ایمانند چنان که از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزوها درست نمیشود ایمان آنست که صاف و خالص باشد در دل و اعمال آن تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند.

بدان که حیات بدنی آدمی چنانچه بقلب است حیات روحانی و ایمان نیز بقلب است چنانچه بینائی و شنوائی ظاهری بگوش و چشم سر است بینائی و شنوائی روحانی آدمی به چشم و گوش دل است و کسی که حیات ایمان ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانکه حقتعالی در حق کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که دیده های سر ایشان کور نیست و لیکن دیده های دلهائی که در سینه های ایشانست کور است و این بسبب آنست که حیات عبارت از امری است که منشأ علم و قدرت باشد و آثار بر آن مرتب شود و حیات ظاهری منشأ علوم محسوسه میشود که در دو روزه دنیای فانی بکار او آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الآباد باقی است و آثارش معنوی است و موجب معرفت و قرب الهی است و چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش

حق الیقین، ص: ۵۳۹

میرسد و اشیاء را بنور خدائی میبیند که «المؤمن ینظر بنور اللّه إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ

لِلْمُتَوَسِّمِينَ» و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است و در میان مقربان حقتعالی ممتاز است و این بمنزله خانه ای است که روزنها دارد از قوی و مشاعر چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود هر چند آن چراغ افروخته تر و پرنورتر میشود انوار و آثارش از روزنها و درها بیشتر ظاهر می گردد.

و بدان که قلب را بر هر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدان که حیات بدن آدمی بروح حیوانی است و روح حیوانی بخار لطفی است که حاملش خون است و منبعش قلب است و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضاء و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف است بر بدن و آلات آن و باین جهت با آنکه از عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند اولا بچیزی که باعث حیات بدن است و منشأ ادراکات جزئیه است که روح حیوانی است تعلق میگیرد و چون منبع آن قلب است بقلب زیاده از اعضای دیگر تعلق میگیرد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضاء و جوارح سرایت میکند و چندان که آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانچه روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر

بهم میرسد قوت اعضاء و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه ای که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بیشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان می شود و قسام حقیقی و بخشنده روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک از آنها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریای نامتناهی پیوسته جاری است اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل گرداند و خس و خاشاک مواد جسمانی را که از اختلاط بدنی بهم میرسد و گل ولای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها زایل گرداند تا آنها را عین الحیوه جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتأیید حقتعالی جاری گرداند چنانکه از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر

حق الیقین، ص: ۵۴۰

فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام بدن خبیث است.

و از حضرت باقر علیه السّلام منقولست که دلها بر سه قسمند (یکدل) سرنگون است و هیچ خیر در آنجا نمیکند و آن دل کافر است و (یکدل) آنست که خیر و شر هر دو در آن می آید هر یک قوی تر است بر دل غالب میگردد و

(یکدلیست) که گشاده است و در آن چراغی از نور الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع است و هرگز نورش بر طرف نمیشود و آن دل مؤمن است.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که منزله قلب از بدن آدمی بمنزله امام است بسایر خلق نمی بینی که جمیع اعضاء و جوارح بدن لشکرهای دلند و همه از جانب او متحرکند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده کند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام بمنزله جان عالم است و باین نحو میباید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر او است که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل او است که امور آخرت خود را بآنها میبیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غائبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها می بیند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهه ها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شده میل به آن میکند و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که پدرم میفرمود هیچ چیز دل را فاسد نمی گرداند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه نمیشود تا وقتی که

گناه بر آن غالب میشود و آن را سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضا از آن حضرت منقولست که حقتعالی بحضرت موسی علیه السّلام وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگین دلی است و از حضرت امیر علیه السّلام منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب قساوت قلب و قساوت نمیباشد مگر به بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امری است قلبی و از اعمال دلست و مراتب مختلفه دارد و بهر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار متواتره میتوان کرد

حق الیقین، ص: ۵۴۱

و در این مقام بیان چند معنی ضرور است اول آنکه خلاف است که ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارت از یقین بعقاید ایمانیست و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزء ایمان میدانند معلوم است که بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را عقاید بحت میدانند میگویند که قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخباری که دلالت بزیادتی و نقصان میکنند تأویل میکنند که مراد بزیادتی کمال ایمان و بنقصان کمال آنست و بنا بر تحقیقی که سابقا مذکور شد

میتواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانچه حقتعالی در قصه ابراهیم علیه السّلام گفته است که سؤال کرد از حقتعالی که پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مرده ها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم و لیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاد میگردد ایمان ایشان و باز فرموده است زیاد شد ایشان را ایمان با ایمان ایشان و از این باب دلایل در آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه (ع) نیست و حضرت امیر علیه السّلام فرمود که اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است که این معنی مخصوص آن حضرت است و امثال او و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که روزی جناب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کرد بسوی جوانی که او را حارثه بن مالك میگفتند دید که سرش از بسیاری بی خوابی بزیر می آید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته است و چشمهایش در سرش فرو رفته است از او پرسید که بر چه حال صبح کرده ای و چه حال داری گفت صبح کرده ام با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من آنست که مرا پیوسته محزون و

غمگین و شبها مرا بیدار میدارد و در روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیا است مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه ای رسیده است که گویا میبینم عرش خداوند کریم را که برای حساب نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند ایشان در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه

حق الیقین، ص: ۵۴۲

و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش من است پس حضرت باصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حال که داری ثابت باش گفت دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا نمود بعد از چند روز دیگر حضرت او را بجهاد فرستاد بجانب مؤته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخباری که دلالت میکند بر این مطلب بسیار است.

(دویم) در بیان اجزاء ایمان قلبی است خواجه نصیر در قواعد العقائد گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق پیغمبری پیغمبران و تصدیق بامامت ائمه علیهم السّلام بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب

کفر است مگر آنکه آن را داخل تصدیق نبوت دانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است همچنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از این جهت کفر میدانند و حق این است که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجب است و انکار بآن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سرّه فرموده است که معارفی که بآنها ایمان حاصل میشود پنج اصل است:

(اصل اول) معرفت حق جل و علا است و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است به آنکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدی است و واجب الوجود بالذاتست یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم او است بی آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از آنچه لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیه بقاء گفته اند علامه در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرت است و علم و حیات و اراده و کرامت و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق.

(دویم) تصدیق بعدل و حکمت خدا است و عدل آنست که ظلم نمی کند و

امری که عقلاـ قبیح است از او صادر نمیشود و اخلال نمی کند بوعده خود در اموری که بخود واجب گردانیده است و حکمت آنست که فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط

حق الیقین، ص: ۵۴۳

بحکمت است.

(سیم) تصدیق بنبوت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم است و بجمیع آنچه آن حضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آن حضرت آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم آنها تفصیلا واجب است علم بتفاصیل آنچه آن حضرت آورده از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه خبر داده است بآن از احوال مبدأ و معاد مثل تکلیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامه های اعمال و سایر اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله خبر داده است بآنها آیا تصدیق بتفصیل آنها معتبر است در تحقیق ایمان جمعی از علماء تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر است در تحقیق ایمان پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بآن خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق بآن نماید مؤمنست هر چند هنوز بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد و مؤید اینست

آنکه اکثر مردم را در صدر اول علم باین تفاصیل نبود بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار این است هم چنانکه مشاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از مکملات ایمانست و گاه هست که واجب میشود علم آنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری از شبهه های گمراه کنندگان و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سبب دیگر است از برای وجوب آن نه از این جهت که ایمان موقوف است بر آن و آیا معتبر است در تحقیق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی از علماء ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد.

مؤلف گوید اگر چه ظاهرش آنست که در حکم بایمان کسی که غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا و بسائر ما جاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرط است که منکر ضروری از ضروریات

حق الیقین، ص: ۵۴۴

دین اسلام نشود زیرا کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل

نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج بیت اللّه و اگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از القای باو اگر قبول نکرد مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این ان شاء اللّه مذکور خواهد شد پس گفته است.

(چهارم) تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و این اصل مخصوص فرقه امامیه است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرطست که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم به امامت ایشان همین است و اما تصدیق بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان به نص خدا منصوبند نه باختیار مردم و آنکه حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بآنچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم ایشان از رأی و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است با نفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حقتعالی بر ایشان فایز می شد یا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان می گردید همچنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هر چیز را بآن

محتاج میشدنـد ملك بایشان القاء میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش می شـد و آنکه هیـچ عصـری خالی از یکی از ایشان نمیباشـد و الا زمین با اهلش فرو رونـد و آنکه بتمام شـدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی علیه السّلام است و او زنـده است و چون از جانب خـدا مرخص شود ظاهر خواهـد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یـا اعتقـاد به امـامت ایشـان و وجوب اطـاعت ایشـان کـافی است آن دو وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاری است و میتوان ترجیـح داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکنـد دلالت بر جمیع اینها میکنـد خصوصا عصـمت ایشـان که بعقل و نقل هر دو ثابت شـده است و بعیـد نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت همچنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه بوده اند از شـیعیان اعتقاد بعصـمت ایشان نداشـته اند بلکه ایشـان را از علمـای نیکوکـار میدانسـته انـد چنـانچه از رجـال کشـی ظـاهر میشود و مع ذلـك ائمه (ع) حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و آیا کافی است هر شخصی را که

حق الیقین، ص: ۵۴۵

امامان گذشـته را تا امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه را نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسـیاری از کتب و احـادیث در رجال روایات هست که دلالت میکنـد بر این و وجوب اعتقاد بـدوازده امام نسـبت بجمعی است که بعـد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت.

مؤلف گوید که

حکم عامی که شیخ زین الدین فرموده اند در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافی است بی وجه است زیرا که بسیاری از صفات ائمه هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه (ع) آن را فرموده اند و این نیز ضروری دین امامیه است که آنچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیگری چگونه اثبات میکنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول است و آدمی را از اسلام بیرون میبرد همچنین انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و آدمی را از تشیع بیرون میبرد پس کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود لهذا وارد شده است که شیعه ما نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه علیه السّلام و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه امام قائم زنده است و ظاهر خواهد شد و آنکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمیباشد و آنکه عالمند بجمیع علوم که امت بآنها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علماء و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن

گفتن ملك با ايشان و نزول ملائكه و روح در شب قدر بر ايشان و بردن جسد آنها بعد از موت بآسمان و امثال اينها و آنچه فرموده است كه از احاديث ظاهر ميشود كه بعضى از اصحاب ائمه به عصمت ايشان قائل نبوده اند اولا ممكن است كه در آن وقت ضرورى دين نشده باشد و ايضا اگر آنها را ميگويد كه در باب جماعتى وارد شده است كه اجماع صحابه بر جلالت ايشان شده است مثل زراره و ابو بصير علماء آنها را اكثر تأويل كرده اند و قدح در سندهاى آنها كرده اند و اگر صحيح باشد چون معصوم نيستند ممكن است كه لغزشى باشد كه از ايشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گرديده باشد و اگر آنها را ميگويد كه در حق غير امثال اين جماعت وارد شده است ايمان و عدالت ايشان ممنوع است و ائمه (ع)

حق اليقين، ص: ۵۴۶

با نيك و بد مردم از براى مصالح ضروريه سلوك نيكو ميكرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد فقير در آنجا تفصيل است بآنكه اگر امامت دوازده امام را با بعضى از ائمه بعد را از معصوم شنيده است يا بسند متواتر باو رسيده است واجب است كه اعتقاد كند و الا اعتقاد بائمه بعد بر او لازم نخواهد بود و در قبر سؤال كردن از فاطمه بنت اسد از امامت حضرت امير عليه السّلام محمول بر اينست پس فرموده است.

(پنجم) اعتقاد بمعاد جسمانى است و اتفاق كرده اند مسلمانان بر اثبات آن و از ضروريات دين اسلام است و فلاسفه انكار آن كرده اند و بمعاد روحانى قائل

شـده انـد پس بعـد از ذکر بعضـی از تحقیقات که سابقا مـذکور شـد گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلایل سـمعیه بر آن دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس شـکی نیست در آنکه واجب است تصـدیق به آنها اجمالا برای آنکه امت اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آن ها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود و اما تصدیق به تفاصـیل آن ها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صـراط بچه صـفت خواهـد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصـیلی که باخبار و احـادیث رسـیده است پس ظـاهر آنست که جهـل بآنهـا باعث قـدح بایمان نباشـد و هم چنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسـمان و امثال آنها سـیم در معنی اسـلام است و در اسـلام خلاف است بعضـی را اعتقاد آنست که اسـلام و ایمان هر دو بیک معنی اند و بعضی گفته اند اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسـلام و این در دنیـا نفع میبخشـد و در آخرت نفع نمی بخشـد تـا ایمـان بجمیع عقایـد حقه امـامیه نیـاورد که عمـده آنها اقرار بامامت ائمه اثنی عشـر است و بعضـی گفته انـد اظهار کلمتین است گو به آنها هم اعتقاد نداشـته باشـد پس منافقان نیز در این داخلند و احکام ظاهری اسلام بر ایشان جاری میشود و بر اکثر معانی که سابقا مذکور

شد نیز اسلام را اطلاق میکنند حتی آنکه بر آن معنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمراتشان آنها است که در معنی ایمان مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است.

چهارم خلافست در آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن قوی کافی است و ایضا خلاف است در آنکه آیا میباید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن

حق الیقین، ص: ۵۴۷

جایز است و این دو خلاف نزدیکند بیکدیگر و ظاهر کلام علامه و اکثر علماء آنست که بدلیل و برهان میباید حاصل شود بلکه بعضی دعوای اجماع در آن کرده اند و استدلال کرده اند بآیات و احادیث بسیار که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضا در بسیاری آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی فرموده است نیستند مؤمنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او پس ارتیاب و شک نکرده اند و خواجه نصیر در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قائلان اکتفاء بظن و تقلید استدلال کرده اند باینکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفاء باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندک تشکیکی

متزلزل میشونـد و دور نیست که این جماعت نیز داخل مستضـعفین و اهل اعراف و مرجون لامر اللّه بوده باشـند و بعضـی گفته انـد ضـرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بـدلایل تفصـیلیه بداننـد و ترتیب اشـکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شـبهات کفـار و مخالفـان قـادر باشـند بلکه واجب کفـائی است که در میـان مؤمنان جمعی باشـند از علماء که دفع و رفع شـبهه کفار و مخالفان تواننـد کرد و در ایمان اکثر خلق بس است که بـدلایل اجمالیه اصول دین را بداننـد چنانچه حق تعالی در قرآن دلایل وجود صـانع و توحیـد و سـایر اصول دین را باین نحو القا فرموده- مرویست که حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم از اعرابی پرسـید که خـدا را چگونه شـناخته و بچه دلیل دانسـته ای گفت پشـکل شتر را در راهی که می بینم اسـتدلال میکنم که شتری از این راه رفته و پی پـا را که می بینم میـدانم که آدمی از اینجـا عبور کرده است یا این سـتاره های روشن و زمین با این دریاها و کوهها دلالت نمیکنـد بر خداونـد خبیر حضـرت فرمود بر شـما باد بـدین اعرابی و این مـذهب در نهایت قوت است و کسـی که رجوع میکنـد بآثـار سـلف و اخبـار صـدر اسـلام میدانـد که هر که را مسـلمان میکردنـد او را تکلیف باظهـار عقاید میکردنـد و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودنـد و ایشان را بعبادات و طاعات امر مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشـد باستماع آیات و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که ماده تشکیک و تعطیل است ایشان را

نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علماء که اکثر عمر خود را صرف شکوك و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهرتر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان در آن علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است

حق الیقین، ص: ۵۴۸

از ایشان کمتر مشاهده می شود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پنجم خلاف است در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر باشد آیا ممکن است که کافر باشد یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن است که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از آیات دلالت بر این میکند چنانکه فرموده است آنها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاد کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایشانند گمراهان و ایضا فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را که کتاب بایشان داده شده است بر میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلى لَهُمْ و باز فرموده است یا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكَمْ عَنْ دِينِهِ- الخ و از این باب آیات بسیار است و نسبت بسید مرتضی و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان بمحض ظن بوده است و بمرتبه یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان با وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی هم چنانکه حق تعالی در شأن بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهانهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد در اصل کافر بوده باشد و اما به حسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد نزد خدا و بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتك حرمت شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که قواعد الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت باین امور نکند چنین گفته اند بعضی از محققین متأخرین از جانب سید مرتضی و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تأویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه ای نیست در آنکه زوالش ممکن است

و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که از بعضی براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته

حق الیقین، ص: ۵۴۹

باشد زایل گردد بطریان ضد آن که شک باشد با ظن به نقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بمحرمات الهی جواب گوئیم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل بر آنست که بآن یقین متصف نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کاملی بوده باشد که مخصوص مقربانست که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور این افعال از او محال است و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قائم شده باشد هم زوال آن بشبهه و هم صدور آن فعل هر دو از او ممکن است چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانیست که مستقر و ثابت است کوهها زایل میشود و آن زایل نمیشود و دیگر ایمانی است که بودیعه و عاریه سپرده اند که اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و

کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده که بخدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم که چرا چنین می تواند بود که مردی نزد خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد و نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمودند خدا عادل است و نخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت باشد ایمان او نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عزّ و جلّ بعد از آن از ایمان بسوی کفر پس گفتم مردی کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود که بدرستی که خدا خلق کرده است همه مردم را بر فطرتی که مجبول گردانیده است ایشان را بآن نمیدانند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردمان را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را نکرد.

مؤلف گوید که گویا مراد بفطرت آنست که قابل کفر و ایمان هر دو بودند و حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامه براهین و حجج و هیچ کس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در هدایت و

اقامت حجت لیکن بعضی

حق الیقین، ص: ۵۵۰

مستحق هدایت خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند و اینها مؤید ایمان او میگردند و بعضی که بسوء اختیار و اعمال خود مستحق آن هدایت نگردیده اند کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و محبوبتر بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله باین شد و محتملست که مراد از دو فقره آخر حدیث آن باشد که بعضی بآن هدایت عامه یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین است و معنی اول با بسیاری از اخبار موافق است و ایضا بسند صحیح از حضرت باقر علیه السّلام مرویست که حقتعالی آفریده است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و ببعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت باقر علیه السّلام منقولست که بنده ای هست که در صبح و شام کافر است و بنده ای هست که در صبح کافر است و در شام مؤمن و گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب می کنند و ایشان را معارین مینامند و ایضا از عیسی قمی منقولست که گفت من در دولت سرای حضرت صادق علیه السّلام نشسته بودم و حضرت امام موسی علیه السّلام کودکی بود و بره ای با خود داشت و بازی می کرد با او من

بآن حضرت گفتم که ای کودک نمی بینی که پدرت با ما چه می کند ما را امر می کند بچیزی که بعد از آن نهی می کند قبل از این ما را امر کرد که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر می کند که او را لعنت کنیم حضرت در آن کودکی فرمود که خلق کرده است خداوند خلقی را برای ایمان که هرگز زایل نمیگردد و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است در این میان که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب می کند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتم آن سؤال و جواب را بآن حضرت عرض کردم فرمود که او چشمه علم نبوت و پیغمبریست و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که حقتعالی مجبول گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و برنمی گردند و مجبول کرده است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را بر ایمان که هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده است و اگر دعا و الحاح بکند در دعاء بر ایمان خواهد بود و بسند معتبر روایت کرده است که آن حضرت فرمود بدرستی که حسرت و ندامت و ویل تمام ویل و عذاب برای کسی است که منتفع نشود به آنچه دیده و دانسته است و عمل

حق الیقین، ص: ۵۵۱

نکند

بعلم خـود بمقتضـای دین خود و ندانـد قـدر دین خود را و نفع و ضـرر آن را پرسـیدند بچه چیز میتوان دانست که کی نجـات خواهـد یافت از این جماعت که دعوای تشـیع می کننـد فرمود که هر که کردارش موافق گفتارش باشد پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که فعلش با قولش موافق نباشد دین او عاریه است و باو امانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حقتعالی خلق کرده است دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان حقتعالی اگر خواهد بشوراند آنچه در آن پنهان است از ایمان و ظـاهر و نـامی گردانـد میریزد بر آن بـاران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننـده آن و دهقان آن پروردگار عالمیـانست و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضـطرب میباشـد در سـینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر او بسـته شود و در آن وقت قرار میگیرد از تزلزل و از اضـطراب بیرون می آید چنانچه خدا فرموده وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ و در قرائت اهل بیت (ع) چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میشود دل او از شک و شبهه و اضطراب.

مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق آنست که اگر ایمان به مرتبه یقین کامل برسـد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حـد نادر است و آن مخصوص انبیاء و اوصیاء و اکمل مؤمنان است چنانچه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است

و تکلیف عـامه خلق به آن حرج است بلکه از قبیـل تکلیف بمحالست ظاهرش آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بـآن مطمئن گردد کافی باشـد در زوال مثل این ایمان شک نیست که ممکن است و درجات ایمان بسـیار است چنانچه دانستی در بعضـی ممکن است که زایـل گردد بشـک بلکه بانکار برگردد و آن ایمان بمعاد است و در بعضـی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضـی ممکن است زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول اللّه داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار میکردند انکار مانند أبو جهل و احزاب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضـرت امیر علیه السّـلام را در روز غـدیر و مواطن بسـیار دیگر شـنیدند و از برای حب دنیـا انکـار کردنـد پس تقـدیر اشتراط یقین و جزم در ایمـان شـکی نیست در آنکه مشـروط است بعـدم انکار ظاهری چنانکه حقتعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسـهای ایشان یقین بآن داشت پس ممکن است ارتداد بکفر و زوال ایمان یا بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مثل سجده بت یا قتل پیغمبر یا امام و القاء مصحف در قاذورات و

حق الیقین، ص: ۵۵۲

استخفاف بکعبه و امثال آن.

ششم در بیان معنی کفر و ارتـداد است بدان که اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمانست از کسـی که شأنش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و

ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمانی خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر باخلال بیکی از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروط است بآنکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنی عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه یا سجده بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانچه شیخ شهید و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش را بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن بآفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم را در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف به

آن- و اما حكم مرتد مشهور ميان علماء آنست كه مرتد بر دو قسم است فطرى و ملى فطرى آنست كه متولد در اسلام باشد به آنكه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام يكى از پدر و مادر او و حكم او آنست كه اسلام او مقبول نيست اگر توبه كند و كشتن او لازم است و زنش از او جدا ميشود و عده وفات ميدارد و مالش را ميان وارثان او قسمت ميكنند اين حكم اوست ظاهرا و در اين خلافى نيست ميان جمعى كه ارتداد را دو نوع ميدانند اما خلاف است در آنكه ميان او و خدا آيا توبه او مقبول هست يا نه اكثر را اعتقاد آنست كه توبه اش مقبولست زيرا كه شكى نيست كه او مكلف باسلام است و هرگاه توبه او صحيح نباشد تكليف او بتوبه تكليف بمحال خواهد بود پس بنابراين اگر كسى مطلع نشود بر ارتداد او يا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش ميان او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او

حق اليقين، ص: ۵۵۳

صحيح است اما مال او وزن او باو برنمى گردد اما بعد از عده گفته اند كه ميتواند آن را بعقد ديگر خواست و بعضى گفته اند در اثناى عده نيز مى توان خواست و اين مسأله خالى از اشكال نيست و بعضى گفته اند ميان او و ميان خدا نيز توبه اش مقبول نيست و هميشه در جهنم خواهد بود و اين محالى است كه خود بر خود لازم آورده است- و ملى آنست كه بر كفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود اين را

موافق مشهور جبر بر توبه می کنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت تکلیف توبه او خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهند که برگردد او را میزند و جبر میکنند و بعد از آنکه مأیوس شوند او را میکشند و این احکام در باب مردانست و زنان را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند و نمی کشند و هر چند مسلمان زاده باشند و در وقت هر نماز او را میزننـد که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قائل شده که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند قبول میکنند و الا او را میکشند و اکثر سنیان باین قائلند خالی از قوتی نیست- و بدان که علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند آنها را و متفرقا در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین اسلام است پس ضرور است که در این مقام بعضی مذکور شود بدان که ضروری دین امری را گویند که وضوحش در آن دین بمرتبه ای رسیده باشد که هر که در آن دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه به آن دین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد

رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها برکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز در طهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکاه فی الجمله و روزه ماه رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع کردن در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت اللّه و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملا اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد

حق الیقین، ص: ۵۵۴

فی الجمله بنا بر احتمالی و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدیق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راستگوئی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور نه بوزه و شرابهائی که از غیر انگور می گیرند حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری دین شیعه باشد

و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمه ها و خاله ها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود قرض فی الجمله بنا بر احتمال و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بیجهت با مسلمانان و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام و جواب آن بنا بر احتمال اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلقا صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی و آنکه تصدیق و خیرات بمیت نفع میبخشد بنا بر اظهر و آنکه روزه مجملا ـ رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق باعث تفریق می شود و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب و مرجوحیت وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راهزنی مسلمانان و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجزه بودن آن بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان و لهذا خوارج و نواصب کافرند که

انکار ضـروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها از اموری که متواتر و معلوم باشـد نزد عـامه مسـلمانان و سابقا مـذکور شـد که بعضـی از امور هست که نزد شـیعه امامیه ضـروری است و نزد سایر مسـلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنی عشر و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشـان از جانب حق تعالی و حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهـد شـد و بر ادیان باطله غالب خواهـد گردیـد و وجوب بیزاری از أبو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوی امامت و خلافت بنا حق کرده اند بلکه خلفای اسماعیلیه و ائمه

متأخرین زیـدیه که صـریحا دعوای امامت کرده اند و بیزاری و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شـمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سـعد و سـنان بن انس و هر که با حضـرت امیر و حضرت حسین جنگ کرده است و توبه او معلوم نشده است و تبری از جمیع ایشـان عموما و اعتقاد بخوبی سـلمان و ابو ذر و مقـداد و عمار خصوصا خواص ائمه عموما و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح کشـیدن پاها در وضوء و رجحان از بالا بپائین شستن اعضاء وضو بنا بر اظهر و

عـدم اسـتحباب دست بسـتن و آمین گفتن در نماز و عدم اسـتحباب «الصـلاه خیر من النوم» در اذان و برجحان جلسه استراحت بعد از سـجده دویم بر احتمالی و اسـتحباب سـجده شـکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و ائمه و تعظیم و تعمیر آنهـا بلکه اسـتحباب زیـارت قبور صالحـان از شـیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ و سایر سـباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و مانند اینها بنا بر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم بالف ذکر بحریر بر احتمالی بلکه عـدم قول بجبر مطلقا و عـدم ساقط شدن عبادات و این را از جمله ضـروریات دین اسـلام میتوان شـمرد مجملا هر چه ظهورش در دین و ایمان و مـذهب اثنا عشـر بمرتبه رسـیده باشد که هر که در این دین داخل باشد آن را داند از ضروریـات دین ایمـان خواهـد بود و انکار آن مسـتلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علماء تصـریح باین نیست امـا از دلیـل ایشـان بر کفر منکر ضـروری این دین بر ایشـان لازم می آیـد و در احادیث بسـیار وارد شـده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه ما را حلال نداند و در باب برائت از أبو بکر و عمر و احزاب ایشان و سایر اعداء و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که از ایشان بیزاری نجوید شـیعه ما نیست بلکه دشـمن ما است و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق

عامه و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده و حضرت امام رضا علیه السّلام در رساله شرایع دین که از برای مأمون نوشته است فرموده است که محض و خالص ایمان آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد حقیقی است و اعضاء و اجزاء ندارد و همه باو محتاجند و او قائم بذات خود است و همه چیز باو قائم است و شنوا و بینا و قادر است در همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالمی است که به هیچ چیز جاهل نمی باشد و قادری است که هرگز عاجز نمی شود و بی نیازی است که هرگز محتاج نمیشود و عادلی است که هرگز جور نمیکند آفریننده همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه و ضد و کفوی

ندارد و او است مقصود خلق در عبادت و دعاء و امید داشتن و ترسیدن و محمد صلی اللّه علیه و آله بنده او است و امین او و برگزیده او است از خلق او و بهترین مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و پیغمبری بعد از او نیست و تغییر دهنده نیست ملت و شریعت او را هر چه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب است تصدیق باو و بجمیع هر که پیش از او بوده است از پیغمبران و حجت های خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند حکیم و گواهی است بر همه

کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا بخاتمه اش بایـد ایمان بیاوری بمحکم و متشابه و خاص و عام و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و قصه ها و خبرهای آن و بآنکه قادر نیست احدی که مثل آن را بیاورد و گواهی دهی که دلیل و راهنمائی بعد از او و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر او وصی و خلیفه و ولی او که نسبت باو بمنزله هارون است از موسی و او علی علیه السّلام است که امیر مؤمنان است و امام متقیان است و کشاننده شیعیان دست و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیاء و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولانست و بعد از او ائمه را یک یک شمرد تا حضرت صاحب علیه السّلام.

و فرمود شهادت ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمیباشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه ایشانند عروه الوثقی و ائمه هدی علیه السّلام و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که همه خلق بمیرند و زمین و هر چه در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بدهی که هر که مخالفت ایشان بکند گمراه و گمراه کننده و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآنند و سخن گوینده اند از جانب حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین ایشانست ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و

استقامت بر حق و سعی در عبادات و رد امانت کردن نیکوکار و بدکار و طول دادن سجود و روزه روز و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و بصبر نیکو با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضوء را فرمود تا مسح پاها هر یک یک مرتبه و آنکه نمیشکند وضو را مگر بول یا غایط یا باد یا جنابت یا خواب و آنکه هر که مسح کند بر موزه ها مخالفت خدا و رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را و فرمود نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمی توان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمیتوان کرد مگر باهل بیت ولایت یعنی شیعه امامی و نماز

حق الیقین، ص: ۵۵۷

نمیتوان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول «السّلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین» زیرا که تحلیل نماز به سلام است چون این را گفتی سلام را گفته ای و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هرگاه قصر میکنی روزه را نیز میباید افطار کرد و کسی که در سفر روزه را افطار نکند از او مجزی نیست و بر او قضاء واجبست و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنج گانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده است

و میت را از پائین قبر باید برفق و همواری برند و بلند گفتن بسم اللّه الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است.

و بعد از آن احکام زکاه مال و زکاه فطر را و احکام حایض و مستحاضه را فرمود و فرمود روزه ماه مبارک رمضان فریضه است و روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست که بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرد فرمود جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمیباشد مگر از برای اهل مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمیتوان بست و جهاد واجبست با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجب است و قسمی که کسی از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست و حضرت امیر علیه السّلام فرمود که زنهار نخواهید زنانی که سنیان سه طلاق در یک مجلس میگویند که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار زن آزاد را بعقد دائم نمیتوان خواست و صلوات بر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و آل او واجب است در هر موطن که نام آن حضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و

وزیدن بادها یا کشتن حیوانات و غیر آنها و دوستی دوستان حقتعالی واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکی پدر و مادر واجب است هر چند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که اطاعتی نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر آنست و حلال است و اگر مو و پشم برآورده باشد و واجب است حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر در میراث میکنند بدعت است و مخالف قرآن است و با فرزند پدر و مادر احدی میراث نمیبرد مگر زن و شوهر و کسی که خدا از برای ایشان در قرآن سهمی قرار کرده است اولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده

حق الیقین، ص: ۵۵۸

است از دین خدا نیست و مولود را خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو از طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنه سنت واجبه است از برای پسران و از برای دختر باعث گرامی گردیدن ایشانست نزد شوهران و حقتعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و افعال بندگان مخلوق خدا است خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و

خـدا آفریننـده یا تقـدیر کننـده همه چیز است و بجبر قائل مشو که خـدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قائل مشو که بایشان گذاشـته است و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بی گناه را بعوض گناهکار عذاب نمیکند و فرزندان را بگنـاه پـدر عقـاب نمیکنـد چنـانکه فرموده است متحمـل نمیشود گناهکـاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و حقتعالی را هست که عفو کند از گناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر اسـتحقاق و منزه است از آنکه جور کند و واجب نمی گرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را گمراه می کند و بمعصیت می افکند و اختیار نمی کند از برای پیغمبری و برنمی گزینـد از برای اطـاعت کسـی را که دانـد که او کافر خواهـد شـد باو و اطاعت شـیطان خواهـد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه معصوم باشد از گناه و اسلام غیر ایمانست و هر مؤمنی مسلمان است و هر مسـلمان مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکنـد و زناکننـده مؤمن نیست در وقتی که زنا میکند و آنها که گناه کبیره میکننـد که مسـتوجب حـد میگردنـد مسـلمانند نه مؤمننـد و نه کافر و خـدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعـده بهشت داده است و از آتش بیرون نمی آورد کـافری را و حال آنکه او را وعیـد خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که خواهد و گناهکاران

اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بر نیکی ها و نهی از بدیها واجبست اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفتی است بدل و اقراری است بزبان و عملی است باعضاء و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و نکیرین و مبعوث شدن بعد از مردن و صراط و میزان و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت

حق الیقین، ص: ۵۵۹

محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده حرمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم را دریدند و زوجه آن حضرت را از خانه بیرون آوردند و با حضرت امیر علیه السّلام جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که بظلم و جور شمشیر بر روی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنان که نیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند و سفیهان مثل معاویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کردند و بیزاری

از اشیاع آنها که با حضرت امیر علیه السّلام جنگ کردند و ایضا مهاجران از اهل فضل و صلاح را از سابقین کشتند و بیزار از آنها که بر سر خود شدند مانند أبو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی در شأن ایشان فرموده است آنها که گم و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکننند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت حضرت امیر علیه السّلام و کافر شدند بلقای آن یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان برپا نمیداریم از برای ایشان میزان را و حضرت فرمود که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قائدان جورند اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشتباه پی کنندگان ناقه صالح از اشقیای اولین و آخرین که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه و واجب است ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابو الهاشم و سهل بن حنیف و عباده بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه و ابو سعید خدری و امثال ایشان و ولایت اتباع و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و حرام بودن شراب انگور و هر شراب مست کننده کمش و بسیارش و

هر چه بسیارش مست کند کمش نیز حرام است و مضطر شراب نمیخورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که از خون است و حرام بودن مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است آن را و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت آنها در صورتی است که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت

حق الیقین، ص: ۵۶۰

خدا در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر اداء و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بی عذر تأخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه در کتاب خصال اکثر این مضمون را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود باینها

و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده و زیاده بر آنها فرمود که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند «تعالی جدک» و زن را که بقبر برند بعرض از جانب لحد برند و مربع کنند و خر پشته نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان ایشان واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و هتک حجاب آن حضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و میراث او را منع کردند و حق شوهر او را و قصد کردند که خانه او را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنت های رسول (ص) دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج واجبست و بیزاری از قاتل حضرت امیر علیه السّلام و جمیع قاتلان ائمه واجب است.

و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان واجب است جابر انصاری و عبد اللّه بن الصامت را نیز حساب کرده اند و فرموده است که اصحاب حدود فاسقانند نه مؤمنان و نه کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هرگاه پسندد خدا دین ایشان را و در کبایر اول مرتبه شرک بخدا ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر السند از دو معصوم بزرگوار (ع) در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودم (هفتم)

چون اكثر متكلمين در معارف ايمانى تقليد را كافى نميدانند و واجب ميدانند تحصيل يقين بمعارف را بدليل خلاف كرده اند در وقت تكليف بمعارف بعضى گفته اند كه وقتى مكلف ميشود كه ممكن باشد او را تحصيل علم بمعارف زيرا كه شرط است در تكليف كسى كه قادر باشد بر آنچه مكلف بآن شده است و تميز ميان آن و غير آن بكند پس قبل از اين حال تكليف آن محال است و بعد از آن مكلف ميشود بآن خواه ببلوغ شرعى رسيده باشد خواه نرسيده باشد پس ممكن است چندين سال قبل از بلوغ شرعى مكلف شود و ممكن است كه چند سال بعد از آن نيز مكلف نشود باعتبار اختلاف و مراتب ادراك مردم در قوت و ضعف و بعضى از فقهاء گفته اند وقت تكليف بمعارف همان وقت تكليف بساير عبادات است كه اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است كه مبادرت نمايد به تحصيل معارف پيش از اتيان

حق اليقين، ص: ۵۶۱

باعمال و از شيخ طوسى نقل كرده اند كه پسر در سن دهسالگى اگر عاقل باشد مكلف بمعرفت ميشود و بحث كرده اند كه احاديث بسيار وارد شده است كه قلم برداشته شده است از صبى تا بالغ شود پس بايد پيش از بلوغ مكلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض كرده اند كه چون ميشود كه اناث با ضعف عقل ايشان بعد از نه سالگى مكلف باشند و ذكور با آنكه عقل ايشان اكمل است تا ابتداى سال شانزدهم مكلف بمعرفت نباشند و باز خلاف كرده اند در آنكه مكلف در وقتى كه مشغول نظر و فكر است چون معارف خمسه

نظری است آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین گفته است که این بسیار مشکل است زیرا که لازم می آید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت است و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حقتعالی وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوئیم که اجماعی که کرده اند در آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافری است که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل در بهشت شود بنا بر آنکه واسطه ای نیست میان این دو شق پس میاید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود در جواب گوئیم که ممکن است داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان او میتوان کرد نه حکم بکفر او حقیقت در مدت نظر و فکر بلکه به تبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی بر او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود

پس او باقی است بر آن حالت تا بر او زمانی بگـذرد که ممکن باشـد او را نظری که موصل بایمان باشـد تمام شد کلام شـهید ثـانی و نزد فقیر حق آنست که چنـانچه دانستی که مراتب ایمـان مختلف است و هر کسـی در حـالی بمرتبه ای از مراتب ایمان مکلف است و خداونـد میفرمایـد لاـ یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها حقتعالی تکلیف نمیکنـد نفسـی را مگر آنکه قابلیت آن را باو داده است.

و برقی و عیاشـی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السّـلام فرمود که بنویسـید از قول مـا و اعتقـاد مـا آنست که خداونـد حجت میگیرد بر بنـدگان بـآنچه بایشان داده است و شناسانیده است پس رسول بسوی

حق الیقین، ص: ۵۶۲

ایشـان فرسـتاد و کتـاب بر او نـازل گردانیـد و در آن کتاب امر و نهی کرد امر کرد بنماز و روزه و فرمود اگر بخواب برویـد بر شما حرجی نیست چون بیـدار شویـد قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید بعد از صـحت قضاء کنید و هم چنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خـدا را بر آدمی حجتی هست و خـدا را در آن مشـیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشـته است و هر چنـد خواهنـد می تواننـد کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضـی را بتوفیقات خاصه و بعضـی را بخود وامیگـذارد و آنچه را بایشـان تکلیف کرده است کمتر از وسـعت و قـدرت ایشـانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته

است و لیکن مردم در ایشان خیری نیست که با این وسعت شریعت مخالفت کنند همچنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمییابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه احترازی و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون بنزد تو می آیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی من نمییابم چیزی که شما را بر آن سوار کنم برمی گردند و آب از دیده های ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشت چون خرجی نمییافتند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است و ایشان را شناسانیده است و ایضا بسندهای معتبر از آن حضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که نبوده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث خوشنودی او است یا باعث سخط و غضب او است و خدا فرموده است فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها یعنی بیان کرد از برای هر نفسی آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضا فرموده است إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک می کند و باز فرموده است ما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را

بر هـدایت اختیار کردنـد و در حـدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست مگر آنکه حق بر او وارد میشود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول کنـد و خواه قبول نکنـد و کلینی روایت کرده است که از آن حضـرت پرسـیدند که معرفت کـار کیست فرمود کار خـداست و بنـدگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبـد الاعلی از آن حضـرت پرسـید که آیا در مردم آلتی و حـالتی قرار داده انـد که بمعرفت بآن آلت توان رسـید فرمود نه پرسـید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خدا واجب است که تلقین او کند خدا تکلیف

حق الیقین، ص: ۵۶۳

نکرده است نفسـی را مگر بوسع و آسانی و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شـش چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیـداری و در حدیث دیگر فرمود که خـدا را نیست بر خلق که بشناسـند و خلق را بر خـدا هست که ایشان را بشـناساند و بعد از آن خدا را نیست بر همه خلق هست که بعد از شـناسانیدن ایشان قبول کند و ایضا از آن حضـرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمـود نه و بروایت دیگر فرمود که آنچه خـدا عملش را از بنـدگانش محجوب گردانیـده است بر ایشـان در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آن حضرت که رسول خدا فرمود که برداشته اند

از امت من نه چیز را خطا و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه ها در احوال خلق مادام که بلب سخن نگویند از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی آنها نیز سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده ام ما مجملاـ معلوم است که تا حقتعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکنند و اتمام حجت انواعی دارد و یک قسم آنست که کسی پدر و مادر او مسلمانند و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده است در اول بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این نیز چند قسم است (اول) آنکه بمحض حسن ظن بپدر و مادر و خویشان و استاد از روی تقلید ظنی بآن بهم رسیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقا مذکور شد (دویم) آنکه در این مدت بتدریج دلایل اجمالیه بگوش او خورده است و در اول بلوغ یا علم یا ظن قریب بعلم از روی دلایل بهم رسانیده است او نیز بطریق اولی کافی است و اگر طالب یقین باشند هر دو بطاعت و عبادات و در تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال طلب نهایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه

باعلی مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این ابواب بکنند اگر فتنه مضله بایشان عارض نشود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی علیه السّلام خواهند بود و اگر العیاذ باللّه از دین برگردند تقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد اهل خلاف میباشند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا البته حقتعالی بالطاف خفیه وسیله ای از برای هدایت ایشان برمی انگیزاند و ایشان را هدایت میکند و اگر نکند ایشان را معذور میدارد چنانکه گذشت و اگر بنای امر خود

حق الیقین، ص: ۵۶۴

را بر تعصب گذارند و گوش بحق ندهند و راسخ در دین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی بهم رسانیده باشند داخل مرجون لامر اللّه باشند اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند و اگر به بهشت عنبر سرشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر اللّه و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجمل باید دانست که حقتعالی بر احدی از عباد ظلم نخواهد کرد و تا حجت بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست بلکه اجمالا کافی است و بهمین قدر که مذکور شد اکتفاء توان نمود.

فصل بیستم در بیان انواع گناهست و توبه از آنها و در آن دو مقصد است

(مقصد اول) در بیان گناهان صغیره و کبیره است

بدان که مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که

گناه بر دو قسم است اول کبیره دویم صغیره و در آنچه شیخ طبرسی و بعضی از علماء گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق و بما تحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند بسیار بعید است و منافات با اخبار و آیات بسیار دارد چنانچه حقتعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسواکننده که موجب حد باشد مگر اثم یعنی صغیره و در احادیث وارد شده است که گناهان کبیره آدمی را از عدالت بیرون میبرد و صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد آنها از آنکه گناه صغیره نمیباشد آن باشد که گناه را حقیر نمیباید شمرد و معصیت خدای کبیر صغیر و حقیر نمیباشد و نافرمانی خداوند جلیل عظیم و بزرگ است بلی بعضی گناهان از بعضی بدترند و بعضی نسبت خوردتر مینماید پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه

سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمیرود و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و خداوند بفضل خود آنها را میبخشد و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید

حق الیقین، ص: ۵۶۵

و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است شهید گفته که اصرار یا فعلی است یا حکمی اصرار فعلی مداومت است بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر را بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهرش آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام شهید بود و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند و بعد از آن عزم بر صغیره دیگر داشته باشد باز اصرار بعمل می آید و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل می آید و بنا بر این فرق مابین صغیره و کبیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یک نوع از گناهان صغیره و خواه از انواع مختلفه و بعضی قائل شده اند که بهر یک از اینها اصرار بعمل می آید و بنا بر این فرق میان صغیره و کبیره نخواهد بود و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آنکه بسیار

کردن گناه هر چند از یک نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او گناه را زیاده از اجتناب باشد و هرگاه که گناه او را میسر شود بی توبه مرتکب شود البته قدح در عدالت او میکند و گمان فقیر آنست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار با مداومت بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب شدن صغایر بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و در ما بین آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علماء و اخبار اختلاف بسیار است در آن و بعضی گفته اند هر گناهی است که حقتعالی در قرآن مجید وعید عقاب در آن کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که کردن آن مشعر بر بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که وعید شدید بآن در قرآن یا در سنت شده باشد.

و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دویم قتل آدمی است بنا حق سیم فحش گفتن بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زنا است ششم گریختن از جنگ واجب است هفتم عقوق پدر و مادر و بعضی سیزده گناه دیگر بر

آن افزوده اند لواطه و سحر و غیبت و ربا و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه

معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و نا امید شدن از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر را بر آن اضافه کرده اند خوردن میته و خون و گوشت حیوانی که بغیر نام خدا کشته باشند در غیر ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث امام رضا علیه السّلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است گفت به هفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر آن شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد با ترک فرایضی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکاه.

دویم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند

اگر در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح عمر بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکاه واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمدا یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد امام و خدا را شکستن یا عهد مردم نیز داخلست و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب به هشتاد میشود و والد حقیر در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است و آنها است که در این حدیث صحیح مذکور شد و کهانت یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تأخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و آشامیدن هر مست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که در آنجا عالمی نباشد و مسائل دین خود را اخذ نتوان کرد و دروغ بستن بر خدا و رسول صلی اللّه علیه و آله و ائمه و غیبت و

بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج

حق الیقین، ص: ۵۶۷

ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام بپدر و مادر آن کس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند کراهت داشتن از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عدالت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمنی بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و قرمساقی در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر ببدیها و نهی از نیکی ها و دروغ گفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام دادن بایشان و آزار نمودن بی سببی و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسی که مستحق آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع کردن و تعصب کشیدن بغیر حق و بظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن بایشان و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصا مجالس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعت هم نشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از مسکر تا آخر

محل اشکال است کبیره بودن آنها و ایضا حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا تحریر آواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آن است که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثناء کرده اند از غنای حرام و حدی را که از برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیه های حضرت امام حسین ع را نیز استثناء کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه عربان بخوانند و بعضی باز استثناء کرده اند صدای زنی را که غنا کند در عروسیها از برای زنان و مردان داخل نشوند و ایضا تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثناء این ها نیز خالی از قوت نیست چون احادیث معتبره نیز در این ها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه این ها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر آواز کسی خوش آیند است هر چند تحریری در آن نباشد و همچنین گاه هست که قرآن و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن قصوری ندارد و احادیثی که در باب خواندن قرآن بحزن و صوت حسن وارد شده است ممکن است که محمول بر این باشد و آنچه

تصریح بترجیع و غناء در آن وارد شده

حق الیقین، ص: ۵۶۸

است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غناء را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند.

و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال این ها اما در کبیره بودن این ها خلاف است و کسی که غناء را کبیره داند اینها را بطرق اولی کبیره میداند و بعضی از علماء دف بی سنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هر چه در آن گروبندی باشد مگر در شمشیر بازی و اسب دوانیدن و اشتر و استردوانی و الاغ دوانی و فیل دوانی و تیراندازی و در قمارهائی که نهی آنها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن آنها و یاد دادن و بازی کردن آنها هر چند گرونبندند و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن بنرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند باین ها و در حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق علیه السّلام که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را حرام است

خوردن و نگاهداشتن آن کفر است و بازی آن شرکست و سلام کردن بر کسی که بازی میکند معصیت کبیره هلاک کننده است و کسی که بازی میکند و دست در میان آن گذارد چنانست که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که نظر بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آن حالت در گناه مساویند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که آن از مجالسی است که اهل آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند اما بگرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر بگروبندی باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکل است خصوصا اگر غرض از ورزش غلبه بر دشمن باشد و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث بکشتی گرفتن حسنین در حضور حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و تحریص کردن آن حضرت و جبرئیل هر یک از

ایشان یکی را استدلال بر استحباب آن نیز میتوان کرد.

و علامه جزم کرده بحرمت انگشتر بازی و استعلام آنکه در دست من جفت است یا طاق و

چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله بگرو انداختن و بیک پا ایستادن و یک پا دویدن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند یا نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو براه دور فرستادن و گرو دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامه ها جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدون عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترکست و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلاف است و اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتی است که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانه های مسلمانان و شکستن شیشه ها و ظروف همسایگان و امثال اینها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علماء حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ با یکدیگر انداختن خواه عوض قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقا آنها را تحریص بر جنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده و مزلف مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی را

تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن گرهی است یا افسونی است یا سخنی است که تکلم کنند بآن یا بنویسند یا عملی بکنند که تأثیری بکند در بدن کسی یا دل او یا عقل او بدون آنکه بظاهر مباشر آن گردند و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را نازل گردانیدن شیاطین را از برای کشی امور غریبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از آنها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید گفته است که از جمله سحر است نیز نجات و طلسمات و خلاف نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهرا کبیره است اما یاد گرفتن را بعضی تجویز کرده اند آن را نه بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکنند و بسا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوی پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین گفته است که چون حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله انگشتها را گشود

و از میان انگشتهای مبارکش آب جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتها را بیکدیگر میچسبانید و میخوابانید احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیاء از آن واضح تر است که احتمال سحر در آنها رود و نهایتش چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا هفتاد خروار عصا و ریسمان را بلع کند و بعد از حضرت رسول صلی

اللّه علیه و آله و سلّم معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر انشاء اللّه بنحوی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه ای تواند بود و در روایتی وارد شده است که حل بکن اما مبند و اکثر این حدیث را حمل بر آن کرده اند که بقرآن و ذکر و دعاء حل کن و برطرف کن سحر را نه بسحر و کسی که حلال داند سحر را واجب است کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه حرام است کهانت و گفته اند آن عملی است که موجب اطاعت بعضی از جن گردد و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیکست بسحر و از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که هر که کهانت کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی اللّه علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال غریبه است که معرکه گیران به جلد دستی کاری چند میکنند که غریب مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلاف است که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است و فریب دادن مردم و همه اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب آنست که در این زمان ها کسی نمیداند و مخصوص انبیاء و اوصیاء خواهد بود و بر فرض محال کسی که داند در این اعصار حکم بحرمت مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد و چنانکه شیخ شهید گفته است احوط و اولی اجتناب از همه

اینها است و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند شدن است بعلامتی که از مشابهت ترکیب و صورت که بسبب آن ملحق می گردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه سخنی مذکور شد از باب قیافه پاهای او و زید پدر او را ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی حرام است که جزم بآن بکنند و امر حرامی را بر آن مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرمی را محرم گردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند در خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر مأکول اللحم حرام است و در عذره و بول مأکول اللحم خلاف است و جایز بودن اقوی است و روغنی که نجس شده

باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان ظاهرا در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال آن توان کرد و حیوان را بآن چرب توان کرد و در دنبه و پیهی که از میته اخذ کرده باشند مشهور آنست که مطلقا

استعمال نمیتوان کرد و در روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همه را در اموری که طهارت در آنها شرط نیست استعمال میتوان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی و خریدن و فروختن آلت های لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال آنها و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از آن متصور باشد بآن هیئتی که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در آن صورت حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی داشته باشد و آن را نشکسته بفروشد برای آنکه مشتری آن را بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتواند فروخت و بعضی گفته اند تا آن را از هیئت خود نیندازد نمیتواند فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز خلاف است و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و همچنین گفته اند حرام است فروختن اسلحه به راه زنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علماء آنست که حرام است فروختن انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میگیرد خواه

در ضـمن عقـد شـرط کنـد و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشـیدن بت یا آلات قمار و اگر بکسـی بفروشد که این کارها کند و مذکور نشود که برای این میخرد مشـهور کراهت است و بعضـی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسـیار اسـت و ایضـا خلاـف اسـت در اجـاره دادن دکـان و خـانه و کشـتی از برای فروختن و نقـل کردن و ضـبط کردن سـایر محرمـات و ایضـا خلاـف است در فروختن مسوخـاتماننـد میمون و فیل و درنـدگانماننـد شـیر و پلنگ و اشـهر جواز اسـت خصوصا حیوانات شـکارکننده ماننـد یوز و چرخ و عقاب و مشـهور میان علماء جواز بیع گربه است و بعضـی دعوای اجماع بر آن کرده انـد و ایضـا مشـهور جـواز بیـع پوست درنـدگانست ماننـد پوست شـیر و پلنـگ و ابن الـبراج گفته است ثمن گربه را تصـدق بایـد کرد و تصـرف دیگر نمیتـوان کرد و مسـتند این سـخن نیز معلوم نیست و ابن جنیـد گفته است ثمن حیوانـات غیر مأکول

حق الیقین، ص: ۵۷۲

اللحم را ماننـد مسـوخ و درنـدگان در خوردن و آشامیـدن صـرف نمیبایـد کرد و مسـتند این سـخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی بر یک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و یا جـدا باشـد و ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشـد پس صورتهـا که بر دیوارهـا و فرشـها نقش کننـد حرام نخواهـد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها که سایه دار باشـد حرام نخواهد

بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند گو سایه نداشته باشد و بعضی صورت ذی روح را نیز حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگر چه احوط است و فروختن صورت مجسمه نیز مشهور حرام است و کواکب را مؤثر تام دانستن چنانکه بعضی از علماء قائلند کفر است و مؤثر ناقص دانستن بآنکه اوضاع فلکی را تأثیر فی الجمله هست مانند تأثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر علماء فسق میدانند و اگر مؤثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است که چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث میشود یا آنکه حقتعالی این را علامتی برای امری قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید گفته است مکروه است و اکثر علماء نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آن را حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس و بعضی از علماء گفته اند اگر اعتقاد بتأثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامت حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیاء و اوصیاء است و این یک راه علم ایشانست بامور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است

و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السّلام منجمی را فرمود که کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب نیز از احادیث ظاهر میشود و بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و خدا قادر است که بدعاء و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل گرداند بسعادت و بترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعد آن را نحس گرداند لهذا در دفع مخاوف و رفع بلایا امر بتصدق و توکل و تضرع و دعاء فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند مگر نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز بودن قمر در عقرب در آنها نموده اند و گمان فقیر آنست که آن نیز بر وفق اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستاره های عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بر آن

حق الیقین، ص: ۵۷۳

بوده و هست و در میان عرب منجمی و تقویمی شایع نبوده است و از عادت جمیله شارع معلوم است که بنای عادت و معاملات ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام در آن یک نسبت داشته باشند و در این زمان اکثر ستاره های عقرب ببرج قوس منتقل شده است.

و اما علم هیئت افلاک و کمیت و کیفیت حرکات آنها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی

بر اوهام و خیالی چنـد است که بعضـی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضـی حیران شده اند و آن را از مشـکلات آن فن شـمرده اند و ارصاد مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیاء و اوصیاء که بایشان وحی و الهام نموده است دیگری را بر حقایق آنها اطلاعی نیست اما قلیلی از آنکه مثمر مزیـد اطلاع بر قبله و اوقات صـلاه و غیر ذلک بوده باشـد خوب است و شـهید فرموده است که اما رمل و فال و مثل آنها حرام است بـا اعتقـاد بمطـابقه آنهـا بـا واقع آنها زیرا که علم غیب مخصوص خـداست و اگر بر سبیل فال نیک شـنود و گویـد باکی نیست زیرا که روایت کرده انـد که رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله و سلّم فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت.

مؤلف گوید که احوط آنست که رجوع باین قسم مردم نکنند و سـخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن عراف وارد شده است و این جماعت که خبر از آینده میدهند بظن و تخمین عرافند و آنکه میگویند که رمل از حضـرت دانیال مأخوذ است اصـلی نـدارد و ابن ادریس در سـرائر از کتاب مشـیخه بن محبوب از هشـیم روایت کرده است که گفت بحضـرت صادق علیه السّـلام عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسـیار است که خبر میدهـد کسـی را که مال او را دزد برده است یا مانند آن از چیزهای

مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است- و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی که از برای فریب دادن مردم باشد و اکثر فقهاء گفته اند که حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه برابر و گذاشتن و لباس مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص زنان نباشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکال نیست

حق الیقین، ص: ۵۷۴

و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را بنیل و سرمه حرام دانسته اند و این نیز خالی از اشکال نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که حقتعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن خواهند بود چنانکه آن ها دشمن منند و اکثر علماء گفته اند که جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست

و بر مستحبات گفته انـد مزد میتوان گرفت و اکثر گفته انـد حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جـایز دانسـته است و هم چنین اجرت بر پیشـنمازی جایز نیست و مشـهور آنست که اجرت بر قضاء و حکم میان مردم جایز نیست و بعضـی تجویز کرده انـد امـا همه تجویز دادن مؤذن و پیش نمـاز و قاضـی را از بیت المـال و همچنین اگر وقفی بر این جماعت کرده باشـند میتواند گرفت و مشـهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علماء گفته اند که جایز نیست خریدن و فروختن قرآن مجید و اگر فروشـند باید که جلد و کاغذ را بفروشـند و بعضـی مکروه دانسته اند و احوط آنست که جلـد و غلاـف را بفروشـند و بـاقی را ببخشـند زیرا که احـادیث بسیار در نهی آن وارد شـده است و از جمله آن ها روایت سـماعه است که گفت از حضـرت صادق علیه السّلام شـنیدم که فرمود مصـحف ها را مفروشید که فروختن آنها حرام است پرسـیدم چه میفرمائی در خریـدن آنها فرمود جلد و کاغذ و غلاف را بخر و زنهار مخرورقی را که قرآن بر آن نوشـته اند که بر تـو حرام خواهـد بـود وزرش بر آنکه فروخته است حرام است و در حـدیث صـحیح از آن حضـرت منقـولست که فرمود بخرم مصـحف را دوسـت تر میـدارم از آنکـه بفروشـم و ایـن حـدیث دلاـلت بر کراهیـت می کنـد و بر اجرت گرفتـن کتـابت مصـحف مشـهور کراهت است و بعضـی با شـرط حرام میدانند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شـرط نکند و بعد

از نوشتن آنچه بدهد قبول کند یا اجرت را بازای غیر قرآن گیرد از آیه و خمس و عشر و جزو و امثال این ها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علماء آنست که قدری از قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و زیاده از آن را اجرت گرفتن برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کند کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علماء اجرت

حق الیقین، ص: ۵۷۵

گرفتن بر مسائل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال آن را جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور آن است که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آن را از برای زنده یا مرده هدیه کند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل بر آنکه شرط کرده باشند کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر علیه السّلام منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمی کنند و حق

او ضایع میشود در این صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در این صورت تجویز مرافعه بسوی او کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد حکم بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا و بغیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند آن را و گفته اند مکروه است عشر آن را بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقول است که پرسید از حضرت صادق علیه السّلام که مردی هست که عشر مصحفها را بطلا می نویسد حضرت فرمود که صلاحیت آن ندارد آن مرد گفت این معاش من است حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا وسیله از برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم بر حضرت صادق علیه السّلام قرآنی را که خمس و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز آن را مگر نوشتن قرآن را بطلا و فرمود خوشم نمی آید که بنویسند قرآن را مگر بسیاهی چنان که اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن حضرت امیر علیه السّلام نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن حرام دانسته و زینت بطلا کردن بد

نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علماء آن است که طلاکاری کردن مسجد حرام است بعضی مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته اند و مستند هیچ یک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدی را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدی را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن

حق الیقین، ص: ۵۷۶

و سایر خدمات مباحه و در بعضی اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حقتعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس می کند شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول بایشان است در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان به هیچ وجه نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری

با ایشان معاشرت و مودت نکنند و مشهور میان علماء آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن کتب منسوخه و یاد گرفتن و یاد دادن آن مانند توریه و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتب سنیان و سایر مخالفان و کتب حکماء و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علماء آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان می توان خرید و قبول هبه کرد و جایزه ها و بخششهای ایشان را قبول می توان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر این کس را حواله کنند بر محل باز جایز است گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه می توان برداشت و از مال فرزند بالغ می تواند نیز برداشت اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته اند که زنان نان و نان خورش را بدون اذن شوهر تصدق می توانند کرد اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اگر مالی را به کسی داده باشند که بفقرا یا علماء یا صلحا بدهد مشهور آنست که اگر خود احتیاج داشته باشد و موصوف باین صفت باشد از برای خود می تواند برداشت و بعضی قید کرده اند که بشرطی که زیاده از دیگران برندارد و در بعضی از روایات منع وارد

شده است و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد اما بعیال خود می تواند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علماء آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کمان گلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز

حق الیقین، ص: ۵۷۷

است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه کردن و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند وجهی ندارد بلکه استعمال شانه آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علماء تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن و شنیدن قصه هائی است که همه آن ها دروغ است مانند قصه رموز حمزه و افسانه های معلوم الکذب یا بعضی از آن ها که معلوم الکذبست مانند روایات موضوعه مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیاء و نسبت فسوق و معاصی بایشان با مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افتراء بر اکابر علماء شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آن ها باشد یا از برای تقیه مضطر شود به خواندن و شنیدن آنها چنانکه آیه سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر.

و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن شب بقصه های قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگ های واقع چیزها زیاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصه های اختراعی و قصه هائی که دروغها

بر آن ها زیاده کرده انـد و بقصه های دیگر مکروه است برای آنکه مانع بیـداری آخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضـرت صادق علیه السّلام مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است که باز از آن حضـرت سؤال کردند از قصه خوانان آیا حلال است گوش دادن بسـخنان ایشان حضـرت فرمـود که نه و فرمود که هر کس گوش انـدازد بسوی سـخن گوئی پس بتحقیق که او را پرستیـده است پس اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن گوید خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آن حضـرت پرسـیدند از قول خداونـد که شـعراء پیروی ایشان میکننـد گمراهان حضـرت فرمود که مراد از شـعراء قصه خوانانند و احوط آنست که قصه های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخواننـد هر چنـد راست باشـد مگر از برای مصـلحت یا فایده دین زیرا که حق تعالی فرموده است وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ الخ آیه یعنی از مردم کسـی هست که میخرد حدیث باطلی را از برای آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و بآیات قرآن اسـتهزاء کند اینها از برای ایشان عذابی هست خوارکننده و شـیخ طبرسـی و سایر مفسـران روایت کرده اند که این آیه در شأن نضـر بن الحارث نازل شد که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و می آورد و از برای قریش نقل میکرد و

حق الیقین، ص: ۵۷۸

میگفت محمد صلی

اللّه علیه و آله شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش می آمد آنها را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را این را از کلینی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طوسی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که حضرت امیر علیه السّلام قصه خوان را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود که چون به بیند مردی را که در روز جمعه احادیث جاهلیت و کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اگر چه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغوی نباشد مجوز است و بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است سیما در ماه رمضان و در شب جمعه و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم و هر چند شعر حق باشد و منقولست که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقولست که هر کس که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره آن در آن روز همانست و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقولست که شعر از شیطان است اما از آن حضرت روایت کرده اند که از جمله حکمت است شعر و از حضرت امیر علیه السّلام و از

حضرت امام رضا علیه السّلام و سایر ائمه شعر نقل کرده اند و مکرر تمثیل و استشهاد بآن میفرموده اند و احادیث بسیار در فضل و ثواب در مدح حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و ائمه و مراثی حضرت امام حسین علیه السّلام وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حسن پسری مطلقا حرام است اگر چه در اخیر سخنی هست و گفته اند اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته اند اگر چه حرام نیست اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون می برد لیکن اشتراط مروتی که فقهاء گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذبست اگر حمل بر تجویز مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذبست و حرام است و بعضی گفته اند کذب از آن حیثیتی حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه بانشا بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه باشد و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنان است و اگر علماء اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم نمی شود و خلاف عدالت ثابت نمیشود

و از بسیاری از احادیث

حق الیقین، ص: ۵۷۹

ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر این است و هم چنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید و بعد از این انشاء اللّه مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان را از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار دلالت بر آن میکند اما ظاهرا محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترك معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان است و آیات و اخبار بسیار در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه مسلمانان و یا از رخنه ها و روزنه ها نظر به حرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کنند ممتنع نشود چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما آنکه باید که تا منع بکمتر ممکن باشد بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامعه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد حرام نیست و اگر حریر محض نباشد یا پنبه و کتان و پشم و امثال اینها قصور ندارد مگر آنکه مستهلك باشد و بعضی ده یک و بعضی پنج یک گفته اند و احوط آنست که بر رو نیندازد و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب و

مست كننده بايشان آشاميدن حرام است و خلافى نيست در آنكه حرام است خوردن و آشاميدن در ظروف طلا ـ و نقره و مشهور آنست كه مطلقا استعمال آنها حرام است و از براى غير استعمال و نگاهداشتن خلافست و احوط تركست و نقره كمى كه استعمال كنند مانند سردسته شمشير و زنجير و جلقه نقره و قطعه نقره كه بر ظرف چسبانيده باشند يا ظرفى كه بعضش نقره باشد مشهور آنست كه جايز است و اكثر گفته اند كه از موضع نقره اجتناب مى بايد كرد و بعضى تجويز كرده اند زينت كردن شمشير و مصحف را بطلا و نقره چنانكه روايت وارد شده است و احوط آنست كه زين و لجام از طلا و نقره نباشد و در حديث صحيح وارد شده است كه اگر نقره را روكش كرده باشند كه جدا نتوان كرد باكى نيست و اگر جدا توان كرد سوار نشوند و در سرمه دان و ظرفهاى كوچك كه از براى غاليه و امثال آن ميسازند خلافست و ميل طلا و نقره را استعمال كردن باكى نيست و مساجد و مشاهد را بقناديل طلا و نقره زينت كردن خلاف است و همچنين خلافست در زينت كردن در و ديوار و سقف بطلا و سر قليان ها و ميانها و نعلبكيهاى طلا و نقره اشكالى هست و احوط اجتناب است خصوصا از نعلبكى كه در آن احتمال حرمت بيشتر است و لوله هاى طلا و نقره دور نيست كه مجوز باشد و در سرنى كه بدهان ميگذارند اگر طلا و نقره باشد احوط است و

حق اليقين، ص: ۵۸۰

آئينه ها و صندوقچه هاى ملبس بطلا و نقره محل اشكالست و احوط اجتنابست

از همه اینها و اگر مأکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرفهای دیگر برگردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مرد است از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه مزلف نیز و در این خلافی نیست ظاهرا میان علماء و ایضا حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله منقولست که زنهار حذر کنید از پسران ساده اولاد اغنیاء و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانه ها و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حقتعالی در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقول است که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را جمیع ملائکه آسمان و زمین و خدا مهیا کند از برای او جهنم را و بد مصیری است جهنم از برای او و اگر از روی لذت و شهوت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت زن و زن را حرام است نظر کردن به عورت مرد و واجب است مرد را و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر و خصیه ها و حلقه دبر است و در زن فرج پیش و پس است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از ناف است تا

زانو و بعضـی گفته انـد از نـاف است تـا نصف سـاق و قول مشـهور اقویست و بعضـی گفته انـد زنـان کافره نامحرمنـد بر زنان مسـلمانان و مرد تمام بـدن زن خود را میتوانـد دیـد حتی عورت او را و او نیز تمام بدن شوهر را میتواند دید حتی عورت و هم چنین کنیز تمام بـدن آقا را میتوانـد دیـد و آقا تمام بـدن او را میتوانـد دید اگر شوهر ندارد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتوانـد دیـد غیر عورت ماننـد مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بشـیر خوردن محرم شـده باشـد باز این حکم دارد و هر موضـعی را که نظر میتوان کرد بغیر شـهوت لمس نیز میتوان کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتوانـد کرد از زن محرم رو را و دسـتها را و سـینه ها را و سر و ساقها و بازوها را زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینهـا مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نـامحرم را بغیر رو و دسـتها نمی توان دیـد بی ضـرورت خواه با شـهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در آنکه رو و دستهای آنها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضـی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند که یک نظر جایز است و اعاده نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و بر نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود

حق الیقین، ص: ۵۸۱

خلافست و مشهور

حرمت است اگر خصی نباشد و خواجه سرایان که ذکر و خصیه های آنها را بریده باشند خلافست بعضی گفته اند مالکه خود را میتوان دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه خود را نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگر چه بعضی از اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصا اول و از این قول چند فرد را استثنا کرده اند (اول) کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کردن بر او و دست او و بعضی گفته اند بر مو و گردن او نیز میتوان نظر کرد و در روایات دارد و هم چنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج او دارد (دویم) کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کند بدست و رو و مو و در سایر بدن بغیر عورت خلافست و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند (سیم) مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که در امانند مادام که از روی شهوت نباشد و بعضی جایز میدانند و اول اقویست (چهارم) مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانچه که در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است (پنجم) نظر کردن بدختران کوچك و زنان پیری است که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور (ششم) در حال ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت

کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلاف است و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان غیر رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علماء آن است که زنـان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضـی رو و دست را اسـتثناء کرده انـد و خالی از قوت نیست چنانکه در اعصار رسول صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم و ائمه زنان بمجلس مردان می آمدند و در نمازها حاضر میشده اند و از برای حوائج بازارها می رفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند.

و در شـنیدن صـدای زن اجنبیه خلاـف است بعضـی گفته انـد مطلقـا حرام است و بعضـی بالتـذاذ و خوف فتنه حرام میداننـد و احوط آنست که زیاده از قدر ضـرورت سخن نگوید و نشنود بهتر آنست که زن در پس درآید درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صـدای خوش آینـده سـخن نگویـد و در وطی دبر زن خلافست بعضـی حرام دانسـته اند و اشـهر کراهت است و حرام است ذکر را بدست یا سایر بدن بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای زن خود یا کنیز خود بازی کند تا منی بیاید جایز است و بچیز دیگری جایز نیست و در بازی

حق الیقین، ص: ۵۸۲

کردن و مالیـدن ذکر خود بـدست زوجه و کنیز خود تـا منی بیایـد خلاـف است و همچنین در مالیـدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند

و اشـهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مردها و نثاری که در عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه میداننـد و مشـهور آنسـت که خـوردن از آن جـایز است مگر آنکه قرینه ای باشـد که صـاحبش راضـی نیست گفته اند برداشـتن از آن جایز نیست مگر آنکه او صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعـد از پاک شـدن و پیش از غسل خلاف است و بعضـی از علماء حرام دانسـته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دائم خواسته باشد بدون رخصت او بیرون ریخته و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیت نطفه را ده اشـرفی بزن باید بدهد خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و ترک وطی زن که بعقد دائم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسـبی او باشـد بغیر اولاـد عمو و عمه و خـالو و خـاله و بر زن نیز مثـل اینهـا از مردان حرام و از رضـاع نیز حرام است وقتی که شرایـط متحقق شود ماننـد مـادر رضـاعی و خواهر و عمه و خـاله و دخـتر رضـاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضـاعی و اگر کسـی زنی را به عقـد یا بملک وطی کنـد حرام میشود بر وطی کننـده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هر چند بالا رود و دختر آن زن

و دختر دختر او و دختر پسر او و هر چند پائین روند و اگر عقد کند زنی را و او را وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدر آن مرد و فرزندان و دختران آن زن حرام مؤبد نمیشود اما تا مادر در عقد او است دختر را نمیتواند خواست و اگر از مادر جدا شود میتواند خواست دختر را و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلاف است و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر در یک وقت بعقد خود نمیتواند داشت خواه خواهر پدری یا خواهر مادری یا خواهر مادری و پدری و خواه بعقد دائم و خواه بمتعه و اگر عقد یک خواهر برطرف شود دیگری را میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر آن زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسأله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنائی که بعد از عقد دیگری واقع بشود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر

حق الیقین، ص: ۵۸۳

زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنائی که پیش از عقد واقع شود خلاف است اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این

اقوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیزی را مالك شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالك نظر بآن نمیتواند کرد بعضی گفته اند که کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علماء گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم رسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملك جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملك او است وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده و آنکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند یا داند و حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچ یک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعقد دیگری او را میتواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عده باین وعده وفات و عده شبهه و میان عقد دائم و متعه و در مدت استبراء کنیز خلاف است و اظهر آنست که در آن جاری

نیست و اکثر علماء گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع احکام که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر دارد یا در عده رجعیه باشد مشهور آنست که حرام مؤبد میشود آن زن بر زانی و دلیلش سخنی هست و در عده باینه وعده وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست در روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان کند بآنکه او را بخواند بآن حرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلافست در نکاح زنانی که مشهورند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است و اگر زن کسی العیاذ باللّه زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علماء گفته اند که باصرار آن زن بر شوهرش حرام میشود اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش

داخل دبر او بشود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست

که حرام نمیشود و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر و دختران پسر او هر چند پائین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که بر مفعول چیزی از اینها حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشوند و مستندی ندارد و مشهور آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است زن بر او حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل باشد بحرمت نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دائم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دائم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دائم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنا بر قولی که مالک شود و زنی را که سه طلاق بگویند تا محلل در میان در نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد میشود و زنی را که شوهر بآن لعان کند حرام مؤبد میشود و از جمله احکام عدل میان زنانست و

از جمله آنها آنست که هر چهار شب یک شب نزدیکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصاء نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرامست و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلا است که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله آنها لعان است که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و شوهر و زن نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقیق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع

حق الیقین، ص: ۵۸۵

و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است.

و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و

حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است از چهار تا هفده (اول) خونی که از ذبیحه بیرون می آید نه آنچه در رگها میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاکست و در حلال بودن آن خلاف کرده اند (دوم) سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست (سوم) ذکر است و در آن هم خلافی معلوم نیست (چهارم) خصیها است و آن را نیز بی خلاف نقل کرده اند (پنجم) سرگین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت (ششم) مثانه است یعنی محل اجتماع بول (هفتم) مراره یعنی زهره (هشتم) مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن میباشد (نهم) فرج ماده است بیرون و اندرونش (دهم) نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده شده است (یازدهم) علیا است و آن دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت دبر کشیده است (دوازدهم) غده ها و گره ها است که میان چربی گوشت میباشد (سیزدهم) ذات الاشاجع است و آن پی هائی است که در پشت پاهای حیوانات میباشد (چهاردهم) خرزه دماغ است و آن غده خاکستری رنگی است که در میان مغز کله میباشد مانند کرمی که تقریبا بقدر نخودی است (پانزدهم) حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم (شانزدهم) عروق است و گویا مراد ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید تمام گوشت را ریشه

ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی که یهود میکنند (هفدهم) دو گوش دلست و در غیر پنج چیز که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در عروق و گوشهای دل که اکثر علماء مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است.

و باین سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانند باعتبار آنکه غالبا آنها را با پوست میپزند و بچنین حدیث مرسلی با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکلست با آنکه احادیث در باب کله و پاچه وارد شده است بدون استثنائی و قیدی و ممکنست که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده است و در آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهد داد از برای شما گوش شما و دیده های شما و جلود شما و

حق الیقین، ص: ۵۸۶

احادیث معتبر وارد شده است که مراد از جلود فرجها است و قلوه را گفته اند مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که مدتی عذره انسان بخورد بتنهائی گوشت آن حرام میشود بنا بر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است و بعضی گفته اند که حدش آنست که گوشتش بد بو شود و باستبراء از جلال بودن بدر می آید که علف دیگر بآن بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ آبی و خانگی را سه روز یا

پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که در این مدتها علف پاک به آنها بخورانند و مشهور آنست که چهارپائی را که آدمی آن را وطی کند گوشت و نسلی که بعد از آن بهم رسد حرام است و واجب است که آن را ذبح کنند و به آتش او را بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد و ایضا مشهور آن است که حیوانی که شیر خوکی بخورد و اگر گوشتش به آن نروئیده و استخوانش به آن محکم نشده است گوشت و شیر آن مکروه است و سنت است که هفت روز آن را استبراء کنند و اگر گوشتش بآن روئیده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت آن و نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین علیه السّلام بقصد شفاء و شیره انگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلث آن برود و یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلاف است و اشهر عدم حرمت است و کشمش طعام حرام نیست و بدان که تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول از خانه آنها خوردن که حقتعالی در قرآن فرموده است وَ لا عَلی أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ یعنی حرجی بر شما نیست بآنکه بخورید از خانه های خود بعضی گفته اند مراد بخانه های خودشان خانه های اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده االد و بعضی گفته اند اینها را ذکر نکرده اند از برای

آنکه بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت آنهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از او است أَوْ بُيُوتِ آبائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهاتِكُمْ يعنى يا خانه های پدران شما یا خانه های مادران شما و خلاف است در آن که اجداد در پدران داخل است مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلاف است در آنکه جدات در مادران داخلند مثل مادر مادر و مادر پدر أَوْ بُيُوتِ إِخْوانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَواتِكُمْ یعنی یا خانه های برادران شما یا خانه های خواهران شما برادر و خواهر اعم اند از آنکه پدری باشند یا مادری أَوْ بُيُوتِ أَعْمامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خالاتِكُمْ یعنی یا خانه های عموهای شما یا خانه های

حق اليقين، ص: ۵۸۷

عمه های شما یا خانه های خالوهای شما یا خانه های خاله های شما اینها نیز اعم اند از آنکه خالو و عموی پدری باشند یا مادری یا مادری یا پدری مادری و ظاهرش آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد أَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ یعنی یا آن خانه ای که مالك باشید شما کلیدهای آن را بعضی گفته اند مراد خانه بنده آدمی است زیرا که مال او از آقا است یا خانه کسی که آدمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند آنست که در خانه خود مالی بیابد که نداند از اوست و از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که مراد از آن مردی است که وکیلی داشته

باشـد و در مـال او قیام نمایـد و بـدون اذن او از مال او بخورد أَوْ صَدِیقِکُمْ یعنی یا خانه دوست و یار شـما و در معنی صـدیق خلاف است بعضی گفته اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند مراد آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد هم چنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است از حضـرت صادق علیه السّلام منقولست که بخدا قسم که او مردی است که داخـل شـود در خـانه صـدیق و یـار خـود پس بخـورد از طعـام او بـدون رخصت او و روایت دیگر وارد شـده است که آن حضـرت از شخصـی پرسـید که آیا احدی از شـما دست خود را داخل میکند در آستین مصاحب خود یا جیب او که مالکست بردارد گفتنـد نه حضـرت فرمود پس شـما صـدیق و دوست یکـدیگر نیستیـد ایضا از آن حضـرت منقولست که از جمله عظیم بودن حرمت صـدیق آن است که حقتعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزنـد او و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتی که اسـتغاثه کردنـد اسـتغاثه بپـدران و مادران نکردنـد بلکه گفتنـد نیست ما را شـفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْـتاتاً یعنی نیست بر شـما باکی و جرمی در آنکه بخوریـد با هم یا پراکنـده و متفرق و بدان که ظاهر این آیه کریمه آنست که آدمی از خانه این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از

مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بآنکه علم بعدم رضای مالك نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشند خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل آن خانه شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است از چیزهائی که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و این دو قید بسیار بی وجه است و گویا از برای این تخصیصات را کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند که در این صورتها ظن برضای مالکست و گفته اند که چون ظاهر حال در این خانه ها آنست که صاحب آن راضی باشد بخوردن این را قائم مقام اذن صریح گردانیده اند هم چنانکه در صورتی که

قرائن اذن واضحست رخصت طلبیدن قبیح است و سمح مینماید مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر نمایند او بگوید که اذن میدهید که از این طعام بخورم و بعضی گفته اند که اموال همه از خداست و او اعلم است بمصالح عباد و آیه مطلق است چه میشود که حقتعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد هر چند مالك نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه منقولست که باکی در خوردن نیست از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسرافی.

و در مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان از بابت رخصت کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود و از میوه آن باغ بخورد یا در سفر بگله گوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر آنها

بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگانش کرده است و بعضی گفته اند که این آیه دلالت میکند بر اباحه اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند از خانه پدر و مادر و پدر و مادر از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرطست مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار است و اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در این آیه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانه یار و برادر مؤمن خود و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال این جماعت که در آیه مذکور شده اند هرگاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرش های ایشان و در جامه های ایشان و وضو ساختن بآب ایشان و سایر ضروریات و تصرفات در اموال ایشان اگر چه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زر از آستین و جیب صدیق مینمود اما بمجرد آن روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و

قنوات حق خوردن و وضو و غسل و استنجاء و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که همه مردم در آن مساویند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحرای مباح میروید و هم چنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از

حق الیقین، ص: ۵۸۹

آنها چنانکه متواتر است از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله که خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز گردانیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارند با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بردارد (دویم) مشهور میان علماء آنست که جایز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار و اقسام این ها یا خوشه گندم و جو و اشباه این ها حتی اینکه شیخ طوسی بر این دعوای اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکنند و بعضی جایز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع آن شده است و آن ها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکنند و با خود برندارد و علم و ظن بکراهیت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان علماء آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض لهو و لعب و

سیر باشد حرامست و قسم یاد کردن به بیزاری از خدا یا رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم یا ائمه حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبت ها طپانچه بر روی زدن و رو را خراشیدن و مو را کندن و بریدن و ایضا مشهور میان علماء حرمت جامه چاک کردنست مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان چاک کردن را از برای پدر و مادر و در روایت معتبره بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترکست و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرامست و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعه ها اگر ظن قتل نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال این ها با نهایت احتیاج و هیچ یک از این ها غیر حاذق را جایز نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی باشد با ایشان و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه ای در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نیفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و زن و مرد محرم نیز با

جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را دو میانه کنند و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه ای نباشد بی ضرورتی و از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که پسر و پسر را و پسر و

حق الیقین، ص: ۵۹۰

دختر را و دو دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک رختخواب نخوابند و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رختخواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم او را ببوسد و در برگیرد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشانیدن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در مابین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانه اجانب واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهرا جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حقتعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانه ها غیر خانه های خودتان تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت

کرده انـد که تکلم کنیـد بگفتن سـبحان اللّه یا الحمد للّه یا اللّه اکبر یا تنحنح کنید که خبردار کنید اهل آن خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آن خانه گفته اند بآنکه سه مرتبه بگویند السّلام علیکم داخل شود اگر رخصت بدهند و الاّ برگردد پس فرمود این سـلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شـما که شایـد متـذکر شویـد احکام الهی را پس اگر نیابیـد در آن خانه احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شـما را و اگر گویند برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شـما و خـدا بکرده هـای شـما دانـاتر است بر شـما بـاکی نیست و گنـاهی نیست که داخـل شویـد در خـانه هـائی که محـل سـکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسـراها که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهـد برود و بخرد و خـدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و دور نیست که دیوان خانه های اکثر مردم که قراین اذن دخول در آنها باشد این حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که رخصت طلبیـدن سه مرتبه است (مرتبه اول) میشـنوند (دویم) حـذر میکنند (سـیم) اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصـت نمیدهند پس اگر رخصت نطلبید برمی گردد و بسـند صحیح از آن حضرت منقولست که استیناس که حقتعالی فرموده بر زمین زدن نعل و سـلام کردنست و علی بن ابراهیم از آن حضـرت روایت کرده است که بیوت غیر مسـکونه که رخصت طلبیـدن در کار نیست حمامها است و کاروانسراها و آسیاها در

اینها بی رخصت میتوان داخل شد.

حق الیقین، ص: ۵۹۱

و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نهی کرد از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیاء ایشان که اختیار ایشان با آنها است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که می باید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانه پسر خود شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند از آن حضرت که مرد میباید رخصت بر پدر خود بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت می طلبیدم و مادرم فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت می طلبیدم که مبادا پدرم با او خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از آن حضرت که مرد میباید رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرموده که کسی که بالغ باشد داخل نشود بر خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند رخصت نمی دهند و سلام طاعت خداست و باز حق تعالی فرموده است که ای گروه مؤمنان باید که رخصت بطلبند از شما آن ها که بنده و ملک یمین شمایند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش

از نماز صبح و در وقتی که جامه های خود را میگذارید که خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که مظنه آنست که خود را مستور میدارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان برگرد شما میگردند و در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی از آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت می طلبیدند آن ها که پیش از آنها بوده اند از بالغان آزاد در سایر اوقات این مضمون آیاتی است که در این باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار اینها مستنبط می شود که اکثر علماء متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران این ها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت می کند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را نیز باید مذکور ساخت اول آنکه حقتعالی فرموده و امر کرده است ممالیك را که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیك کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این امر

حق الیقین، ص: ۵۹۲

میکنند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریح است در آن که مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخل اند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این و ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد

یا تقیه دویم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد و اقلا فرقی میان ایشان و آزاد باشد و مؤید قول این جماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اطفال باستیذان باشد با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشان است که ایشان را تمرین بر این بکنند و آنکه فرموده است که باکی بر شما و ایشان نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحبابی نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که در هر یک مظنه کشف عورت و اکثر بدنست اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از خواب برمی خیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامه ها و همچنین بعد از عشاء وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بغیر اذن شده است و کلینی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند خانه او در میان خانه خود تو باشد و خدا از برای

این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند پنجم طَوَّافُونَ عَلَيْكَمْ

تأکید و تعلیلی است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را بایشان احتیاج و ایشان را بر شما رجوع است و اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر همه دشوار میشود- و از جمله احکام ضروری سلام و جواب است حقتعالی میفرماید وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما بنیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آن را بدرستی که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است

حق اليقين، ص: ۵۹۳

و از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است:

(اول) خلاف است در معنی تحیت بعضی گفته است تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی در این داخلست و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شاملست چنانچه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیرش اینست و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا باید آن را پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد خصوص سلام یا هر سلام و دعائی و اکرامی را شاملست چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر علیه السّلام منقولست که اگر یکی از شما عطسه بکند بگوئید یرحمکم اللّه و او در جواب بگوید یغفر اللّه لکم و یرحمکم پس حضرت

استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن علیه السّلام یکتای گلی از برای آن حضرت آورد حضرت او را آزاد کرد از سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تأدیب فرموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردنست و کلینی بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که رد جواب کتابت واجب است مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت با حسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتی است که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السّلام علیکم در جواب بگوید و علیکم السّلام و رحمه اللّه و برکاته زیرا که تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند میگوئی علیکم و بعضی گفته اند که هر دو از برای مسلمان است و روایت کرده اند که مردی آمد بنزد حضرت رسول ص و گفت السّلام علیک فرمود علیک السّلام و رحمه اللّه دیگری آمد و گفت السّلام علیک و رحمه اللّه حضرت گفت السّلام علیک و رحمه اللّه و برکاته دیگری آمد گفت السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته حضرت فرمود و علیک السّلام و رحمه اللّه و برکاته صحابه گفتند یا رسول اللّه برای اول و دویم زیاد کردی و برای سیم زیاد نکردی فرمود سیم چیزی از تحیت را برای من نگذاشت پس من او را بر او رد کردم و بالجمله سلام البته

داخل در تحیت است و جوابش واجبست و تحیتهای قول دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحیتهای فعلی مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی.

(دویم) بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید السّلام علیك یا علیکم السّلام صحیح است و واجب است رد آن و علامه گفته است اگر علیکم السّلام بگوید جوابش واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید این است آنکه عامه روایت کرده اند که

حق الیقین، ص: ۵۹۴

شخصی نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و گفت علیك السّلام یا رسول اللّه حضرت فرمود علیك السّلام تحیت مردگانست چون سلام کنی بگو سلام علیك پس آنکه جواب تو گوید میگوید و علیك السّلام و همچنین خلاف کرده اند در سلام و سلاما و السّلام و سلامی علیك و سلام اللّه علیك و ظاهر ابن ادریس آنست که در هیچ یک از اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است.

(سیم) خلاف است در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السّلام به تقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره این است و اگر سلام کننده یک کس باشد و علیك السّلام و اگر واو آن را بیندازد و بگوید علیك السّلام صحیح است و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یك بر دیگری سلام کند بر هر یک جواب سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام عامه بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد اینست که سلام علیکم در جواب کافی است

و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید سلام علیکم و اگر کافری سلام کند بگوئید علیك.

(چهارم) ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجب است از طرق عامه است و محل اعتماد نیست.

(پنجم) دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائی است نه عینی پس برد یکی از دیگران ساقط میشود اما شرطست که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر عرض سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را بلکه باید مقصودش سلام بر همه باشد و خلافست در آنکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه احوط آنست که اکتفاء نکند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست و ظاهر آیه وجوب است.

(ششم) مشهور آنست که وجوب رد فوری است و کسی که تأخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند بر ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند.

(هفتم) اکثر علماء گفته اند واجبست جواب را به سلام کننده بشنواند در غیر حال نماز تحقیقا اگر کر نباشد و تقدیرا اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که بر کر باید اشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود که

جواب گفته است و بسند

حق الیقین، ص: ۵۹۵

معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید که سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده ای و بگوید السّلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از عامه گفته اند واجب است جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجب است جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام می کنند آن دعا است نه تحیت و جواب آن واجب نیست سنت است.

مؤلف گوید که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید که وداع کند برادران خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کند گناهش بر آنها خواهد بود

و در جامع الانوار از حضرت رسالت روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متأخرین اعتناء باینها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب رد میتوان کرد.

(هشتم) بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورتست و اکثر متأخرین توقف کرده اند بنا بر آنکه دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر علیه السّلام سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند و میگفت میترسم خوش آید مرا صدای او پس داخل شود بر من گناه زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی یا نه و اظهر وجوبست در جمیع

حق الیقین، ص: ۵۹۶

این صور.

(نهم) خلاف است که آیا ابتداء سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علماء گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما

اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم علیه السّلام که مرا خبر ده که اگر محتاج شوم به طبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای تو نفعی باو نمیرساند و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه گفته که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتداء و اگر سلام بر ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده جواب او بگوید بغیر سلام بآنکه بگوید هداك اللّه یعنی هدایت کند خدا تو را یا «انعم اللّه صباحک» یعنی خدا نیکو کند صباح ترا یا اطال اللّه بقائک یعنی دراز گرداند حقتعالی بقای تو را و اگر رد سلام کند بگوید و علیک کلام علامه تمام شد و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السّلام منقولست که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید علیك السّلام و اگر اهل ذمه سلام کند بگوئید علیك و بسند موثق از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که اگر یهودی و نصرانی و مشرك و بت پرست بر

کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتداء بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در حالت حاجت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم بواو و بدون واو و هر دو جایز است و بعضی از عامه باو او را تجویز نکرده اند و آیا سلام تمام را بایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترکست آیا جواب ایشان بیکی از این جوابها که مذکور شد واجب است خلاف است و احوط آنست که ترک نکند و آن عبارات غیر سلام را علامه گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السّلام که به حضرت صادق علیه السّلام گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی باو بارک اللّه لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد تو را در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السّلام عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بخاک

یا دیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود که دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که اگر با مجوسی مصافحه کند دست را بشوید و وضو بسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که

از پس جـامه بـا او مصافحه کنیـد و اگر با دست مصافحه کنـد دست را بشویـد و اکثر علماء شسـتن را حمل کرده انـد بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه به یبوست باشد و اخیر را حمل بر استحباب کرده اند.

(دهم) در سـلام و ابتداء بسـلام فضـیلت و ثواب بسـیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که ابتدا بسـلام اولی است بخدا و رسول و از حضـرت امیر علیه السّلام منقولست که در سلام هفتاد حسـنه است شـصت و نه حسـنه از برای ابتداکننـده است و یک حسـنه از برای جواب گوینـده است و از حضـرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم منقولست که بخیل ترین مردم کسی است که بخل نماید در سلام و احادیث بسیار در فضیلت افشاء سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود که افشای سـلام آنست که بخل نورزد بسـلام به احدی از مسـلمانان و از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که از جمله تواضع آنست که سـلام کنیـد بر هر که ملاقـات کنیـد و از حضـرت رسـول صـلی اللّه علیه و آله منقـولست که چـون ملاقات کنید با یکدیگر ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسـلمان بر مسـلمان اینست که سـلام بر او کنـد هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضـرت باقر علیه السّلام روایت

کرده است که سلمان میگفت که افشاء کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم او ترک سلام مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام که حضرت امیر کراهت داشت از رد سلام در خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که سه کسند که سلام بر ایشان نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که پیاده بنماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا نهی کرد از آنکه سلام کنید بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و کسی که صورتها میسازد و کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاد میکنم پنجم را نفی میکنم از آنکه سلام کنید بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام از پدرانش که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسی که

بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که بر شعر خود بزنان عفیفه فحش گوید و بر آنها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میدهند و ایضا از حضرت امیر علیه السّلام روایت کرده است که شش کس اند که سزاوار نیست سلام کردن بر آنها یهودی و نصاری

و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بر بط و طنبور می نوازند و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند ببازی و شعر و ایضا از حضرت صادق علیه السّلام از پدرش روایت کرده است که سلام نکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه شطرنج باز و نه نرد باز و بر مخنث و بر شاعری که فحش بر زن محصنه میگوید و نه بر نمازگذارنده زیرا که نمازگذارنده نمیتواند رد سلام کند و سلام او مستحبست و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد و نه بر کسی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و در بعضی از روایات نهی از سلام شارب الخمر وارد شده است و راویان اکثر این احادیث عامی اند و عامه از این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه نمی توان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است و نهی از سلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه ملا احمد اردبیلی هر دو را احتمال داده است و کراهت سلام

در حمام وارد شده است که در صورتی است که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه در حمام سلام کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمیشود به سبب اشتغال به مندوبی بلی اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نمازگذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول گرداند از قیام بواجب که رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند این قول و علت هر دو ضعیفند.

(یازدهم) در آداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه

حق الیقین، ص: ۵۹۹

کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان بصیغه جماعت رد باید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که عطسه کند میگوید یرحمکم اللّٰه هر چند با او غیر نباشد و مردی که بر مردی سلام کند میگوید السّلام علیکم

و مردی که دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم اللّه هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال و غیر آن ها هستند و میباید قصد همه بکند یا آنکه میباید که سایر مؤمنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بآنکه بر زن باید سلام نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحابست و به سند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السّلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمه اللّه بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته سی حسنه است و باید زیاده نرود سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب زیاده از قدر مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که حضرت امیر علیه السّلام گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السّلام و رحمه اللّه و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفته اند با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمه اللّه و برکاته علیکم اهل البیت و مستحب است سلام کند سوار بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و خورد بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل بر مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از

این ها عکس کنند جایز است چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله سلام میکرد بر اطفال (دوازدهم) حقتعالی فرموده است فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده بدان که خلاف است در تفسیر این آیه کریمه (اول) آنکه مراد سلام بر اهل آن خانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از بابت لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ یعنی یکدیگر را مکشید «تحیه من عند الله» اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت «صباح الخير و مساء الخير و انعم صباحا» و امثال اینها مگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا بر شما پسندیده است و مستوجب برکت و طیب قلوب

حق اليقين، ص: ۶۰۰

است چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم چون بنزد آن حضرت می آمدند میگفتند انعم صباحك و انعم مسائك و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حقتعالی فرستاد وَ إِذا جاؤُكَ حَيَّوْكَ بِما لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ یعنی هرگاه آیند بنزد تو تحیت میگویند تو را بآنچه تحیت نکرده است تو را بآن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما این را به تحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است بگوئید السّلام علیکم.

(دویم) آنکه مراد سلام بر

اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه خود در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است (سیم) آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی نباشد در خانه بآنکه بگوید «السّلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین» و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر کسی نباشد بگوید السّلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که بعضی گفته اند اگر کسی را نبیند بگوید السّلام علیکم و رحمه اللّه و قصد کند دو ملک را که با او می باشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر علیه السّلام روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السّلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السّلام علینا من ربنا و هرگاه برادر مؤمن تو بگوید حیاک اللّه بالسلام بگو حیاک اللّه بالسلام و احلک دار المقام و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم منقول است که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تاخیر خانه تو زیاد و

بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث معتبره و تکلفی در أَنْفُسَكُمْ نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد از این آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بآنکه بگوئید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر علیه السّلام است (سیزدهم) خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند واجب است بر او که تلفظ کند برد سلام و خلاف است در آنکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام

حق الیقین، ص: ۶۰۱

و پیش از رد بعمل آورد مبطل میشود و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند و در بحار ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکل است و احوط اعاده است اگر چیزی جواب نگوید مطلقا و ظاهرا فوریتی که در رد سلام معتبر است آنست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارك رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد (چهاردهم) مشهور میان علماء آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجب است که جواب بمثل آن باشد و جایز نیست جواب به علیکم السّلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید

خوب است و متابعت مشهور اولی و احوطست و اگر بجای علیکم، علیک بگوید در حصول رد تردد است و اگر سلام کننده و علیکم السّلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا بکند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب آیا واجب است یا مستحب خلافست و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعین است سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیح دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض نیز دارد و قول به تخیر خالی از قوتی نیست (پانزدهم) اگر تحیات دیگر بغیر سلام در غیر حال صلاه بگویند مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال آنها خلافست که جواب واجب است یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام دیگر نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام بگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسده اش کمتر است اگر چه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارت را کسی بشخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم تر میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا با لحن بگوید مثل ساما لیک و سرام نعلیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست او را جواب گفتن و محقق گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد

سلام منع نمیکنم از آن و علامه گفته اگر سلام گوینده سلام علیکم بگوید رد کند مثل آن را و نگوید و علیک السّلام از برای آنکه عکس قرآنست و حضرت صادق علیه السّلام در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید علیکم السّلام از برای آنکه عمار بر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله سلام کرد در نماز و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه فرموده است که اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیتی برده است جایز است رد بهمان لفظ و به سلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام

تحیتی نبرد جایز است در جواب او دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب دانسته اند و مسأله در غایت اشکال است و جواز رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب به تحیت عربی و سلام صحیح بگوید به قصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر بچنین بلیه گرفتار گردد اعاده نماز بکند خواه جواب بگوید و خواه نگوید (شانزدهم) اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب را میباید بلند بگوید که باو بشنواند اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهرا مانند غیر نماز باید باو بشنوانیدن یا اشاره کند که باو بفهماند که جواب او گفته است و اخباری که دلالت بر عدم

وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید علیه الرحمه در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان علماء عامه آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد و از نظر مخالفان نیز خلاص شده باشد (هفدهم) اگر دیگری جواب سلام بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی گفته اند سنت است زیرا که امر آیه بمطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانکه گذشت و دور نیست که ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله بسطی دادیم برای اینکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن میباشد و اکثر علماء متعرض آن نشده اند و بنا بر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است- بدان که مشهور میان علماء آنست که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض دادن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجب است عوض آن را بدهد و أبو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه پست تر به بلندتر مقتضی عوض است و میباید اقلا- مثل آن را عوض بدهند و تا عوض ندهند تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آنست که کسی که چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند

یا شـرط عـدم عوض میکنـد یا مطلق میگذارد اگر شـرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شـرط عوض کرده باشد باید بآن شـرط عمل کند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کننـده هبه آنچه شـرط شـده است داد و واهب قبول کرد همه لازم میشود و فسـخ نمیتواننـد کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر آنست که لازم نیست و میتواند فسخ کند و قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را دهد

حق الیقین، ص: ۶۰۳

و اگر شـرط عوض مطلق کرده باشـند و تعیین نکرده باشـند اگر به رضای یکـدیگر مبلغی انفاق کننـد لازم میشود و اگر انفاق نکنند ظاهرش آنست که بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده است یا قیمت آن را اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و آیا قیمت موهـوب در وقت قبض موهوب اعتبـار دارد یـا قیمت آن در وقت دادن عوض خلاـف است و ایضـا خلاـف است که بر متهب واجب است وفای بشرط یا مخیر است در آن و در رد عین و فروع این مسأله بسیار است- و مشهور میان علماء آنست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حایض را مس کتابت قرآن و اکثر مس اسـماء خـدا و انبیاء را نیز حرام دانسـته انـد و ایضا حرام است ایشان را خواندن چهار سوره که سـجده واجب دارد و ابعاض آنها و حرام است داخل شدن

آنها در مسجد الحرام مسجد رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم مطلقا و مکث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آن است که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه علیه السّلام نشوند و مس کتابت قرآن برای محدث خلافست و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن و آزار کردن جایز نیست و تأدیب ایشان زیاده از قدر ضرورت جایز نیست و بعضی گفته اند حرام است تأدیب غلام و کودك و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تأدیب ایشان پنج تازیانه است یا شش تازیانه و در روایت دیگر تأدیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بقدر حد یعنی آنکه موجب حد از او صادر شده باشد زننده را کفاره نیست بغیر آزاد کردن مملوك و ظاهر کلام شیخ طوسی آنست که این را واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تأدیب میتواند کرد تا ده تازیانه.

و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قبول میتوان کرد قول کودك را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید حرمست که بر محل و محرم هر دوحرامست و صید صحرا مطلقا بر محرم حرامست و هر نجسی حرام است خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی

نجس شـده باشد و هر معجون و مرکبی که حرام در آن داخل کرده باشـند حرام است و فریادرسـی مظلومان و رفع ظلم کردن از ایشان با قـدرت واجب است و اگر قادر بر یاری نباشـد بعضـی گفته انـد حاضـر بودن در آن موضع حرامست و جایز نیسـت خواب دروغ نقل کردن و جایز نیست گوش دادن بسخن جمعی که راضی نباشند بشنیدن آن و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح

حق الیقین، ص: ۶۰۴

حلبی در کافی از جمله محرمات شـمرده است جمیع اقوال قبیحه را ماننـد امر بقبیـح و نهی از حسن و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مـدح کسـی که مسـتحق مـذمت باشد و بر عکس خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهـای حرام و آلاـت آنها و ترکیب کردن دانه های محرمه و سـموم قاتله و نگاهداشـتن درنـدگان و سایر موذیات و خصـی کردن حیوانات و ذبـح کردن حیوانی که در شـرع ذبح آن وارد نشده است و آزار دادن آنها بر وجهی که در شـرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر اینها از معابد اهل ضلال و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از

برای فجور و اعـانت کردن فاعلاـن قبایـح و ظالمـان و متقلبان بر بلاد بغیر حق خواه بگفتار و خواه بکردار یا برائی و تـدبیری و جمع کردن و نوشـتن کفر و شـبهه ها که قـدح در ادله اهل ایمان میکنـد بـدون آنکه جواب گوینـد و نقض آنها کنند و سـعی کردن در چیزی از قبایـح عقلیه و نقلیه و حاضـر بودن در مجـالس لهو و محرمـات و فتوی دادن به باطـل یا بچیزی که حاکم و مفـتی علم بـآن نداشـته باشـد و یـاد دادن و یـاد گرفتن اعمـال سـحر و اراده امور قبیحه و کراهت داشـتن از امور واجبه و آنچه حرمتش ثـابت شـده و قیمت آن و مزد عمل آن و مزد یاد دادن و یاد گرفتن و حفظ کردن آن و جا کردن و یاری بر آن بقول یـا بفعـل یـا برای عـوض گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معـارف و شـرایع و کیفیت عبـادات و فتوی دادن بآنهـا و جـاری کردن احکام و تعلیم قرآن و عقـد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مرده ها و تجهیز ایشـان و برداشـتن ایشـان و نمـاز کردن بر ایشـان و دفن کردن ایشـان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهـاد کفـار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سـایر عبـادات و اجرت بر یـاری کردن بر اینهـا حرام اسـت و حرام است لـواطه پسران و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در لحاف و وطی جمیع بهائم و طلب منی کردن بدست و حرام است زنا و مقدمات آن

از دیـدن و در بر گرفتن و بوسـیدن ایشان و سـخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حایض و نفساء تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنـا تا اسـتبراء آن بکنـد و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کنـد و کنیزی که خریده باشد و تا بیک حیض او را اسـتبراء کند و کنیز حامله تا وضع حمل او شود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنی را که

حق الیقین، ص: ۶۰۵

فحش داده باشـد و آن زن گنـگ یـا کر باشـد و بعـد از آن محرمـات نسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضـی از مکروهات چون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و آنچه در این ابواب ذکر کرده است بعضـی موافق است با مشـهور و بعضـی مخـالف و چون او زیاده از دیگران در این باب اسـتقصا کرده است و عمل بقول او غالبا باحتیاط اقرب اسـت کلاـم او را در این مقـام ایراد نمـودیم و آنچه در بـاب محرمـات ایراد نمودیم قلیلی است از کـثیر و حبه ایست از بیـدر کـبیر و تکـالیف حقتعـالی در هر باب و هر حال بسـیار است و اسـتقصای آنها در مجلـدات بسـیار میسـر نمیشود مثلا در صـلاه با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است و اگر

موجب بطلان صلاه باشد کبیره است و قریب بسه هزار مسأله از مندوبات و احکام صلاه تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن و هر واجبی در محل خود بجا آوردن واجب است و ترک آن حرام است و هر مستحبی را اگر انکار استحباب آن کنند یا بعنوان وجوب بعمل آورند بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکاه و اعتکاف و حج و جهاد و چندین هزار حکم باینها متعلق است که اخلال بآنها یا انکار آنها حرام است و همچنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف بر روی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند یا بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بعبث و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بعبث بایشان اذیت نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یک بار جماع کردن و سایر حقوقی که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدل در قسمت و سایر امور نمودن

و بـا غلام و کنیز مـدارا نمودن و تکـالیف شـاقه بایشـان ننمودن و ایشـان را گرسـنه و برهنه نگذاشـتن و امثـال اینها و همچنین رعـایت حقوق سـایر خـدمه و ملازمـان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسـنه ایشان را سـیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرص نان و خمیرمایه و نمک و امثال اینها از ضـروریات ایشان از ایشان دریغ نداشـتن و فروش و ظروف در وقت ضرورت بایشان دادن اکثر اینها داخل ماعونست و حقتعالی میفرمایـد وای و ویل از برای نماز گذارندگانیست که از نماز خود غافلند

حق الیقین، ص: ۶۰۶

آنهـا که در عبادت ریا میکننـد و منع میکننـد ماعون را و از حضـرت صادق علیه السّلام منقولست که ماعون قرضـی است که میـدهی و معروف و نیکی است که میکنی و متـاع خـانه خـود را که بعـاریه میـدهی و از جمله مـاعونست زکـاه راوی گفت ما همسـایه هـا داریم که هرگـاه عـاریه میـدهیم بایشان متاعی را میشـکنند و فاسـد میکننـد آن را آیا بر ما باکی هست که نـدهیم بایشـان حضـرت فرمود که هرگـاه چنین باشـد باکی نیست که نـدهی و از جمله حقوق حق حیواناتی است که در خانه ها نگاه می دارنـد واجب است کاه و آب بآنها بدهند و زیاده از طاقتشان بار نکنند و بعبث نزنند و روایتی وارد شده است که حقتعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه ای که او را حبس کرد تا از گرسـنگی و تشـنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسـیار است و اکثر واجب است به بعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن

و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه در مجالس و در راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث آنها در کتاب عشرات مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقاء و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و کینه و عداوت مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شر و محله و قبیله بغیر حق و بجبر و خیلاء در پوشش و رفتار و گفتار و دلتنگ شدن و سفاهت و بی خردی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسیرا زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن مردم و فتوا دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی اللّه و بغض فی اللّه و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بمهلکه نینداختن

تا بخون نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضاء و کور کردن و امثال اینها گرداند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمی شود خلاف است و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود در قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیگر جایز است و در هر دو تا ممکن باشد باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد بعنف غصب کند او سوگند یاد کند که مال نزد من نیست و قصد کند که مالی

حق الیقین، ص: ۶۰۷

که بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز جایز است چنانکه عمار کرد و حقتعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان نمیباشد و در بعضی ظاهر میشود که میباشد و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند در ناسزا گفتن بایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانچه مادر و پدر عمار کردند و میان آنکه تقیه بکند و ناسزا بگوید چنانکه عمار کرد و استغاثه باید کرد بحق تعالی که آدمی را بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمی باشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمی باشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تأویلات کرده اند و اگر دوا

منحصر باشد در حرام اکثر علماء تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسأله در غایت اشکالست و دروغی که در آن مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی می آیند و او را بازمی دارند میگوید بگوئید در خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکال نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از او سؤال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بهر یک غیر آنچه دیگری گفته است بگوید و کسی که وعده با اهل خود بکند و وفا نکند و هم چنانکه دروغ از برای اصلاح خوب است راستی که متضمن افساد میان مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علماء آنست که مکروه است مگر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز مگر آنکه بعد از وعده ان شاء اللّه گفته باشد یا وفای بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید از ایشان دوری کنند و تعلیم ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد

که در هر حال از احوال تکالیف بسیار بر آدمی هست در کردار و گفتار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و ظالم و فاسق و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر است در نماز و روزه و حج و زکاه و محرمات منحصر است در زنا و اغلام و شراب و امثال اینها پس آدمی همیشه باید

حق الیقین، ص: ۶۰۸

متیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و تا نداند که موافق رضای جناب اقدس الهی است بعمل نیاورد و اگر بغفلت خطائی از او صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن شود و انابه و توبه و استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق خدا و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا حرام یا واجب یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک را بآن نحو که هست باید بدانند و بآن عمل کنند لهذا حضرت امیر علیه السّلام میفرمود ای گروه تجار اول مسأله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا بیع و شری انواع دارند بعضی حلالند و بعضی حرام بعضی مکروه و

بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق به هر یک از آنها هست کسی که حلال آنها را حرام و حرام آنها را حلال داند معاقب است و اگر محرمات آنها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقب است و مشغول ذمه بحق مردم است و همچنین در ایمان و اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلاء که متعلق بفروجند و تکالیف عظیم الهی متعلق است بآنها و بمخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتند و ایضا احکام ممالیک و عشق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حرام و حلال خوردن و آشامیدن که آدمی را در هر حال ضرور میشود و احکام مواریث که اموال میت را بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است واجب است عمل بآن احکام و کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده و بدعت در دین خدا کرده است چنانچه عمر از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدع و آثار را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف اند پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خداوند علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله ها احصاء

نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت خدا آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوك سبیل نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب اقدس الهی میسر نمی شود و پیوسته آدمی بتوبه و انابه محتاج است و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حقتعالی میفرماید آنها که متقی و پرهیزکارند هرگاه خیالی از خیالات شیطانی ایشان را عارض گردد متذکر

حق الیقین، ص: ۶۰۹

و خبردار میگردند پس ایشان بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیاء و اوصیاء اکد وارد شده است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید بحدود و تعزیرات تأدیب کنند و بعد از غیبت ایشان جاری گردانند و هر که بعلماء و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجب است چنانکه در احادیث معتبر وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم حقتعالی را رد کرده است و آن در مرتبه شرك بخداست.

مقصد دوم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی که از آنها توبه باید کرد-

اشاره

وجوب قبول توبه در آن چند مطلب است

مطلب اول در بیان وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد

بدان که خلافی نیست در وجوب توبه از گناه فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است یا از گناهانی که مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجب است یا اکثر را اعتقاد آن است که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترك اولائی سالها تضرع و استغاثه و انابه میفرمودند تا توبه ایشان قبول میشده است و ایضا اثر گناه نه محض عقوبت آخرتست بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب الهی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از این کس میکند و باعث استیلای شیطان و جرأت بر کبایر می گردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیویه گردد چنانچه حقتعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کرده های شما است و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که بترسید از گناهانی که حقیر میشمارید بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدامست فرمود آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا بحال من اگر غیر این گناهی نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقولست که اصرار بر گناه

آنست که گناهی بکند و استغفار و توبه از آن نکند و از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل گناه بدرستی که کسی که مرتکب گناهی میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میگرداند که حقتعالی در

آن قرار نگیرد و روی او از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا فرمود که هیچ رگی نمیجهد و پائی بسنگ نمی آید و سری بدرد نمیآید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضا فرمود که گناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهی که از او صادر شود و از حضرت باقر علیه السّلام منقولست که هر بنده مؤمنی در دل او نقطه سفیدی و نوری از ایمان هست چون گناهی میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاد میشود تا آنکه تمام سفیدی را میگیرد و آن را می پوشاند باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر و خوبی برنمی گردد و ایضا خلافست در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجب است یا نه خواجه نصیر و علامه قائل شده اند که توبه همیشه واجب است زیرا که ندامت بر فعل قبیح همیشه واجب است و این سخن محل نظر است زیرا که آیات

و اخبار دلالت میکند بر آنکه بتوبه اول عقاب از او ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و آنکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء اللّه و ترک ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا که غالبا از یکدیگر منفک نمیشوند و بر تقدیر اینکه عقابی بر آن مترتب شود یک جزو توبه خواهد بود و علی ای حال در اینکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت برنمی گردد شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قائل باشند

مطلب دویم خلافست میان متکلمین [در توبه مبعض]

که آیا توبه مبعض صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند دون بعضی یا آنکه میباید از همه گناهان توبه کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علماء اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبه مبعض را صحیح میدانند و حق این است و اگر نه لازم می آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یک سال گناهی را نکند حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرط است که در او به عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضا خلاف است که آیا توبه از معاصی مجملا صحیح است یا باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند اقوی آنست که

مجملا کافی است خصوصا وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد

مطلب سیم در معنی توبه است

و شرایط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهان است از این جهت که گناه است پس اگر پشیمان شود از شراب خوردن از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست و باید که در حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آن را در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعی است و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافیست ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز (اول) دانستن ضرر گناهان (دویم) آنکه آنها حجابند میان بنده و محبوب او (سیم) آنکه زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را دانست و یقین بهم رسانید حالت دیگر او را عارض میگردد که متألم میگردد از آنکه محبوب او از او فوت شده است از کردن گناهان و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را (اول) متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بود (دویم) متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود بآن گناه نکند (سیم) تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضاء کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی از آن و قصد کردن این امور

بترتیب حاصل میشوند و گاه است بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه است که بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق می کنند و چون توبه نیز عبادتی است شرایط عبادات در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علماء طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص می دانند در اینجا نیز گفته اند که اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق این است که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد نسبت بعامه خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است و در کافی دو روایت معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند خدا از شراب سر بمهر بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفضلی باشد از حقتعالی از خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد

مطلب چهارم بیان انواع گناهانی است که از آن ها توبه میکنند

اکثر متکلمین و

فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد اگر اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و

عزم کند که بعد عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدایا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجب است توبه که اتیان بآن کنـد و بسا باشـد که مخیر باشـد میان آنکه اتیان بآن امر بکنـد و میان اکتفاء بتوبه از گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجب است با قدرت بر آن که اتیان بکند و بسا باشد که مخیر باشد میان اینکه اتیان بآن امر بکند و میان اکتفای بتوبه از آن گناه و حقوق غیر مالیه خـدایا حـد است یا غیر حـد اگر حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکنـد نزد امام علیه السّلام یا نایب امام که حـد خدا را بر او اقامه کند و میان آنکه اکتفاء کند بتوبه و اظهار آن نکند پس اگر نزد حـاکم شـرع ثابت نشود حـدی بر او نخواهـد بود و بتوبه رفع گناه از او میشود و آیا با اقامت حـد اگر توبه نکنـد گناه از او ساقـط میشود یـا نه محـل اشـکال است و ظـاهر اکثر احادیث آنست که بحـد گناه از او ساقط میشود و حقتعالی از آن کریم تر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسـند حسن منقولست از حمران که گفت از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریم تر است از این.

و از حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که گناه سه قسم است (اول) گناهی که آمرزیـده است (دویم) گناهی که آمرزیده نیست

(سوم) گناهی که امید از برای صاحبش داریم و خوف باو داریم گناه آمرزیده گناه بنده ایست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از آن حلیم تر و کریم تر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظلمه بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمی گذرد و گناه سیم گناهی است که خدا بر خلق پوشیده است و توبه روزی او کرده است و از گناه خود میترسد و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم.

مؤلف گوید گویا خوف باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضاهای نمازهائی که قضا باید کرد و مثل دادن زکاه و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافی نیست و اما حق الناس اگر مالی باشد واجب است که ذمه خود را بری گرداند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد ورثه

او در هر طبقه قائم مقام اویند پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب و یا بوارث او و یا بوارث وارث او بری ء الذمه میشود و اگر آن مال را ادا نگرداند و بر ذمه او ماند تا روز قیامت خلاف است که در قیامت طلب کننده او کی خواهد بود اکثر علماء گفته اند که صاحب اول طلب خواهد کرد چنانچه روایت صحیحی از

حضـرت صـادق علیه السّلام در این بـاب وارد شـده است و بعضـی گفته انـد آخر وارثها طلب آن خواهنـد کرد اگر چه بامام منتهی شود و بعضـی گفته انـد حق خدا خواهد بود و اگر او یا وارث او را نیابد باید عازم باشد که هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابـد برسانـد و اگر مأیوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضـی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید ارشاد بحق بکند و او را از آن اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا همه آنها را که ببدعت او گمراه شده اند برنگرداند توبه او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامـل کرده انـد و اگر قصـاص باشـد واجب است که تسـلیم نفس خود را باولیـای مقتول بکنـد مثل آنکه بگویـد به پسـر مقتـول که من پـدر تـو را کشـته ام اگر میخـواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسـی را بریـده باشـد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شـخص که فحش باو گفته است عالم باشـد که این فعل از او صادر شـده است باز بایـد که تمکین بکند یا حد بزنند یا عفو کنـد و اگر ندانـد خلاف است که او را اعلام بایـد کرد یا نه بعضـی گفته اند حقی است از شخصـی و ساقط نمیشود مگر بآنکه او ساقط کند و خواجه نصیر

و علامه و اکثر علماء قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت او است و موجب عداوت و کینه او میشود و اگر مجملا ابراء ذمه از او تواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ باللّه با زوجه کسی آن نیز چون حق الناس در آن هست این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود آنست که استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده ای هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر در تجرید گفته است که واجبست عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده است باید عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید که تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند بآن

حق الیقین، ص: ۶۱۴

که هرگز عود بآن نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از برای او و شیخ زین الدین

گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگری آنکه از هر کس نزد کسی مظلمه ای بوده باشد در عوض او باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیافزاید و راه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه نرسیده است یا آنکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دستش باو رسد و بدان که خلاف است در آنکه اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه توبه متحقق میشود و آنها واجبات دیگرند مشهور میان علماء قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک آنها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوط است.

مطلب پنجم در بیان وقت توبه است

خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است و بتأخیر آن آثم میگردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه در سموم باید مداوا کند پیش از آنکه او را هلاک کند همچنین واجب است بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تأخیر توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید

توبه کند و اگر تأخیر کند دو گناه دیگر برای تأخیر توبه این دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تـا آنکه میرسـد در قـدر یک ساعت اگر بشـصت دقیقه نیز قسـمت کنیم آن قـدر جمع میشود که محاسـبان ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون در کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کرد اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسـمت کنیم بغیر حقتعالی کسـی حساب او را نمیتوانـد کرد چه جـای آنکه روز و ماه و سال را بر اینها قسـمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسـبت قسـمت کنیم پس معلوم شـد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصاء نمیتوان کرد گناهان و تقصـیرات بنده را نیز احصاء نمیتوان کرد و بعضـی از محققین گفته اند که کسـی که تسویف و تأخیر توبه میکند و از وقتی بوقتی دیگر می اندازد متردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بمانـد مشـکل است که از دیگری سالم بمانـد (اول) آنکه اجل گریبان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه مسدود گردد و برسد وقت آنکه حق تعالی

حق الیقین، ص: ۶۱۵

فرموده است وَ حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ ما یَشْـتَهُونَ یعنی حایل شود میان ایشان و میان آنچه میخواسـتند و طلب مهلت یک روز و یک ساعت کنـد باو گوینـد وقت مهلت گـذشت دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه حقتعالی فرموده است پیش از آنکه بیایـد احـدی از شمـا را مرگ پس گویـد پروردگـارا چرا تأخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضـی از مفسـرین در تفسـیر این آیه گفته انـد که محتضر در هنگامی

که پرده از پیش دیـده او برداشـته شود میگوید ای ملک موت تأخیر کن مرا یک روز تا عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه ای بردارم از عمل صالحی ملک موت گویـد روزهای آخر عمر تو تمام شـده است و روز نمانده است گوید یک ساعت تأخیر کن گویـد ساعتها نیز تمام شـده است پس در توبه را بر روی او ببندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعه های یأس و حسـرت و نااميدی بنوشد بر ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که در این اهوال و اضـطراب احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرد نعوذ باللّه من ذلک (دویم) آنست که ظلمت های معاصـی بر دل او متراکم و مجتمع گردد بمرتبه طبع و رین برسد که قابـل محو نباشـد زیرا که هر معصـیت که آدمی میکنـد تیرگی در دل او بهم میرسـد همچنانکه از نفس تیرگی در آینه بهم میرسـد و چون ظلمت گناهان بسـیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس را بر آینه مکر بدمند چرک میگیرد و چون مدتی بر این حـالت بمانـد و آن را جلاـ ندهنـد در جرمش فرو میرود و او را فاسـد میگردانـد که دیگر قابـل جلاء نیست همچنین دل آدمی چون اثر گنـاه بسـیار در آن بهم رسـید و بتوبه و اعمـال صـالحه جلاـء نیافت بمرتبه طبع میرسـد و بعـد از آن قابل علاج نیست چنـانکه حقتعـالی فرموده است طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگوینـد چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه بحدی میرسد که او امر شریعت در

نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش را زایل میگرداند بدان که آخر وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند بآنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم باو نمایند یا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام را که وقت موت حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ بیکی از ایشان حاضر میشود میگوید من توبه کردم الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشان را مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی دردآورنده و از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغر

نکند یعنی روح بگلویش برسد و غراغر در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت ببندگان آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح بانگشت پاها و بتدریج و تأنی ببالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مدت و مهلت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند

و توبه اش مقبول نباشـد و از مردم حلیت بطلبـد و یاد خـدا کنـد و روحش که مفارقت کنـد یاد خدا و ذکر حقتعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد.

و خلاف کرده انـد متکلمـان در آنکه اگر عزم بر عـدم عود بسوی گنـاه را در وقـتی بکنـد که قـدرت بر عود بسوی آن گنـاه نداشـته باشـد مثل آنکه زنا کرد کسـی و بعد از آن ذکر او را بریدند پس توبه کرد و عزم کرد دیگر بزنا عود نکند اگر قدرت به زنـا بهم رسانـد آیـا توبه او مقبولست یـا نه اکـثر گفته انـد مقبولست و قول نـادری هست که مقبول نیست و بی وجه است و همچنین اگر مرض مخوفی بهم رسانـد که ظن غـالب بموت بهم رسانـد خلاف است در قبول توبه و مشـهور آنست که توبه او مقبولست و از بعضـی از آیـات کریمه و اخبـار معتبره ظـاهر میشود که بعـد از نزول عـذاب توبه مقبول نیست چنـانکه حقتعالی فرموده است در قصه فرعون تـا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خـدائی نیست مگر خـدائی که ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل جبرئیل فرمود که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افسـاد کننـدگان در زمین فرموده است که چرا نبوده انـد از اهـل قریه ای که ایمان بیاورنـد پس نفع دهـد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردنـد پیش از نازل شـدن عـذاب زایل ساختیم از ایشان عـذاب خوارکننده را در زندگانی دنیا و برخوردار نمودیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان و از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده اند که از

حضرت امام رضا علیه السّلام پرسیدند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای اینکه ایمان آوردن او در وقتی بود که عذاب را دید ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حقتعالی است در باب گذشتگان و آیندگان حقتعالی فرموده است فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا یعنی چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا بتنهائی و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع ببخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد نفسی را

حق الیقین، ص: ۶۱۷

ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و هم چنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری فائده ندارد و پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی می کردی و افساد می کردی در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیگردد حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میگردد و نفع

نمیبخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قائم میشود و در تفسیر امام مذکور است که اعرابی آمد بنزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول میگردد حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمی شود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات که پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند این است که آفتاب از مغرب طلوع کند.

مطلب ششم در بیان انواع توبه است

و اقل مراتب آن آنست که دانستی که پشیمان گردد از گذشته و عزم کند در عدم فعل در آینده و بالا میرود تا بحدی که درجه پیغمبران و صدیقان است چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر علیه السّلام گفت استغفر اللّه حضرت فرمود مادرت در عزای تو نشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع میشود (اول) پشیمانی از گذشته است (دویم) عزم بآنکه هرگز عود بآن نکنی (سیم) آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمه تو نباشد (چهارم) آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه ای که بر تو واجب بوده و ضایع کرده ای حق آن را ادا کنی (پنجم) آنکه قصد کنی بسوی گوشتی که در بدن تو بحرام روئیده است آن را بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان های تو بچسبد و گوشت تازه در میان آنها

برویـد (ششم) آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را آن قـدر که باو چشانیـده ای حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر اللّه و از حضـرت صادق علیه السّلام منقول است که کسـی که مقیم است بر گناه و اسـتغفار میکند از آن مانند کسـی است که اسـتهزاء کند و کلینی و دیگران بسـندهای معتبر از حضـرت صادق (ع) روایت کرده اند که حضـرت رسول فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیک سال خدا قبول کند

حق الیقین، ص: ۶۱۸

توبه او را پس فرمود که یـک سال بسـیار است یک ماه فرمود هر کس یک ماه پیش از مرگش توبه کنـد خـدا توبه او را قبول میکند پس فرمود یک ماه بسـیار است هر که یک هفته پیش از مرگش توبه کند خدا توبه او را قبول میفرماید پس فرمود یک هفته بسیار است هر که یک روز پیش از مرگش توبه کند خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود یک روز بسیار است هر کس توبه کنـد پیش از آنکه معاینه امور آخرت را ببینـد خدا توبه او را قبول کند و اکثر علماء این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند بآنکه نسخ پیش از فعل جایز است و گمان فقیر آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه بآنکه توبه کامل آنست که اقلا یک سال پیش از مرگ توبه کنـد و تـدارک ما فات را و اصـلاح احوال خود را یک سال بکند و اگر آن میسر نشود و هم چنین تا آنکه در آخر اقل مراتب اجرای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه

از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که توبه ریسمانی است کشیده که خداوند برای بندگان آویخته است و وسیله ایست میان خدا و بنده و مدد عنایت الهی است و ناچار است بنده را از مداومت بر توبه در همه احوال و هر فرقه ای از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیاء و برگزیدگان یعنی اوصیاء از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه اولیاء و دوستان خدا از خطورهای مختلفه است و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خداست و توبه عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی و علمی است در اصل توبه ایشان و منتهای امر آن شرحش بطول می انجامد اما توبه عوام آنست که باطن خود را در آب حسرت بشوید و پیوسته معترف بخیانت خود باشد و ندامت بر گذشته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود خائف باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته متأسف و گریان باشد بر آنچه فوت شده است از او از اطاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای بتوبه و نگاه بدارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت و آنچه از عبادات از او فوت شده است قضاء کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری اختیار کند و شبها را به

عبادت بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدا یاری بجوید و سؤال کند که او را مستقیم بر جاده حق بدارد در شدت و رخاء و ثابت بماند نزد محنت و بلاء تا آنکه از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی ثواب اعمال او و رفعت درجات او است خدا میفرماید که خدا میداند آنها را که راست

حق الیقین، ص: ۶۱۹

گفتند و میداند دروغ گویان را و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم منقولست که توبه کننده هرگاه اثر توبه بر او ظاهر نگردد او تائب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازهای قضا را بکند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوات بازدارد و گردن خود را باریک گرداند به بسیاری روزه روزها و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوان های خود را بگدازد از شوق بهشت و دلش نرم گردد از ترس ملک موت و پوستش خشک شود بتفکر در اجل این است اثر توبه و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که میدانید کیست تائب گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تائب نیست کسی که توبه کند و عبادت را زیاد نکند تائب نیست کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی

که توبه کنـد و رفیقـان خود را تغییر ندهـد تائب نیست کسـی که توبه کنـد و بالش خود را و مجلس خود را تغییر ندهـد تائب نیست کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و دل خود را نگشاید و کف خود را فراخ نگردانـد و آرزوهـای خود را کوتاه نگردانـد و زبان خود را از لغو نگاه نـدارد تائب نیست کسـی که توبه کنـد و زیـاده از قوه خود را بـآخرت نفرسـتد تائب نیست هرگاه بر این خصـلتها مسـتقیم بمانـد او توبه کار است و توبه او مقبولست و حقتعـالی فرمـوده است ای گروهی که ایمـان آورده ایـد تـوبه کنیـد بسوی خـدا توبه نصوح و خلاـف کرده انـد در معنی توبه نصوح و از حضـرت صادق علیه السّـِلام منقولست که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشـد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که آنست که توبه کند و عزم داشـته باشد که هرگز مرتکب آن نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایسـت که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدامیک از ما عود نمی کنیم حضـرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگانش کسی را که او را فتنه ها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اسـت که گناهـان مـؤمن هرگـاه تـوبه کرد آمرزیـده میشـود پس بعـد از تـوبه کـار را از سـر گیرد و این مخصـوص اهل ایمانست راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار باز عود

کرد در گناه و باز توبه کرد چونست فرمود که گمان داری که مؤمنی پشیمان شود بر گناهان خود و استغفار کند از گناهان و توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر کند گناه را و توبه و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن باستغفار و توبه خدا عود میکند بآمرزش و خدا

حق الیقین، ص: ۶۲۰

آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که ناامید نکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند بآن گناه و بعضی گفته اند توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل آن را بعمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند که توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل زایل گرداند و ظلمت گناهان را که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر گناه نه محض استحقاق عقاب است که بپشیمانی برطرف شود بلکه آدمی را تیره میگرداند و روح این کس را مکدر می سازد و ملائکه رحمت را از این کس میرماند و آدمی را از ترحمات خاصه سبحانی محروم میگرداند اگر دزدی بخانه در آید و مدت ها آن خانه را بی معارض متصرف شود یا مستی در سرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه آن دزد یا آن مست یا آن دشمن را از خانه بدر کنند

بحلیه آبادانی بدر نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بر نیاید و خرابها را باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نگیرد بحالت اولی برنمی گردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان و مستی مثل خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را رابایند و پیوسته در خرابی کوشند و صاحب خانه بی خبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه ای بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانه ای مزین بدود معاصی تیره گردیده بمحض آنکه نادم و پشیمان گردد و به تیر و نیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغاثه بدرگاه ملك غفار دزد غارت گر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین بنشیند و منتظر فرصت باشد کی این خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگی های معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنه های شیطان را از خزانه ایمان مسدود گرداند آن وقت شاید بحالت اولی تواند برگردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیاء و مرسلین که پیشوایان دینند از برای ارتکاب مکروهی یا ترك اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده اش بهم رسید تا توبه اش قبول شد حضرت داود این قدر گریست که گیاه از آب دیده اش می روئید و آه آتشبار

میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل این است و در این مقام

حق الیقین، ص: ۶۲۱

سخن بسیار است و این رساله جای ذکر آنها نیست

مطلب هفتم در بیان وجوب قبول توبه است

بدان که خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف است در آنکه آیا عقلا بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که حقتعالی بکرم خود عطا کرده است و رحمتی است که نسبت بهمه عباد یا نسبت باین امت کرده است و الحال بمقتضای وعده بر حقتعالی واجب است که عمل بوعده خود بفرماید معتزله باول قائل شده اند و اشاعره بثانی قائلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قائل شده اند و خواجه نصیر در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و در امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که تا عضوی را بآن گناه کرده اند نمیبریدند توبه ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین میفرماید که حمد میکنم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمیشماریم آن را مگر از فضل او و اگر نشماریم از فضل های او و مگر این توبه را هرآینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود

و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت و طریقه خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلک های چشم های من و آن قدر فغان و ناله کنم که صدایم قطع شود و بایستم بعبادت تا پاره پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه های چشم من بترکد و خاک زمین را بخورم در طول عمر جود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و تو را یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بیشمار است

مطلب هشتم در بیان اموری است که حقتعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده و آن چند چیز است

(اول) وسوسه و حدیث نفس است که باختیار آدمی نباشد چنانکه کلینی از محمد بن عمران روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود گناهی در آن نیست چون چنین شود بگو

لا اله الا اللّه و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج بآن حضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود بگو لا اله الا اللّه جمیل گفت هر وقت چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا اللّه گفتم برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السّلام که مردی آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول اللّه من منافق شدم حضرت فرمود بخدا قسم که منافق نشده ای اگر منافق شده بودی نزد من نمی آمدی که اعلام کنی گمان کنم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو و از تو پرسیده است که کی تو را خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق آن خداوندی که ترا بحق فرستاده است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمده از راه اعمال و گناه بر شما غالب نشده است از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هر که را این حالت رو دهد خدا را بیگانگی یاد کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السّلام همین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که این و اللّه محض ایمانست و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السّلام نوشت و شکایت کرد از چیزهائی که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که

اگر خـدا خواهـد ترا بر حق ثابت میـدارد و شـیطان را راهی و استیلائی بر تو نمیدهد پس نوشـتند که گروهی شـکایت کردند بسوی رسول خـدا از اموری چنـد که در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بلندی بزیر اندازد یا ایشان را پاره پاره کند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن کنند حضرت فرمود که آیا این را در نفس خود می یابید گفتند بلی فرمود بحق آن خداونـدی که جانم در قبضه قدرت او است که این صـریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شـما خطور کند بگوئید آمنّا باللّه و رسوله و لا حول و لا قوه الا باللّه یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مگر بخدا مؤلف گوید در آنکه این محض و صـریح ایمان است چند وجه گفته اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که مراد آنست که این

حق الیقین، ص: ۶۲۳

خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخـاطر تو خطور کرده است و میترسـی که هلاـک شـده باشـی از محض ایمـانست اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بـدتر از این در خـاطر تو دویم آنکه این محض ایمانست که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سـیم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مأیوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس سبب این

حالت محض ایمانست و معنی اول که از امام منقول است بهترین معانی است و در امر بتوحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته انـد وجه اول آنکه مبادا مرگ او را در این حالت دریابـد پس زبان او بتوحیـد جاری شود تا آنکه باین کلمه طیبه از دنیا برود (دویم) آنکه نفی میکنـد آنچه را در خاطر او فتاده است از آنکه اله را اله دیگر باشـد و تصـریح میکنـد بآنکه الهی جز او نیست (سـیم) آنکه این کلمه طیبه شـیطان را میرانـد و دفع وسوسه او از گوینـده او میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را (چهارم) آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی نباشد (پنجم) آنکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود.

دویم معصـیتی که آدمی آن را اراده کند و بعمل نیاورد حقتعالی آن را بفضل خود عفو فرماید چنانکه کلینی بسـند کالصحیح از حضـرت بـاقر علیه السّـلام یـا صـادق علیه السّـلام روایت کرده است که حضـرت آدم علیه السّـلام گفت پروردگـارا مسـلط گردانیدی بر من شـیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شـر او نجات توانم یافت حقتعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشـته میشود و هر که قصـد کنـد که حسـنه بکند اگر نکند یک حسـنه برای او نوشـته میشود و اگر بعمل

آورد ده حسنه از برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاد کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند گناه او را می آمرزم گفت پروردگارا زیاد کن فرمود توبه را از برای ایشان پهن کرده ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است مرا.

و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که چهار خصلت است که حقتعالی مقرر فرموده کسی که با وجود اینها مستحق عقاب الهی گردد پس شقی و محروم است و آن خصلت ها اینها است کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد اگر به عمل نیاورد بنیت

حق الیقین، ص: ۶۲۴

او یک حسنه از برای او می نویسند و اگر بعمل آورد آن حسنه را ده حسنه از برای او می نویسند و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسنده حسنات است و در جانب راست او است میگوید بملکی که نویسنده سیئات است و در جانب چپ او است که تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه ای بکند که این را محو کند زیرا که حقتعالی میفرماید بدرستی که حسنات برطرف میکند سیئات را یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید استغفر اللّه الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفار نکند صاحب حسنات بسیئات میگوید بنویس گناه را بر

این شقی محروم.

مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار آنکه اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبد اللّه روایت کرده است که از پدر خود امام موسی علیه السّلام سؤال کردم که دو ملک که در جانب راست و چپ آدمند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا فعل خوب که بنده اراده فعل آن مینماید حضرت فرمود که بوی کثیف که محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو مثل یکدیگرند گفتم نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می آید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا با او کاری نیست قصد حسنه کرد پس اگر آن را بجا آورد زبان او قلم او است و آب دهانش مداد او است پس از برای او می نویسند چون قصد گناهی کرد نفسش بد بو بیرون می آید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر آن را بجا آورد زبانش قلم او است و آب دهانش مداد او است پس بر او نویسد و بدان که حقتعالی فرموده است إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید آن را حساب میکند شما را خدا بآن پس می آمرزد از برای هر که میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب

ظاهر مخالفست با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت می کند بر آنکه هر چه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید اگر خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل وسوسه ها و اراده گناه است و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد بمن یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگر باز موافق قواعد عقلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعموم

شامل خطوراتی هست که اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حقتعالی لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها و در این باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون میتواند بود که حقتعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند پس باید که مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از ما مستور است و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسه ها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم که عفو کرده اند از این امت از آنچه فراموش کنند و از آنچه در خواطرها بگذرانند پس گفته است آنچه در خواطر خطور میکند از معاصی خدا بر آن مؤاخذه نمیکند و مؤاخذه

میکنـد بر آنچه عزم میکند آدمی بر آن و عقد قلب خود بر آن میکند با آنکه میتواند خود را از آن نگاهدارد پس آن از جمله افعـال قلبی است و خـدا جزا میدهـد او را بر آن چنـانکه جزا میدهـد بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهـد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حقتعالی بر آن عزم جزای اصل طاعت را میدهد همچنانکه در اخبار آمـده که کسـی که انتظـار نمـاز میکشـد در نمـاز است یعنی ثواب نمـاز دارد مـادام که انتظار میکشـد و این از لطایف نعمات خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی و از جمله آیاتی که دلالت دارد بر مؤاخذه بر افعال قلوب قول حقتعالی است وَ لاـ تَقْفُ مـا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَـرَ وَ الْفُؤادَ کُـلُّ أُولئِـکَ کـانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بآن نـداری بـدرستی که گـوش و چشم و دل همه اینهـا سؤال کرده میشونـد و بـاز فرموده است کتمـان نکنیـد گواهی را و هر که کتمان کنـد آن را گناهکار است دل او باز فرموده است مؤاخـذه نمیکنـد شـما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شـما جاری شود و لیکن مؤاخذه میکند شـما را بر آنچه عقد دل بر آن کرده اید و در جای دیگر فرموده است و لیکن مؤاخذه میکند شـما را بـآنچه کسب کرده است دلهـای شـما پس از این آیـات و امثـال اینهـا معلوم میشود که بر فعـل دل ها مؤاخـذه میباشـد و باز فرموده است وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی

الْقُلُوبِ و تقوی را نسبت بدل داده است و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله روایت کرده اند که اشاره بدل نمود و فرمود تقوی و پرهیزکاری در اینجا است و حقتعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند امور قبیحه فاش گردد در مؤمنان و محبت کار دل است و ایضا کفر و شرك و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب

حق الیقین، ص: ۶۲۶

بر آنها شده است از افعال قلوبست پس چون میتواند بود که مؤاخذه بر آنها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار گفته است و تحقیقش آنست که افعال قلوب بر چند قسم است (اول) آنست که محض خطور بال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و آن قسم اول است که مذکور شد و خلافی نیست در آنکه عقابی بر آن مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست (دویم) شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود و غالب اوقات آن نیز نسبت بعامه اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا و لواطه میکند و بی اختیار خواهش در نفس او بهم میرسد اما اراده آن فعل ندارد یا نظر میکند به پسر مقبولی بدون قصد و عاشق او میشود اما اراده معصیتی ندارد و این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظر بر او بیفتد و نظر ثانی بر تو است بآنکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش مستمر بدارد

و اگر مبدء عشق اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار باشد همچنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردند از عشق فرمود که دلی چندند که از یاد خدا خالی شده اند حقتعالی محبت غیر خود را بآن ها چشانیده است (سیم) آنست که بعد از قصد معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار لوث از شهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل نمی گردد و حصول عزم گاهست بعد از ترددات و تفکرات بسیار میباشد و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکن است که فعل بعمل نیاید بآنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا مانعی بهم رسد که آن فعل بر او متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار آنست که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی باز ظاهر اخبار بسیار است که او را مؤاخذه بر آن عزم نیست و بعضی از عامه بتفصیل قائل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک فعل کند و نادم شود از آن

قصـدی که کرده بود حسـنه از برای او نوشـته میشود و آن حسـنه مکفر سـیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایقی دیگر باشـد و از ترس خـدا نباشـد یک گناه بر او نوشـته میشود و بعضـی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده انـد و اسـتدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند

حق الیقین، ص: ۶۲۷

پروردگار را این بنـده تو میخواهـد گناهی بکند حقتعالی میفرماید اگر سـیئه را بعمل آورد بر او بنویسـید بمثل آن و اگر ترک کنـد حسـنه بنویسـند زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من و ایضـا از آن حضـرت روایت کرده انـد که محشـور نمیشوند مردم مگر بر نیات خود و گفته اند ما میدانیم که کسـی که در شب عزم کند که در صـبح مسلمانی را بکشد یا زنا با زنی بکند و در آن شب بمیرد مصـر بر گنـاه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیـل قاطع در این باب آنست که حضـرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود که هرگاه دو مسـلمان شمشـیر بر یکـدیگر بکشـند قاتل و مقتول هر دو در آتشـند گفتنـد یا نبی اللّه مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتـل دیگری کرده است مؤلف گویـد که این اخبـار از طریق عـامه وارد شـده است و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسـلیم حدیث اول ممکن است که نوشـتن حسنه موقوف باشد برای آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه حسنه نوشته میشود

و نه سیئه و حدیث دویم مجمل است و صریح نیست و مثالی که گفته است اول سخن است و ممنوع است و حدیث ممکن است که مراد اراده بآن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل خود شدن و آنها که قایل شده اند که معاقب میشوند میگویند که بعزم بر سیئه معاقب می شود- نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود (چهارم) افعال قلوب است از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در آن شکی نیست که بآنها معاقب است (پنجم) اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و کینه مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هر چند اظهار نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر آنست که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلدند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جواب های دیگر نیز میتوان گفت بدان که ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حقتعالی بفعل خود آنها را بخشیده است و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبائر حقتعالی آنها را می آمرزد پس آنچه خواجه

نصیر در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است و منافات ندارد با عفو و در کلام أبو الصلاح نیز مثل این گذشت و سید مرتضی در تأویل قول حقتعالی إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا

وَ اللَّهُ وَلِيُّهُما گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است.

و شیخ شهید در قواعد گفته است تأثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه ندامتی را مادام که مرتکب آن نشوا و آن از جمله چیزهائی است که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیتی بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند پس خلافش بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مصداق معصیت نشده است پس بمنزله آنست که نیت معصیت کرده است و بس و بر نیت معصیت بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتك حرمت شریعت کرده است و جرأت بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر مباحی را بیاشامد بنحو آشامیدن شراب مسکر و شبیه به آن فعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه بانضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر

که محل نظر است اول آن که زن یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند و بعد از آن معلوم گردد که زوجه یا امه او بوده است دویم آن که زوجه خود را وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که طاهر است سیم آن که طعامی را در دست دیگری ببیند و نداند که ملک اوست و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آن که گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم آن که شخصی را بکشد و گمان کند که محقون الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ بود و شیخ بهاء الدین گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند این را که نماز کند در جامه ای بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم بوده باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز ظاهر شود که ممزوج است و غصب نیست یا مباح است و تردد کرده است در آن که نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که ترددی نیست در آن که نمازش باطل است بلی صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادات را مستلزم فساد نداند سیم در بیان سائر اموری است که حقتعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از طریق عامه و خاصه از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و

سلّم منقولست که حقتعالی برداشته

حق الیقین، ص: ۶۲۹

است از امت من نه چیز را (اول) خطا یعنی امری که بی اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیری بجانب آهوئی بیندازد بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسأله یا حاکم شرعی در حکمی بکند و بذل جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا طبیب در معالجه بیماری خطائی بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مؤاخذه دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسیرا بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنا بر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن است دیت را در مال خود و بعضی گفته اند که اگر آن کسی که معالجه او میکند ابراء ذمه او بکند ضمان از او ساقط میشود (دویم) فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هر چند اگر ترک رکن بکند در نماز از روی فراموشی اعاده نماز را بکند و در ترک بعضی از افعال بعضی سجده سهو لازم میشود (سیم) آنچه نداند و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد باین استدلال میتوان کرد خواه جهل مسأله باشد یا جهل موارد حکم اما اکثر علما در موارد خاصه

باین قائل شده اند مثل نماز کسی که جاهل بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنان که سابقا مذکور شد و امثال اینها که در موضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مؤاخذه عقاب باشد اگر در تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این دلالت دارد (چهارم) چیزی چند که طاقت آن نداشته باشند چنانچه حقتعالی فرموده است رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقتی نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محال است که از حقتعالی واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتها است که بر امم سابقه نازل میشد و حقتعالی ببرکت حضرت رسالت از این امت برداشته

است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه ایست که در امم سابقه بود و در این امت حقتعالی آسان گردانیده است و در این حدیث ظاهرا این معنی مراد باشد (پنجم) چیزی که مضطر شده باشد بآن خواه از نزد خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در

حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه در گلویش بند شده باشد و مایع دیگر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن شده باشد بنا بر مشهور میان علماء و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا در شراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم کشد حقتعالی میلی از آتش جهنم بچشم او کشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حقتعالی در هیچ حرامی در او شفا قرار نداده است و بعضی از علماء تداوی مسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبل خودش باشد یا از قبل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد سازد یا کسی او را مجروح گرداند در ماه رمضان و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حقتعالی فرموده است فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ یعنی پس هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است در بعضی از روایات وارد شده است که باغی آنست که خروج بر امام کند و عادی کسی است که براه زنی رود و بر اینها میته حلال نمیشود و روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر این ها میته حلال نمیشود و قصر

نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه آن قدر که سیر شود (ششم) چیزی است که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهائی که به اکراه حلال میشود (هفتم) طیره است و آن عبارتست از تأثر نفس بفالهای بد مثل آنکه در میان عرب تطیر میکرده اند در وقتی که بسفری میرفته اند بمرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود و بفال خوب میگرفته اند و اگر از جانب چپ بدم تیر ایشان بیاید بفال بد میگرفته اند و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسفری یا مقصدی روند جنازه یا کشته ای بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند

حق الیقین، ص: ۶۳۱

و آنکه در حدیث وارد شده است که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع مؤاخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخواطر رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از او متأثر نشود خدا برای آن مؤاخذه نمینماید و کفاره اش آنست که توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانچه در حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بگذر و اعتنا مکن دویم آنست که مراد دفع تأثیر آن باشد از این امت ببرکت آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه علیه السّلام از عدم اعتنای بآن و توکل بر خدا و ادعیه

و اذکاری که روایت کرده انـد از برای دفع ضـرر آن سـیم آنکه مراد برفع آن منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیـده اند و این معنی از این حدیث بسـیار بعید و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تأثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفس از آن متأثر شود ممکن است تأثیر بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشأن آن نکند اثر نمیکند.

(هشـتم) وسوسه و تفکر در خلق است و در حـدیث معتبر دیگر از حضـرت صـادق علیه السّـلام منقولست که سه چیز است که نجـات نیـافته است از آنهـا پیغمبری و هر که پست تر از او است تفکر و وسوسه در خلق و طیره و حسـد مگر آنکه مؤمن بکـار نمیفرمایـد حسـد خود را و بر هر تقـدیر این فقره نیز چنـد احتمـال دارد (اول) آنکه مراد وسوسه هـای شـیطان باشـد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از احوال و افعال ایشان و حقتعالی بر آن مؤاخذه نمیفرماید زیرا که رفع آن غالبا از نفس ممکن نیست لیکن واجب است بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب آن نکند بآنکه قدح کند در ایشان و رد شـهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید از گمان بد بردن بدرستی که ظن

بد بردن دروغ ترین سخنها است (دویم) آنست که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدء خلق اشیاء و آنکه خدا را کی آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کجاست و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانچه در وسوسه گذشت (سیم) آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها خالی میباشد و اینها معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس

حق الیقین، ص: ۶۳۲

و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حقتعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست ما لم ینطق بشفه یعنی مادامی که تکلم نکند بلب و در این مقام معنی اول ظاهرتر مینماید (نهم) حسد است مادام که ظاهر نکند بدست یا بزبان و از این حدیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است و این خلاف مشهور است اما به وسعت رحمت الهی انسب است زیرا که کم کسی خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرج است و ممکن است مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانچه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر معانی چون بر حقتعالی قبیح است و صدورش از او محال است شاید مراد اختصاص

مجموع این خصـال باشـد بـاین امت پس منافـات نـدارد بـا آنکه بعضـی مشترک باشـد میـان این امت و سایر امم و اللّه یعلم و احادیث بسـیار وارد شـده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر و تا امری را از برای مردم بیان نفرمایـد و در آن باب حجت بر ایشان تمام نکنـد بر ترک آن ایشان را عـذاب نمیکند و ایضا اخبار بسـیار وارد شده است که خـدا برداشـته است قلم تکلیف را از کودک تـا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسـی که در خواب است تا بیدار شود و شـیخ طوسـی بسند معتبر از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که حقتعالی وحی میکند بحافظـان کرام که کاتبان اعمال عبادنـد که منویسـید گناهی بر بنـده مؤمن من در وقت دلتنگی و در کافی روایت کرده اسـت بسـند حسن کالصـحیح از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضـرت صادق علیه السّلام بودم مردی از آن حضرت سؤال کرد از شخصـی که از او امری صادر میشود در حـد غضب آیا خـدا او را مؤاخـذه میکنـد بآن- حضـرت فرمود خدا از آن کریم تر است که او را از جا بـدر آورد و از او مؤاخذه نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنسـت که اللّه تعـالی تکلیف نکرده است بنـدگان خود را مگر کمتر از آنچه طـاقت دارنـد چنانکه فرموده است لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر

وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر شب و روز پنج نماز و در سالی سی روز روزه و در هر دویست درهم پنج درهم و در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از همه اینها دارند.

خاتمه در بیان احوال عالم بعد از انقضای امر قیامت

ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر علیه السّلام که گفت بتحقیق که خدا خلق

حق الیقین، ص: ۶۳۳

کرده است در زمین از روزی که زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن گردانید ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او نه و اللّه خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که بهشت را خلق کرده و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود حقتعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد به یگانگی او بکنند و تعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر می آفریند

که او را به یگـانگی عبادت کننـد و زمین دیگر خواهـد آفریـد که ایشان را بردارد و آسـمان دیگر خواهـد آفریـد که بر ایشان سایه بیفکنـد آیا نشـنیده ای که خدا فرموده است روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شوند آسـمانها و فرموده است آیا مانـده شـدیم و بتنگ آمدیم از خلق اول بلکه ایشان در شـبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقتی است که بعد از قیـامت خواهـد شـد و ایضـا در خصـال بسـند معتـبر از آن حضـرت روایـت کرده است که در تفسـیر آیه دوم فرمـود که چـون حقتعـالی فـانی میگردانـد این خلق را و این عـالم را و سـاکن میگردانـد اهـل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکنـد عـالمی را بغیر از این عـالم و خلق تـازه ایجـاد میکنـد از غیر نر و مـاده که او را بیگـانگی بپرسـتند و از برای ایشان خلق میکنـد زمین را بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشـند و آسـمانی بغیر این آسـمان که بر بالای سـر ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا قسم که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریـده است که تو در آخرین عالمها و آدمهائی بـدان که این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده انـد و متکلمـان امـامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبـات نشـده انـد و منافات با ادله عقلیه و اصول قطعیه نـدارد و اما بحدی نرسیده است که مورث قطع و جزم باشد و

اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت برد و انکـار منمائیـد و تکـذیب قائـل آنهـا مکنیـد و تأویلش را بما رد کنیـد پس انکار اینها نمیکنیم و جزم بوقوعش نمیکنیم و در مرتبه تجویز و احتمال میگذاریم.

حق الیقین، ص: ۶۳۴

تمـام شـد کتـاب حق الیقین در آخر شـهر شـعبان المعظم سال هزار و صـد و نه از هجرت مقـدسه حضـرت خاتم الانبیاء محمد مصـطفی صـلی اللّه علیه و آله و سـلم چون به اسـتعجال در تراکم اشـتغال نوشته شده ملتمس از ناظران آن که بزودی در صدد اعتراض برنیاینـد و چون ترمیم و تجدیـد اصول مندرسه امامیه که سالها است آثار آنها محو شده و اکثر مدعیان علم اعراض از آنهـا نموده انـد و اصول معتزله را قـدوه خویش ساخته دست از آیات کریمه و اخبار متواتره برداشـته انـد در این رساله حسـب المقدور ایراد نموده ام شـکر آن را بکفران مبدل ننمایند و گاهی بطلب غفران و دعای خیر یاد نمایند الحمد للّه رب العالمین و الصلاه و السّلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹